

سلسلہ متون شمارہ ۲

تَجْوِیْدُ

بِیْرُجَانِ خَانِجَانِ

باعتناء

دکتر محمود الحسن صدیقی

سید حسام الدین راشدی

دکتر محمد صابر

Institute of Central & West Asian Studies
University Campus
Karachi
1971

Texts Series No. 2

DIWAN
OF
BAYRAM KHAN

Edited by

S. Hussamuddin Rashdi

Muhammad Sabir

Ph. D. (Istanbul)

Introduction by

Mahmudul Hasan Siddiqi

M.A. (Alig), Ph.D. (Manchester)

The Institute of Central & West Asian Studies

Karachi

1971

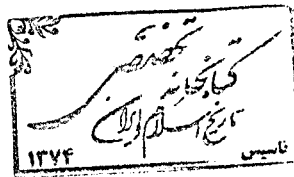
اسکی شد

بمناسبت

جشن دو هزار و پانصد ساله

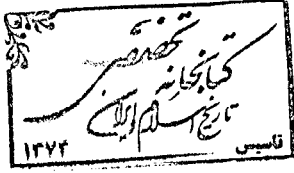
شاهنشاهی

ایران



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَلِلَّهِ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ الْكُتُبُ



دکتر محمد صدیقی

سید حسام الدین راشدی

دکتر محمد صابر

دکتر محمد صابر

دکتر محمد صابر

دکتر محمد صابر

Institute of Central and West Asian Studies

University Campus

Karachi

1971

پیش رو

جملہ حقوق محفوظ
Institute of Central & West Asian Studies



اشاعت اول یک ہزار

بہا ۱۰ روپیہ

۲ دلو

پیش رو

پیش رو

پیش رو

Printed by P. T. J. Printing Press, Karachi.

Published by
The Institute of Central & West Asian Studies
109 Faculty of Arts
University Campus
Karachi
1971

1) دیوان فارسی :

۳	قصیده در مدح علی ابن ابی طالب
۶	قصیده در مدح امام رضا
۸	قصیده در مدح همایون پادشاه
۱۲	قصیده در مدح جلال الدین اکبر پادشاه
۱۳	قصیده در مدح محبوب خویش دریا خان
۱۶	غزل
۱۶	نظم در مدح علی ابن ابی طالب
۱۸	غزلیات
۳۱	فردیات
۳۳	مقطعات
۳۵	رباعیات
۳۸	فتح نامه قندهار
۳۹	تاریخ فتح بر سوریان

2) دیوان ترکی :

۴۳	غزلیات
۴۸	قطعات
۴۹	رباعیات
۸۳	فردیات
۱-۱۰	3، 4) مقدم (انگلیسی)

دیوان

محمد یرم خان خانانان

(نسخه فارسی)

تصحیح و تحشیه

(سید) حسام الدین راشدی

مصادر برای تصحیح و تکشیه

- ۱ - دیوان بیرم خان چاپ کلکتہ (۱۹۱۰ع) E. Denison Ross نسخه' ملک عبدالرحیم خانخانانہ و کتابت بتاریخ ہفتم شوال ۱۲۰۸۱ - راقم نیز ہمین نسخه' چاپی را اساس قرار داده است .
- ۲ - دیوان بیرم خان نسخه' موزہ' ملی برطانیہ شمارہ (OR 7510) نشان (دی)
- ۳ - مائثر رحیمی ملا عبدالباقی نہاوندی مجلد دوم کلکتہ ۱۹۲۵ع نشان (رح)
- ۴ - فکر و نظر علیگرہ جنوری ۱۹۶۳ع (مقالہ' دکتر نذیر احمد بر بیاض حبیب گنج)
- ۵ - روضہ السلاطین فخری ہروی چاپ حسام الدین حیدر آباد ۱۹۶۸ع
- ۶ - منتخب اللباب خافی خان حصہ اول کلکتہ ۱۸۶۰ع
- ۷ - مائثر الامرا (مجلد اول) شاہنواز خان کلکتہ ۱۸۸۸ع
- ۸ - مخزن الغرائب سندیلوی چاپ دکتر باقر لاہور ۱۹۶۸ع
- ۹ - اکبر نامہ ابوالفضل کلکتہ ۱۸۷۳ - ۱۸۸۷ع
- ۱۰ - مقالات الشعرا علی شیر قانع - حسام الدین راشدی کراچی ۱۹۵۷
- ۱۱ - Humayun Padshah, S. K. Banerji, vol. I, Luckhnow, 1941

قصیده

[فی مدح علی ابن ابی طالب علیه السلام]

شهی کم بگذرد ، از نم سپهر افسر او ولی والی والا^۲ ، امیر عرش جناب
 کم هست خسرو خاور^۳ ، کمیند چاکر او در مدینه^۴ علم ، آنکم از کمال شرف
 فتاده اند سران ، همچو خاک ، بر در او ز قید خسروی^۵ هر دو کون ، آزاد است
 کسی کم ، از دل و جان شد ، غلام **قنبر** او بهمه^۶ هیچ پیمبر ، کسی نبود ، کم بود
 برادر و خسر و ابن عم ، پیمبر او بلی ، ز مادر دهرش نژاد ، طفل نظیر
 کسی کم ، همچو پیمبر بود ، برادر او درون خانه^۷ و رکن حجر به بیت شرف
 ز بعد آنکم تولد نمود^۸ ، مادر او بجز رسول ، به روی کسی ، نظر نکشاد
 کم در ازل ، نظری داشتی بمنظر او بوقت غسل ازان گشت ، از بری به بری
 کم زحمتی نبرد دست حضرت ، از بر او خجسته نام وی آندم امیر نخل نهاد
 کم داد شهید ز سبأ به اش بشکر او نتافت روی زحق ، رخ به پیش بت ، نهاد
 مکرّم است به هر وجه^۹ ، وجه ازهر او بجان نهاد قدم ، بر فراش پاک رسول

(۱) عنوان از مائثر رحیمی (۲: ۶۱-۶۷) گرفته شده بدایونی دو بیت دارد (۳: ۱۹۱) در رحیمی (۲: ۵۳) هست: (بیرم خان را) بمشهد مقدس رضیه^۱ رضویه نقل و در پهلوی باغ مابین نادر مکانی - که محل عبور و مکان نشستن و صحبت اکثر مستعدان است - دفن نمودند، و قصیده (شهی که) بر لوح مزار آن جناب نقش نموده اند

(۲) رح دی: علی عالی اعلی
 (۳) رح دی: خسرو گردون
 (۴) رح دی: بدور
 (۵) رح دی: خانه رکن
 (۶) رح دی: چو گشت مظہر نور ظہور ...
 (۷) رح دی: ز هر وجه

کنند از سر خود^۸ ، پایمهای منعبیر او
 مبین ، بشاج **سلیمان** و مرغ برسر او
 حدیث طیر ، غذای خوشی است^۹ درخور او
 عمل بسایت نَجْوٰی شود میسر او
 ازان زمان که بدولت کشاده شد در او
 بخوان وَلَیْسَکُمُ اللّٰهُ در برابر او^{۱۰}
 کمال رتبه بود . در غزای **خیبر** او
 برای فضل بود آیت مقرر او
 شکست گردن بت همچو فرق پیکر او
 بدان مشابه کم ، مغرب نمود خاور او
 که هادی ره اسلام خواند رهبر^{۱۱} او
 چنانچه داد اشارت^{۱۲} بعلم اکبر او
 که **جبرئیل امین** ، شد گواه محضر او
 ظهور نداد علی شم^{۱۳} ز منظر او
علی وفاطم بود و **شبیر** و **ثبیر** او
 بود ز بعد پیمبر همین میسر او
 وجوه^{۱۴} صورت کونین شد مصور او
 برابر است نظر ، بر جمال انور او
 ولی پیاپی **هارون** . کم بود همسر او
 اگر نصیب شود رشع^{۱۵} ز کوثر او^{۱۶}
 کم سک^{۱۷} **اسد الله** زدند ، بر زر او
 امام صفدر غالب ، کم بود دولت دین^{۱۸} همیشه^{۱۹} در کثف رایت مظفر او^{۲۰}

پی^۱ خطاب سکونی^۲ ، مهندسان سپهر
 لویای حمد ، بپین بر سرش ، بروز قیام
 بخوان لَحْمُکَ لِحْمِی ز شمه قول رسول^۳
 نشد بغیر میسر کم از عنایت حق
 زد باب خلائی^۴ بحکم بسته نشد
 اگرچه نیست برابر به هک آتشی شرفی
 عنایت حق و لطف رسول و قوت روح
 بروز غزوه^۵ **خندق** ، حدیث فخر انام^۶
 قدم بدوش سرافراز دین نهاد بحکم^۷
 برای او ، شم خاور ، دوبار کرد رجوع
 امیر لشکر دین ، پیشوای اهل یقین
 بسلم اقدام و در حلم اعظمش فرسود
 پی حضور احد ، محضری نوشت چنان^۸
 خدا کمال عجایب از او نمود ، کم بود
 مراد حق به پیمبر^۹ ز قُلْ تَعَالَوْا اسِرْ
 عمل بعلم و شجاعت برای وجود^{۱۰} بفقر
 ز روی لَو کَشَفْ و مَن عَرَفَ به نیم نظر
 نظریه **آدم** و **یحیی کلیم** و **نوح و مسیح**^{۱۱}
 نبی برتبه^{۱۲} **موسی** فزوده^{۱۳} عز و شرف
 ز تاب تشنگی حشر^{۱۴} خلق را چه ضرر
 بروز فضل یدالله چو زر شدش هم کار
 امام صفدر غالب ، کم بود دولت دین^{۱۵} همیشه^{۱۶} در کثف رایت مظفر او^{۱۷}

(۸) دی: سر خون
 (۱۰) رج: حقائق - دی: خلاق
 (۱۲) رج: بحکم نهاد
 (۱۴) رج: بشارت
 (۱۶) رج: وجود و فقر
 (۱۸) رج: این بیت ندارد
 (۲۰) رج: این بیت ندارد
 (۹) دی: خوش است
 (۱۱) رج: (۱) عنایت حق ... (۲) اگرچه نیست...
 (۱۳) رج: سرور او
 (۱۵) دی: ز پیمبر
 (۱۷) رج: وجود
 (۱۹) رج: نمود
 (۲۱) رج: دی: این چهار بیت ندارد

(۸) دی: سر خون
 (۱۰) رج: حقائق - دی: خلاق
 (۱۲) رج: بحکم نهاد
 (۱۴) رج: بشارت
 (۱۶) رج: وجود و فقر
 (۱۸) رج: این بیت ندارد
 (۲۰) رج: این بیت ندارد

- ۳۰ همای قدر تو مرغیست ، کز علو جلال ۱۴ گرفته ملک دو عالم ، صدای شهپر او
جهان جود ترا عرش اعظمی^{۳۰} است که هست ۱۵ بسرون ز دائره کائنات ، مجور او
محیط فضل ترا ، ساحلی نه بیند ، اگر ۱۶ هزار سال زند دست و پا شناور او^{۳۱}
سخنوری که ، بجان آمدست ، نطق مسیح ۱ به پیش فیض لب لعل روح پرور او
دلاوری که ، چو تیغ دو سر کشد ، ز غلاف ۲ شود دو نیم دل شیر چرخ ، دربر او
۳ بکوه قاف چو خنجر کشد ، بروز مصاف ۳ شود شکاف شکاف ، از نهیب خنجر او
چو وقت حمل ، زند بانگ ، برنگاور خویش ۴ قدم بقله گردون نهد ، تگاور او
شد ستاره حشم ، آفتاب ساه علم ۵ که مهر ، یک سواری بود ، ز لشکر او
پناه کشور عصمت ، که چشم گردش دور ۶ ندیده گرد مخالف ، بگرد کشور او^{۳۲}
مسموم قهر تو ، بر هر قبیله که ، گذشت ۷ ز قوم عال خبر داد ، باد حرص او
۸ محبت تو بود ، بر حرامزاده ، حرام ۲۱ بنزد آنکه حدیث نبی است باور او
درین حدیث ، یکی سفته گوهر عجبی ۲۲ که بساد جوهر جانم ، نثار^{۳۳} گوهر او
محبت شمع سردان معجز بی پدری ۲۳ که دمت غیر گرفته است پای مادر او
چو وقت حمل ، عدو ، موج بحر تیغ تو دید ۱۸ فرو نشست شرار وجود بر سر او^{۳۴}
نیامده بنظر مالکان هاویم را ۷ سیاه روی تر از دشمن مکدر او^{۳۵}
۹ شمیم جعد تو ، گر بگذرد بکشور چین^{۳۶} ۱۹ ز رشک ، خاک شود نامهای اذفر او^{۳۶}
اگر ز جود تو ، گویند در برابر بحر ۲۰ ز شرم آب شود بحر ، در برابر او
بود بروی زمین قصری از ریاض بهشت ۸ تبارک الله ازان روضه مطهر او^{۳۷}
کبوتران حریمش که ، محرم حرم اند ۹ چو جبرئیل امین است هر کبوتر او
خوش آن زمان که ، شود توتیای دیده من ۱۰ غبار خاک ره مشهود منور او
۱۱ هزار بار بود خوشترم^{۳۸} ز بوی بهار ۱۱ شمیم رایحه^{۳۹} مرقد^{۳۹} معطر او
اسیر سلسله اوست ، جان من ، که بود ۱۲ کمند گردن جان ، گیسوی معنبر او^{۴۰}

(۲۲) در (رح) و (دی) ترتیب اشعار یکسان است در بین هر بیت

- ترتیب (دی - رح) بنمرد ظاهر کرده شده است (۲۳) رح: فدای
(۲۴) رح: این شعر بعد از مسموم قهر تو... آورده (۲۵) رح: این بیت ندارد - دی... دشمن ستمگر او
(۲۶) رح: بعد از - چو وقت حمل دارد (۲۷) رح: این پنج بیت ندارد
(۲۸) دی: بهترم (۲۹) دی: مرقد در معطر او
(۳۰) دی: عرش اعظم است (۳۱) دی: بکشور حسن

شما! غلام تو **بیرم**، که از عنایت تست ۲۴ کم گشته سلطنت ظاهری میسر او
ولی بخاک جناب تو، روی خویش نسود ۲۵ ازان چه سود، که بر چرخ سود افسر او
زهجر خاک درت، حال ابتری دارد ۲۶ ز گردش فلک و اختر ستمگر^۲ او
۶۰ امیدوار چنانم، که از کمال کرم ۲۷ نظر دریغ نداری، ز حسال ابتر او
همیشه تا که بچرخ اند، ثابت و میار ۲۸ بگرد این کره ذات البروج و اختر او
عدوی جاه تو، پیوسته باد، سرگردان
همیشم درد سری کم مباد، از سر او

قصیده

[فی هـ ح امام رضا علیه السلام]

چون بر فراخت خسرو دین رایت هدا
بنمود، در بلاد **ختن**، چتر لاله گون
۶۵ برکنند میخهای سرا پرده شاه زنگ
در تم فتاد، چون مگس از تار عنکبوت
چون باز صبح، بال پیرواز کرد باز
طاؤس را کشود، در کنج انشراح
چون باز دار صبح، فرو کوفت طبل زر
۷۰ گلچهر مهر چون ز پس پرده، رخ نمود
چون تار زر کشید، بقانون خویش، مهر
صاحب عیار دوز، ز بس امتحان نمود
بنمود مهر بایسد بیضا **کلیم** وار
بگذشت لیل، و بر اثر آن، ضحی رسد
۷۵ سلطان ملک **روم** ز مشرق علم کشید

(۳۲) دی: اختر مکدر او

(۱) عنوان از رحیمی گرفته شد (ص ۶۷-۷۱)

(۳) رح - دی: این بیت ندارد

(۲) دی: این بیت ندارد

(۴) دی: این بیت ندارد

- تا کشته تیغ راح خور نیزه^۵ بلند
 پیدا شد از افق ، علم سرخ آفتاب
 شاهی^۶ سپهر کوکبه^۷ عرش منزلت
 شاهی^۸ که در مقام صفا ، همچو مصطفاست
 ۸۰ صدری که ، در جهان رضا ، مثل مرتضاست
 ماهی که بود ، روشنی چشم فاطمه
 جمشید با مروت و خورشید با کرم
 از راه لطف ، واسطه^۹ بخت بی زوال
 هم روح فیض گستر او باد ، روح بخش
 ۸۵ محو صفات اوست ، اگر فضل ، اگر کمال
 حرف ثنای اوست ، اگر قطعه ، گر غزل
 در پیش ماه عارض او ، مهر چون مسهیل
 قصری که ، گنبدش چو ، دل صاف اصفیا
 هم برق را ، ز شعله^{۱۰} او ، چشم التفات
 ۹۰ گرد حریم حرمت او ، گشته در طواف
 مائیم و از^{۱۱} دو کون حصول رضای او
 حقا که ، نیست آرزوی ، ماسوای او
 سَراییم شد ولد ، از^{۱۲} بهر آن بود
 از پرتو جمال ، کمال تو روشنست
 ۹۵ ای! مهر را ، ز نور جمال تو ، اقتباس
 ای! خرم از طواف دوت ، جان متقین^{۱۳}
 ای! فطرت تو ، کاشف اسرار لوکشف
- نابود شد ، سماک چو سیماب در سما^{۱۴}
 چون پرتوی ، ز رایت سلطان اولیا
 سلطان بوالحسن علی موسی رضا
 بالا نشین ، صدر نشینان اصطفای
 شاه سریر صفحه^{۱۵} ایوان ارتضا^{۱۶}
 شاهی^{۱۷} که بود ، خرمی جان مصطفای
 خاقان با معادت و سلطان با صفا
 از روی جام ، پادشه تخت کبریا
 هم لعل روح پرور او ، آب جانفزا^{۱۸}
 محتاج ذات اوست ، اگر شاه ، اگر گدا
 بهر دعای اوست ، اگر مدح ، اگر ثنا^{۱۹}
 در جنب قصر سرقد او ، چرخ چون مهیا
 از روی دل ، بگنبد گردون دهد ضیا
 هم مهر را ، ز پرتو او ، عین انجلا
 همچون کبوتران حرم ، روح اصفیا
 چون درد و کون حاصل مانست جز رضا
 بگسسته ایم ، تار تعلق ، ز ماسوا
 آثار تو ، موافق اسرار مرتضا^{۲۰}
 انوار مصطفای معلای مجتبا
 وی! چرخ را ، بخاک جناب تو التجا
 وی! روشن از غبار رخت ، چشم اتقیا
 وی! همت تو ، فاتح ابواب لافتا

(۵) رج: این بیت ندارد

(۶) دی: شاه

(۷) دی: (۱) شاهی که در مقام ۰۰ (۲) شاه سریر صفحه ایوان ارتضا

(۸) رج - دی: این سه بیت ندارد

(۹) رج: مائیم در دو کون

(۱۰) دی: سر پدر بود، بسر

(۱۱) رج: جان صالحان

- ای! فکرت تو، ناظر آثار مرسلین
ای! خاک آستان تو، از عین منزلت
۱۰۰ زوار آستان ترا، جان من نثار
پیوند من، جدا نشود، ز آستان تو
جای بجز در تو، نگشتم ملتجی
احسان حضرت تو، بشعرا دهد، صله
چون دل ز غوص بحر عطای تو، دم زند
۱۰۵ نی در لسان، سوای ثنای تو، آرزو
ظاهر نشد، رضای خلاف تو^{۱۵}، از قدر
گر، در قضای، رفته نبودی، رضای تو
آن ظالمی که، ظلم شمارا مباح داشت
هم خون او، بجملم مراتب، بود مباح
۱۱۰ شاه! بصد امید، جهانی ز هر طرف
در حضرت تو یافته اند، آرزوی خویش
بیرم! بر آر بهر دعایش، کف نیاز
تا در جدل، مخالف لا میرود نعم
بادا مخالف تو، بشکل نعم اسیر
۱۱۵ فارغ موافق تو ز قید چرا و چون
خوشدل بصد فراغت و ایمن ز صاء بلا

تفسیر

[در مدح جنت آشیانی محمدمهمایون پادشاه]^۱

آن چرخ چیست؟ کامده بر محورش مدار
گاهی نموده، چون حرکات فلک، مسیر
آن بدر کز میانه شهابش، کند گزار
گاهی گرفته، چون طبقات زمین، قرار

(۱۲) رح دی: این بیت ندارد

(۱۳) دی: نی در زبان وراثی

(۱) عنوان از رحیمی گرفته شد (۷ تا ۸) بدایونی از این قصیده فقط شش بیت دارد ۳: ۱۹۱

- لیکن تمام آن ، بیکی قفل^۳ استوار
نی ، در قواعد حجرات^۴ وی ، انکسار
از هر طرف کشیده ، خطوط نحیف زار
باشد بجزو جزو خبردار ، هشت و چار
راز سپهر ، از دل او یافت ، انتشار
سوراخهاست سینده^۵ او هم ، سپهر وار
گاهی ، زبهر گوش سپهر است گوشوار
بر رویش از خطوط موافق ، کشیده تار
مانند طفل ، تا نیمی تخته ، بر کنار^۶
مسازد جمال شاهسد مقصود آشکار
با ماه و خور مقابله ، فی اللیل و النهار
گاهی به **روم** سیر کند ، گه **بزندگبار**
گاهی ، **ز جوذم پور**^۷ ، گهی از **گوالیار**
گاه از یمین حدیث کند ، گاه از یسار
دانای هر بلاد ، و خبردار هر دیار
بی فهم با فراست ، و بیموش هوشیار
دارد علاقه^۸ بزبان سخن گذار
حبل متین ، و عسروه^۹ وثقای روزگار
چون اسپ و قطب^{۱۰} او شده بر یکدگر سوار
ام الکتاب ، نیز توان کردش اعتبار
آفاق را ، ز کرسی و لوحست ، یادگار
باشد مدام ، سایه و نورش ، بیک قرار
گاهی ، بیک پیشیزه متید ز افتقار^{۱۱}
- پیوسته چند حجره ، مقل^۲ بروی هم
نی ، در خوابط درجات وی ، اختلال
۱۲۰ بر حجره عنکیوت و بود تار عنکیوت
اجزای حجره ، گرچه ده و پنج ، می نهند
قول حکیم^۳ ، از لب او گشت ، منتشر
از بسکه ، چون سپهر دهد ، راز دل برون
گه ، از برای دایره^۴ خور ، جلاجل است
۱۲۵ قانون عالم است که ، استاد نقشبند
عالم کجا شوی ؟ بخطوط میان او
آئینه گرچه نیست ، ولیکن ، چو آئینه
نی ماه و نی خورست^۵ ولی ، دارد از شرف
یونانی است ساکن **کابل** ، ولی بحکم
۱۳۰ گاهی خبر ، ز **مصی** دهد ، گاه از **حلب**
گاهی کند ز شرق حکایت ، گهی ز غرب
مخبر ز هر مکان ، و مسافر بهر مقام
اعمای پر ملاحظه و ، لال پر سخن
گرنیستش زبان سخن ، لیک بی سخن
۱۳۵ سر رشته اش ، ز کن نتوان داد زانکه هست
گر کاروبار دور فلک ، نیست منقلب
بطنش ، پر از کتاب مموست معتبر
وضعش^۶ که ، همچو لوح ز کرسی ، دهد نشان
چون خور ، ز نور و سایه نشان میدهد ، ولی
۱۴۰ گه بنگرد ، سوی زر خورشید ، از احتشام

(۲) رج: حجره^۲ به قفل

(۳) رج: محراب

(۴) رج: این بیت ندارد

(۵) دی: جو نپور

(۶) رج: وصفش

(۳) رج: فعل

(۵) رج: کلم

(۷) رج: بی ماه بی خورست

(۹) رج: اسپ قطب او

(۱۱) رج: بافتقار

برجی ، بود مدام پر از ، دری منیر
یا آنکه ، می کند بمه و خور ، برابری
تا بر رخ مہش نظر افتد ، ز عین^{۱۲} مہر
نارد بیچشم ، کسوکبه^{۱۳} آفتاب ، راه
۱۳۵ پیوسته ، آسمان وزمین ، زیر حکم اوست
بر کف نهاده ، خوان زری ، پر ز اشرفی
شاه بلند قدر **همایون** ، که از شرف
عیسی مکان ، **نوح** زمان ، **خلیل** خوان
گردون شکوه ، عرش جناب^{۱۴} ، سپهر قدر
۱۴۰ از راه قدر و جاه ، چو جمشید^{۱۵} کامبخش
در رنگ جود او ، نبود فیض ، در سحاب
نخلیست قامتش ، که حقایق دهد ثمر
لعل گهر فشان وی از درج^{۱۶} معرفت
فضلی که ، گشته درهمه آفاق ، مستهر
۱۵۰ چون مہر و ماه بہر وی از راه قدر جاه
میخ و طناب و خیمه شود^{۱۷} از شہاب نجم
از فر بخت و دولت شاه ملک مہپاہ
زان یک نفر ، سپاہ **سکندر** شود ، نفور
ای صفدری ! کہ تیغ دورویت ، ز روی دست
۱۶۰ از تاب آفتاب حوادث ، ندید جور
افزون بود ، شمار عطای تو ، از عدد
آمد ترا ، ز راه کمالات ، صد شرف
ور باشد افتخار شہان ، از تبار خویش

(۱۳) رج : یوسف رخ و کلیم کلام و خضر شعار

(۱۴) رج : عرش جناب و

(۱۵) دی : معارف

(۱۶) رج : روزگار

(۱۷) دی : خویش و

(۱۲) دی : ز روی مہر

(X) رج : این اشعار ندارد

(۱۵) رج : خورشید

(۱۶) رج : روح معرفت

(۱۷) رج : خیمه بود

احرار، بندگی ترا دیده اتفاق اختیار، چاکری ترا کرده اختیار
 ۱۶۵ از روی فیض بزم خوش، مجمع کرام وز راه لطف خاک درت، مرجع کبار
 خورشید سان، ضمیر منیر تو، با صفا آئینه وار، خاطر صاف تسو، بی غبار
 فوج تو، پیشه ایست، ز شیران نیزه دار بزم تو، گلشن^{۲۱} ایست، ز خوبان گلغزار
 در مرغزار چرخ بود، شکل کمکشان یا آنکه، مار صبح درو کرده، رهگذار
 یادرگزر ز حارس خیل تو، خورده سهم وز^{۲۲} سهم خلد خویش فکنده بمرغزار
 ۱۷۰ شاه! من شکسته دلخسته حزین دارم عریضه! ز سر لطف گوش دار
 زان روز، کز تصرف تقدیر ایزدی شد رخصتم، ز خطه کابل به قندهار
 از سوز اشتیاق، جگر سوخت، ته بته وز داغ انتظار، بدل ماند، خار خار
 در حسرت گل چمن آرای عارضت با خار خار سوخت مرا، داغ انتظار
 بیزار زار بوده ام و بار^{۲۳} زار تر امسال، صد برابر بیزار بلکه بار
 ۱۷۵ زانجا که، اعتقاد من و التفات تست پیوسته، بوده ام بوصالت، امید وار
 دور از حضور نور جمالت، نرفته بود تا این زمان، غبار غم از چشم اشکبار
 امروز از غبار درت، یافت روشنی شکر خدا که، روشنی دید از غبار
 از روی شوق، کلک بدیع^{۲۴} نگار من درحسب حال من، غزلی میکند نگار^{۲۵}

ای! همچومن، بگلشن کوی تو، صد هزار وی صد هزار چون منت، از عاشقان زار
 ۱۸۰ قد ترا، بسرو سبهی، نیست نسبتی ای! خوبتر، ز^{۲۶} سرو سبهی صد هزار بار
 هرکس که، آفتاب فلک دید و عارضت بسی اختیار، مهر ترا کرد اختیار
 لطفی! عنایتی! کرمی! شفقتی که: ما مسکین و مستمند و فقیریم و خاکسار
 بیمار و بیقرار و گرفتار و دردمند بیچاره و غریب و اسیریم و دلفگار
 از دود دل، شب سیه کردار، یک علم وز آتش درون، کره نار^{۲۷}، یک شرار
 ۱۸۵ بر رخ نشسته گرد ستم سربر سر چو به خون بسته پاره پاره دل خسته، چون انار
 بیورم! دوام^{۲۸} وصل مجواز بتان، که هست در باغ دهر، گاه خزان و گهی بهار

(۲۳) دی: یار
 (۲۶) رح - دی: ای بنده تو

(۲۲) دی: وز سهم جلد
 (۲۵) دی: این بیت ندارد
 (۲۸) رح: مدام

(۲۱) دی: گلشنی است
 (۲۲) رح: به معنی نگار
 (۲۷) دی: کرد تار

دین پرورا! بجان و دلم، مدح خوان تو گر باشدم، سپهر مددگار و بخت یار
بهر نثار بزم تو، از بحر طبع خویش دارم سفینه‌ها، ز گمراهی آبدار
امروز شاعران دگر، از کمال چهل از شعر مستعار، ندارند ننگ و عار^{۱۹}
اشعار بنده، چون دگران، مستعار نیست دارم هزار عار، ز اشعار مستعار
ای دل! چو داشتی زلف، مدعای مدح^{۲۰} آن بد کد، مدعا بدعا یا بد اختصار
تا یاد را شتاب بود، خاک را درنگ تا دهر را ثبات بود، چرخ را مدار
بادا بنای عمر تو، کامد مدار دهر همچون اساس دولت و دین تو پایدار
حفظت بود، پناه بهر آفریده^{۲۱}
محفوظ باش در کنف آفریدگار!

قصیده

[در مدح جلال الدین محمد اکبر پادشاه]

عقد قبیق، ربود خدنگ تو، از کجک کرد از هلال صورت پروین، شهاب حک
بهر تو گوی مهر نماید کدوی زر بدر و هلال هم کدوی نقره هم کجک^۲
یک یک بتان پای قبیق جلوه گر شدند اما! بخوبی تو، نبودند هیچ یک
ایشان اگر صبیح، تسو، کان ملاحتی درخوان حسن، چاشنی نیست چون نمک^۳
از دلبران، شریک نداری به نیکوی گفتن توان بحسن ترا: لاشریک لک
آن دلبری که، در صفت حسن و مردمی نی در پری نظیر تو باشد، نه در ملک^{۲۰۰}

برای میثاق
بقای

(۲۹) دی: امروز شاعران دگر مستعار نیست دارم هزار عار ز اشعار مستعار

(۳۰) دی: چون داشتی دلان لغز مدعای مدح؟

(۱) عنوان از رحیمی گرفته شد (۸۸-۸۳) در اکبر نامه نیز درج است (۱: ۲۳۶)
و گوید که: (در اواخر سنه ۹۶۱ همایون در کابل ورود کرد) و دوم عید رمضان بود که بیرام
خان (از قندهار آمده) شرف ملازمت استبعاد یافت درین روز حضرت شاهنشاهی (اکبر)
رامیل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را بقیق انداختن مشغول دارند دفعه اول قبیق را
که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند - نشانه تیر توجه ساخته عقدگوی زرین را بخدنگ
موشگاف دوختند (۳۳۵:۱) بیرام خان در باب قبیق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع
ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید و این مطلع از آن قصیده است: عقد قبیق ربود (۳۳۶)
ازین پیداست که بیرام خان این قصیده در کابل بعد از عید رمضان (۹۶۱) سرود و همانجا بحضور
شاه پیش کرد.

(۲) دی: بعد این بیت دو شعر دارد که نسخه اساسی ندارد:

۱- تیرت بهر کدو (شماره ۲۹۹) ۲- همچون ستاره (شماره ۲۱۸)

(۳) دی: بعد ازین دارد: در چاپکی (شماره ۲۱۷) در نسخه اساسی بعد از: همچون ستاره (شماره ۲۱۸)
ثبت است

باشد محال جلوۀ حسن تسو، از پری
چون گویم از لب تو، که جانرا هدیده ایست
دشنام میدهی، و لب خویش میگزنی
جانرا سرا بسنگ جفا امتحان مکن
۲۰۰ تا بنگرم بچشم تو، پنهان ز مردمان
ملک تو گشت خسروی ملک جان و دل
جز بر قدم تو راست نیامد، قبا ی ناز
روز بقی سپهر برد قسوس زرنکار
کز روی دست پیش کش صفدری کند
۲۱۰ شاه جهان محمداکبر جلال الدین
کو حرف ظلم، از ورق چرخ ساخت حک

از بهر فتح کار وی از لطف کار ساز
در مهید تسریت ز امین و امان او
رطب اللسانم، از رطب وصف او، مدام
هر گه بر آمده، سوی بحر، از پی شکار
۲۱۵ از شست و دست او دو کشش دیده تیرو شست
آن، از کشش در آمده، در سینۀ سماک
در چابکی، یکی چو نبود ز صد هزار
همچون ستاره^۱ که، بود بر سر شهاب
تیرت بهر کدو که، مثال تفک رسید
۲۲۰ صباغ کارخانه^۲ قدرت، ز روی قدر
گر خسروان، بحرف تو انگشت مینهند
از قوت تو، مغز غضنفر خورد، شغال
وز قدرت تو، شهپر شاهین کند بزرک

(۲) دی: رعنائی تو تدرو (۵) رج - دی: دلرا (۶) دی: نمک؟

(۷) رج - دی: پیشکش آرد بصفدری (۸) رج: فتاد بخورشید

(۹) رج: کومک (۱۰) دی: بعد ازین دارد: صباغ کارخانه^۳ (شماره ۲۲۰)

(۱۱) رج: نشانه؟ این بیت در بین دو بیت تیرت بهر (شماره ۲۱۹) یک یک بتان (شماره ۱۹۷) ثبت شده است

از عدل تو، بیاز تعظم^{۱۲} کند، تذرو وز حکم تو، بیاشه تحکم کند، کرک
از هیبت تو، مور درد شیر را، جگر ترک فلک، بقصر جلال تو، پاسبان^{۲۲۰}
هم بام چرخ چرخ جلال ترا تعز^{۱۳} هم قصر عرش مرغ علو ترا کتک^{۱۴}
از سعی، باز دار جلالت، یک نفس در بزم احترام تو، افلاک نه طبق
هم دست تو ز موج دهد، بحر را سمور زین شد هلال و مهر و مه، از هر طرف جنای^{۲۳۰}
جوزا دهانه گشت، و گل افشار شد، نبات قوس قزح قلاده، قطاش عمود صبح
تنگش ز کهکشان شد و از فرقدان رکاب آن قلزمیست بحر نوال تو، کاندرو
شکر خدا که، خوشدلی، از دولت پدر شکر غلام تست، بهر کشوری که، هست^{۲۳۵}
بیوم غلام تست، بهر کشوری که، هست خواهی دهش^{۱۵} خواه حلب، خواه بعلبک

تا ابر نو بهار ز تاثیر نامیه^{۲۴} پیوسته، سرخ و زرد کند، باغ را خجک^{۱۶}
هم سرخرو محب تو، در رنگ لاله باد هم زرد رو عدوی تو، همرنگ اسپرک^{۲۵}
رقاص خوشگرام تو، هردم بصد مقام اسپ نوای خصم تو، افتاده چون خرک^{۲۶}
۲۴۰ پای موافقان تو، بر هشتمین سپهر جای مخالفان تو، در هفتمین درک

قصیده

[در مدح محبوب خویشتن دریا خان که سرآمد محبوبان روزگار بود]

زهی دو زلف تو غارت نمای، کشور دین زهی دو چشم تو، حیرت فزای، اهل یقین
بنفشه، سنبل زلف ترا، کمینه غلام غزاله، غمزه چشم ترا، غلام کمین

(۱۲) رج : معظم (۱۳) رج : این بیت ندارد (۱۴) رج : مقر
(۱۵) رج : کشک دی : کبک (۱۶) رج - دی : خورک (۱۷) رج : برق - الوک - دی : یورک
(۱۸) رج : لوبک (۱۹) رج : این بیت ندارد (۲۰) دی : نامیه (۲۱) رج : اصفرک
(X) شاید این اشاره به عمویش میرزا کاران باشد که مخالف بوده و بمکه رفت و آنجا مرد.
(۱) عنوان از رحیمی گرفته شد (۸۳ تا ۸۵) رحیمی (۶۱:۲) دارد که: و اکثر اوقات بصحبت و عیش و عشرت
با مستعدان هر طبقه بسر میبرد و در اوصاف محبوبان گلهزار اشعار آبدار میپرداخته و زین
بیان بر مسرعه افکار می نهاده، تا فارس میدان عشق و محبت و نظم و نثر نیز بوده باشد.
جائی دیگر ثبت است: ... از صحبت جوانان صبیح و معشوقان ملیح نیز بغایت محظوظ و بهرور بوده.
و اکثر اوقات بساز و نغمه و رقاصی و سرود جوانان زیبا چهره لاله عذار اوقات مصروف میداشته و هیچ
باقی بر زمانه در هیچ بابی نمی گذاشته (۲ : ۵۴)

اسیر تست، پری چهرگان عرصه^۱ هند
 بخانه^۲ دل اهل یقین، تو شمع منیر
 ۲۴۵ زمان زمان روم از خود، ودمبدم^۳ نگر
 نهال قد تو، زینت فزای زین خدنگ
 فریب داده بدل، آن دو نرگس جادو
 چنین جمال نکو در جهان، نمیبینم
 ز اوج حسن، اگر سر بر آسمان ساینده
 ۲۵۰ دریگانه، جمیل زمانه، **دریا خان**
 بخدمت تو، دل گلرخان، لاله عذار
 مرا، ز جان و مرو دین و دل، عزیز تری
 اگرچه نیست بچشمم، بقدر نیم لری^۴
 بعرض حال توجه کنم، که مستغنیست
 ۲۵۵ بتا! قریب دو سالیست کز، وصال تو دور
 ازان زمان که، فتادم ز درگه تو جدا
 مرا نه خاطر خرم، مرا نه سینه^۵ شاد
 گهی ز هجر بگریم، به نعرهای بلند
 اگرچه هست جدا، از مه جمال تو ام
 ۲۶۰ ولی، بمذهب اهل وفا، گنهگارم
 گناه گارم، و امید عفو، میدارم
 اگرچه، از غم دوری، و درد مهجوری
 ز اهل درد، دعای بقای حسن ترا
 هزار سال بمان، در کمال حسن و جمال
 برای خرمی^۶ جان عاشقان، آمین!



(۳) رج: کرئی - دی: نیمگری (شاید این کلمه^۷
 هندی باشد نیم گهری یعنی نصف ساعت)

(۲) رج - دی: چودمبدم نگر

(۲) رج: این بیت ندارد

(×) در اصل است: بد از جمال تو دور

فزل

۲۶۵ ذات تو، که درکنه کمالش نرسد کس از وصف میراست، تعالی و تقدس
 ذکر همه تعظیم تو و اسم تو اعظم فکر همه تقدیس تو و ذات تو اقدس
 نی واقف اطوار تو، اشباح مطهر نی کاشف اسرار تو، ارواح مقدس
 لطف و کرم، داده بدرویش و توانگر گه خرقه^۱ پشمینه^۲، گهی جبه^۳ اطلس
 درگاه ترا پیر زحل هندوی دربان هندوی ترا، ترک فلک بنده^۴ چرکس
 ۲۷۰ نفسی که، برای تو کند، ترک نفایس او در همه آفاق، زانفس بود انفس
 صنعت بسر خسامه^۵ تقدیر بیاراست رخسار دلارای بابروی مقدس
 از حسن دلارای تو، در ناز و نیازند پیران کمین پوش، و جوانان ملبس
 گه نشاء آثار تو، در سبزه^۶ نو خیز گه پرتو رخسار تو، در لاله^۷ نورس
 آن لحظه که، از دمدمه^۸ روز قیامت کردند^۹ خلائق بدمی ابکم و اخرس
 ۲۷۵ فریاد کنان جمله، سر از پا، نشناسند از لطف، بفریاد من بی سروپا، رس
 چون بیرم دل سوخته را، جز تو کسی نیست
 رحیمی! بمن سوخته^{۱۰} بیدل بیکس!

نظم

[در مدح علی ابن ابی طالب علیه السلام]

جذبه^۱ عشق میکشد، سوی توام، ز هرطرف مجنت دجر میکشد، رحم کن ای شه نجف!
 در دل متبلان بود، مهر تو، ورنه کی شود نام تو نقش هرنگین، عشق تو، دَر هر حدف
 جان که بود شریف تر، گوهر مخزن دلم فرش ره بگان تو، گر شوم، زهی شرف^۲
 ۲۸۰ اختر برج هل اتی، گوهر درج لافتا شاه سوار لوکشف، گنج نثار من شرف^۳
 گلبن گلشن صفا، سرو حدیقه^۴ وفا راهنمای انما، مژده رسان لاتخف

(۱) عنوان از رحیمی گرفته شد (۸۵)
 (۲) رج: گردند دی: علایق
 (۳) عنوان از رحیمی گرفته شد (۸۶)
 (۴) رج: پشمین
 (۵) رج: دی: من عرف

منتظران صبح را، مهر رخ تو منتظر معتكفان شام را، خاک در تو معتكف
 مهر شود، اگر نشد مشتری جمال تو ناشده روز درمیان، تیر زوال را هدف[×]
 پیر فلک بعمر خود، بسته ولی، نیافته مادر اسمیات را، مثل تو، دیگری خلف
 ۳۸۵ قصه دیو و بند او، هر که شنید، دانست سابق حال ماضی، ماضی وقت، ماسلف^۶
 از ره اعتقاد کن، صرف ره سگان او
 بیوم! اگر نمی کنی، عمر عزیز را تلف



(×) روح : این دو بیت ندارد

(۶) نسخه: اساسی غلط دارد: سابق حال ماضی وقت ماسلف؟ در پاورقی ثبت است که: بیت غلط است
 شاید اینطور باشد: سابق حال ماضی سالف وقت ماسلف. اینجا در متن از ماثِر رحیمی ثبت کرده
 شد. دی: نیز همین طور دارد: سابق حال ماضی ماضی وقت ماسلف

غزلیات

تا سرو دید نسا زکی آن نهال را از سر نهاد ، دغدغهٔ اعتدال را
 سودای کاکل و غم زلف تو ، ای پری ! دیوانه ساخت ، خلوتیان خیال را
 دارم خیال کام دلی زان دهن ، ولی نتوان خیال کرد خیال محال را
 ۲۹۰ چون خود ، مثال آهوی وحشی رسیده‌ام با خود چگونه رام کنم ، آن غزال را
 هر بیدلی که ، محنت شام فراق دید دانست قدر نعمت صبح وصال را
 فکر میان ، و سر دهانت ، ز روی حال در هم شکست ، سلسلهٔ قیل و قال را
بیرم بگو که صورت حال مقال تو

در قید قیل و قال کشد ، اهل حال را

خوبان ! چو دلم زار ، دگر نیست شما را زار دگر و بار دگر نیست شما را
 ۲۹۵ بازار شما ، با دگران گرم ، ولیکن چون بنده خریدار دگر نیست شما را
 زین گونه که ، با مهر و وفا کار ندارند جز جور و جفا ، کار دگر نیست شما را
 ما را بره عشق ، ز غم خوار مدارید چون عاشق غمخوار دگر نیست شما را
 بسیار جفا ، بر دل **بیرم** نه پسندید

چون ، یار وفادار دگر نیست شما را

پادشاه کشور خوبی ، **احمد صادق** است **یوسف کنعان** محبوبی **احمد صادق** است
 ۳۰۰ **حسن یوسف** خوبی او را ، کجا بیند بخواب اینکم میگوییم باین خوبی **احمد صادق** است
 آنکه همچون **یوسف** صدیق از دیدار او کرد نتوان صبر یعقوبی **احمد صادق** است

(۱) دی : یار

(۲) محمد صادق خان که در اوایل حال ، او نیز در خدمت این خانخانان میبود و این خانخانان را توجه
 تمام بحال او بود ، و غزلی بجهت او گفته بودند که این مطلع آنست (پادشاه رحیمی ۵۶:۲)
 جانی دیگر ثبت است : بیرم خان غزلی چند بجهت او گفته بسود (رحیمی ۲۹۵:۲)

قامتش، دل میبرد هر دم، با سلوب دگر سرو بباغ نادر اسلوبی **محمّد صادق** است^۱
 کیست **بیرم** آنکه محبوب دل پر خون ماست
 غنچه گلزار محبوبی **محمّد صادق** است

میخانه که جای طرب افزای لطیفی است خوش جای لطیفی است، عجب جای لطیفی است
 ۳۰۵ سر منزل پاکان جهان است، ازان رو جای بصفای، فرح افزای لطیفی است
 آرام نگیرد دل میخواره، بجای زین گونه که، هر جانب او جای لطیفی است
 چون منزل رندان مسی آشام نباشد هر جا که مقام خوش و ماوای لطیفی است
 صحرای دلم، جلوه گه لاله رخان شد از بهر تماشای تو، صحرای لطیفی است
 بریود تماشای لطیفی، دل ما را
بیرم دل ما را چه تماشای لطیفی است

۳۱۰ بی سخن داعیه خون منش معلوم است نیست پنهان که ز رنگ سخنش معلوم است^۲
 پیرهن نازک، و از وی بدنش نازک تر نازکی بدن، از پیرهنش معلوم است
 گرچه، طوطی شده مشهور، بشیرین سخنی باوجود، لب شکر شکنش معلوم است
 صورت حال نهان^۳ نیست، که از غایت لطف دانه خال ز سبب زقنش معلوم است ×
 پیش **لیلی**، نبود محنت **مجنون** مجمool نزد **شیرین**، الم کوهکنش معلوم است ×
 ۳۱۵ راز در غنچه شیرین سخنش پنهانست ناز در طره عنبر^۴ شکنش معلوم است
 با خرام قد رعنای تو، در گلشن ناز جلوه سرو، و هوای چمنش معلوم است ×
بیرم از آتش دل سوزد و روشن نکند
 نه بان شمع بتان سوختنش معلوم است

شاه من! از برای خدا، زین گدا مرنج سوگند میدهم، ز برای خدا مرنج
 چون، نسبت محبت ما، بی نهایتست اندک حکایتی که شنیدی، ز ما مرنج
 ۳۲۰ از بیدلان، هزار خطا عفو کرده اند از ما، نرفته در نظرت یک خطا مرنج

(۲) رج: این غزل دارد (ص ۸۷)

(×) رج: سه بیت ندارد

(۱) دی: این بیت ندارد

(۳) نسخه اساسی این کلمه ندارد از (دی) گرفته شد

(۴) رج: ناز از طره عنبر دی: ناز در

زین بیش نیست تباب صبوری ، خدایرا یا خون من بریز همین لحظه ، یا - مرنج
بیرم! اگرچه نیست وفا ، رسم دلبران
 دانی که نیست دلبر ما بیوفا - مرنج

ماهی ، چو عارض تو ، منور نمیشود سروی ، بقامت تو ، برابر نمیشود
 سرخاک گشت ، در ره عشق تو و هنوز سودای خاک پای تو ، از سر نمیشود
 ۳۲۵ ناچار ، خوبه محنت هجران ، گرفته ایم چون دولت وصال میسر نمیشود
 نقاش ، جان بلوح جمالت ، کشیده است شکلی که جز ترا متصور نمیشود
 کلک قضا رقم زده در حسب حال من هر نقش آرزو که ، مصور نمیشود
بیرم! بده رضا بقضای ، که رفته است
 چون کارها ، خلاف مقدر نمیشود

گرد آن کاکل ، اگر باد صبا میگردد سبب تفرقه^۱ خاطر ما میگردد^۲
 ۳۳۰ هر نفس ، گرد سرکاکل او ، گشتم صبا همه اسباب پریشانی ما میگردد
 خاک بر سرکنم از غم شده در آتش و آب کم بگرد سر او ، باد چرا میگردد
 تلبش از دل پر خون رگ جان باز کشاد خون گرفته دل من گرد بلا میگردد^۳
بیرم از کاکلش آویخته موی بخیال
 هم جا سایه مثالش ، ز قفا میگردد

پیک صبا! پیام مرا ، پیش یار بر شرح غمی ز من ، بسوی غمگسار بر^۱
 ۳۳۵ این چشم^۲ ، همچو کاه ، مرا از ره کرم بردار ازین دیار ، و سوی آن دیار بر
 آنگه پی^۳ نظاره^۴ بیگاه و گاه او باگاه گل پیام^۵ سرایش بکار بر^۶
 حلوی خوان چرب زبانان هند را این قند پاری ، ز سوی قندهار بر^۷
 خود را به بیقراری دل ، داده ام ، قرار با آن قرار ، گاه دلم این قرار بر
 دارم هزار داد^۸ ، ز بیداد روزگار از راه لطف ، بر در او زینهار بر

(۱) رج : دارد ۸۸

(۲) رج : ندارد

(۳) رج : این غزل دارد ص ۸۷

(۴) دی : باگاه گل پیام

(۵) رک : در پایان این قسمت اشعار که در قندهار نوشته شده

(۶) رج : درد

۳۳. ای نامه برا! ز نامه شوقم، میبچ سر این نامه را زمن بر آن نامدار بر
از روی درد، شرح غمی کرده ام رقم حرف دوی ز خامه من یادگار بر
بیرم! ز باغ چرخ مجو، میوه مراد
چون، کس نخورد از فلک بیمدار بر

سودا زده و بیسرو سامان شده ام باز آشفته و بد حال و پریشان شده ام باز
نا یافته، از شادی وصل تو، حضوری دردا که، اسیر غم هجران شده ام باز
۳۴. نا کرده تحمل، غم خود کرده ام اظهار از کرده نا کرده، پشیمان شده ام باز
محنت زده درد فراقم، عجیبی نیست گر مرتکب ناله و افغان شده ام باز
بیرم! سرو سامان مطلب! از من مجنون
کز عشق بتی، بی سرو سامان شده ام باز^۲

ای! همه فتنه دوران ز قدم تا کاکل لیک در فتنه گری، از همه بالا کاکل^۳
زان دولب، یک سیخنم گوی کم، دوسه را یا تمنای قدت میکشدم، یا کاکل
۳۵. کشور جان مرا، تاختم پنهان قامت راز پنهان مرا، ساخته پیدا کاکل
کاکل بافته اش را، الفی یافته ام^۴ زان سبب کرده بجانم چو الف جا کاکل
کاکل و حلقه زلفش، که بود صورت آه^۵ بهمین آه، مرا ساخته رسوا کاکل^۶
گره کاکل، ازان باز کشائی کم، ترا^۷ جمع گردد ز پریشانی دلها کاکل
صد گره در دل، ازان کاکل پیچان، دارم نکشاید دل من، تا نکنند وا کاکل
۳۶. گه شود، بر سر من، باعث غوغا قامت گه بود، در دل من، مایه سودا کاکل
بیرم! تازه کند مشک مکرر دل و جان
زان بتکرار کنم دمبدم، انشا کاکل

در دل خیال ناوک^۱ دلدوز آن نهال منزل گرفته همچو الف در میان دال^۲
یارب! چه پیکری تو کم، صورت نگار عقل صورت ندیده، چون در آئینه خیال

(۱) رج: حرف دوسه (۲) دی: این بیت ندارد (۳) رج: این بیت ندارد
(۴) رج: دارد ص ۸۸ (۵) دی: یافته ام ش (۶) دی: او
(۷) رج: کاکل زلف ازان باز کشائی که مرا (۸) رج: ص ۸۹ (۹) رج: نازک

سروی چو تو، ز گلشن ایام برنخاست از فرق تا قدم، همه در حد اعتدال
۳۶. در حلق تشنه ام، دم آن تیغ آبدار خوشتر بود، ز چاشنی شربت زلال
بیروم! کمال فهم حسن چیست، خامشی
یا آنکه در سخن گذرد، از حسن کمال

گر بر آرم شعلۀ از دل، دهان میسوزدم ورنه ان دارم درون سینه، جان میسوزدم^۱
فی المثل گویا زبان من سخن گو اخگریست بس که شرح آتش عشقت، زبان میسوزدم
از وجودم مانده^۲ مشت استخوانی و هنوز داغ هجران تو، مغز استخوان میسوزدم
۳۶۰ روز و شب، از دود آه و آتش دل، روشنست این که، عشقت آشکارا و نهان میسوزدم*
بیروم! آن بابل بی خان و مانم، در فراق
کز دل پر سوز، هر شب آشیان میسوزدم

پیش آی که، قربان سراپای تو کردم بگذار که، گرد قد بالای تو کردم
مفتون، لب لعل شکر خای تو، باشم مجنون، سر زلف سمن سای تو کردم
گردی شوم و زیر قدمهای تو، افتم هر جا که روی، خاک کف پای تو کردم
۳۷۰ هرگز نکنم، گرمی عشق تو، فراموش پیوسته بسدل، داغ تمنای تو کردم
بینم رخ زیبای تو، ز آئینه عالم هر سو که بگردم، بتماشای تو کردم
روم از طرف روی دلارای تو بنیم **هند** از هوس زلف چلیپای تو کردم
چون سرمه برد گرد کف پای تو، **بیروم**
گر دولت آن نیست که همپای تو کردم

عمریست، مبتلای بالای تو بوده ام رسوای عالمی، ز برای تو بوده ام
۳۷۰ پیوسته، در کمند بالای تو ام، اسیر تابوده ام اسیر، بالای تو بوده ام
هر سو که رفته ام، بهوای تو رفته ام هر جا که بوده ام، برضای تو بوده ام
هرگز خلاف رای تو، کاری نه کرده ام تا بوده ام، موافق رای تو بوده ام
مجنون، عشق جنگله موی تو گشته ام مفتون، زلف غالیه سای تو بوده ام

گفتم : چرا بمجلس اغیار بوده^۱ خندید و گفت : بهر جفای تو بوده ام
 ۳۸. **بیرم** فنای خود ، بدعا خواست ، بهر تو
 یعنی که ، در دعای بقای تو بوده ام

نگارا ! بغیر تو یاری ندارم بجز فکر وصل تو ، کاری ندارم
 چنان اختیار وفای تو کردم که دیگر بخود ، اختیاری ندارم
 ز عشقت ، مرا اختیار تمامست اگر پیش تو ، اعتباری ندارم
 ز بدنامی تست اندیشه ، ورنی ز رسوای خویش ، عاری ندارم
 ۳۸= اگر از تو پرسند تعظیم **بیرم**
 بگو : مثل او خاکساری ندارم

عمریست که در جان ، غم سودای تو دارم دل ، در خم کیسوی سمن سای تو دارم
 فردای قیامت که ، سر از خاک برآرم چون لاله بدل ، داغ تمنای تو دارم
 نقد دل و جان ، گر طلبی ! از سر اخلاص بالای دو دیده ، بته پای تو دارم
 گفتم : ز چه پروای من زار نداری ؟ در خنده شد و گفت : چه پروای تو دارم
 ۳۹. از سرو صنوبر نکشاید دل **بیرم**

زان روکه ، هوای قد بالای تو دارم

بروی او ، گناهی جز نگاه خود ، نمیدانم نمیدانم چه به کردم ، گناه خود نمیدانم^۱
 چه میسوزی بتاب قهرم ، ای خورشید مه رویان که غیر از سایه^۲ لطف ، پناه خود نمیدانم
 خریداری بعشقت ، غیر جان خود ، نمی بینم هواداری بکویت ، غیر آه خود نمیدانم^۳
 امیدم از تو بسیار است ، شاه من ! چو میدانی که ، جز خاک درت ، امیدگاه خود نمیدانم
 ۳۹= گند گارم به پیش یار **بیرم** ! لیک بر^۴ رویش
 گناهی جز نگاه گاه گاه خود نمیدانم

از باد شد آن طره^۵ طرار پریشان یا شد بهوا نافه^۶ تاتار پریشان^۳
 در سایه^۷ شب ، جمع شود پرتو خورشید هر گه شود ، از کاکل او ، تار پریشان

(۱) رج : دارد ص ۹۰
 (۲) بیاض حبیب گنج (فکر و نظر ۱:۴) در رویش
 (۳) رج : ندارد
 (۴) رج : بیت دارد ص ۹۰

جمعست دلم ، در خم آن طره^۱ شیرنگ دل کم شود ، آری ! بشب تار پریشان
در باغ ، پریشانیم از نکمت گل ، نیست شد بوی تو ، در ساحت گلزار پریشان
... کم نیست پریشانیم ، از جان گرفتار بسیار گرفتارم و بسیار پریشان
تا چند پریشانی گفتار تو ، **بیرم** !
خوش نیست ترا ، این همه گفتار پریشان

ای برده اعتدال ، ز قدت ، نهال حسن از لطف قامت تو ، بود اعتدال حسن
خورشید را ، زوال بود ، در حد کمال خورشید بی زوال توئی در کمال حسن
چون حسن ز آفتاب ، جمالت ، کمال یافت یارب ! مباد تا بقیامت زوال حسن
از مطلع وصال تو ، فیروز روز عشق وز مصحف جمال تو ، فرخنده فال حسن
... ای ! من غلام دیده وری ، کز کمال دید بیند کمال حسن ازل ، در جمال حسن
بیرم ! مکن تخیل فرزانی دگر
دیوانگی خوش است ، چو کردی خیال حسن

یکتائی سفید لطیفی تو بر بدن مانند شبمی است ، که اقتاده برسمن
یکتائی و کشاده بران ، تار کاکت چون منبلی است ، وا شده ، بر روی نستر
... یکتائی و درون وی ، آن چشم نازنین جان ، در میان برده^۲ دل ، ساخته وطن
چون بر بدن ، تقرب یکتائی تو دید در پرده سوخت مردمک دید های تن^۳
بیرم که چشم خویش ، یکتائی تو ، دوخت
از دل کشید رشته^۴ جان ، بهر دوختن

چو گرد باد روم ، سوی آستانه^۱ او باین بهانه بگردم ، بگرد خانه^۲ او^۳
به آن^۴ امید که ، روزی گذر کند ، ب سرم هزار سال نهم مر ، بر آستانه^۵ او
بگرد خانه^۶ او ، در دمی که ، خاک شوم کنید خاک مرا هم بگرد خانه^۷ او^۸
... چنان زبانه زد از سوز سینه ، آتش دل که سوخت خرمن عمرم ، بیک زبانه^۹ او^{۱۰}

(۱) دی : من

(۲) رح و بیاض حبیب گنج : بدان

(X) رح : ندارد

(۲) رح : دارد ص ۹۱

کبوتر حرمش ، گر شود حواله^۱ من بچشم خویش کنم، فکر آب ودانه^۲ او×
 جوانمهاش که ، برگرد او همی گردند به از هزار جوانست هر جوانه^۳ او×
 زسوزسینه ، چو **بیرم** سخن کند ، پیداست^۴
 نشان درد دل ، از حرف عاشقانه^۵ او

۳۲. همیشه درد ملامت کشیده ام از تو بلا و محنت بسیار دیده ام از تو
 رسیده است بسی نامرادیم ، زرقیب اگر دمی ، بمرادی رسیده ام از تو
 بهار حسن و جمالی ، ولی چه سود؟ کم من بعمر خود، گل وصلی ، نچیده ام از تو
 وفا و مهر تو ، هرگز نمیرود ز دلم اگرچه مهر و وفائی ندیده ام از تو
 ز بزم عیش و فراغت ، رسیده چون **بیرم**
 بکنج محنت و غم ، آرمیده ام از تو

۳۳. من نیستم^۱ عنان دل از ، دست داده^۲ از^۳ دست دل ، براه غم از پافتاده^۴
 دیوانه وار در کمر و کوه^۵ گشته^۶ بی اختیار سر به بیابان نهاده^۷×
 هم چشم جان ، بصورت جانان کشوده^۸ هم خون دل ، ز دیده^۹ گریان کشاده^{۱۰}×
 نادیده ، غیر دیده^{۱۱} غمدیده ، ساغری ناخورده ، بعد خون دل ریش باده^{۱۲}×
 گاهی چو شمع ، ز آتش دل ، برگرفته^{۱۳} گد چون فتیل ، در دل آتش فتابده^{۱۴}
 هم خارها ، بدیده^{۱۵} پر خون ، شکسته^{۱۶} هم داغها ، بسینه^{۱۷} محزون ، نهاده^{۱۸}×

بیرم ! ز فکر اندک و بسیار ، فارغیم

هرگز نگفتیم ، کمی یا زیاده^{۱۹}

(×) رح : ندارد (۱) بیاض حبیب گنج : کند پیدا (۲) رح : دارد ص ۹۱ (۳) رح - صبح گلش - دی : من کیستم
 (۴) صبح گلشن : وز دست (۵) صبح گلش : کمر کوه (۶) دی : در گرفته^{۲۰}
 (۷) صبح گلش چهار بیت دارد و بحواله^{۲۱} بدایونی نوشته است که : بیرم خان این غزل هاشمی قندهاری بعوض
 یک لک تنکه خرید و بنام خود مشهر گردانید. درینج که با صرف چندین زر شکل مطلوبش نتیجه^{۲۲}
 مقصود نبخشید (۳ >) مخزن الغرائب نیز همین حکایت بحواله بدایونی دارد که : وقتیکه صبح اقتبسال
 خاندانان بشام نکبت مبدل گشته بود، بحسب اتفاق در همون روز ها این غزل (من کیستم)
 از هاشمی قندهاری اولجه ساخته بنام خود مشهور گردانید و شصت هزار تنکه نقد پاو عوض آن حکم
 فرموده پرسید که : این قدر مبلغ خوب است ؟ او در بدیه لطیف گفت که : شصت کم است ! خان چهل
 هزار تنکه (افزود) و یک لک درست - که صد هزار باشد - انعام دادند . و این غزل در خاطر جناب جا
 گرفت که هرگز فراموش نمی کرد. وقت و بیوقت میخواند گویا اختر در گذر بود که معاً قرائت
 واقع شد (ص: ۳۵۳)

داغی که بران لعل، ز تبخاله نشسته زخمی است کم، بر برگ گل از ژاله نشسته^۱
 از سوزغم عشقی، سویدای دل من چون داغ میاهی است، کم بر لاله نشسته
 گرد کمر آورده مگر، صحبت سیمین یا ماه شب چارده، در هاله نشسته^۲
 آن خال سیه، بر طرف آهوی چشمش چون هندوی صیاد، بدنباله نشسته^۳

بیرم که خموشست جدا، زان گل رخسار

چون بلبل زاریست، کم از ناله نشسته

جسم لطیف او، ته پیراهن سیاه باشد میان ابر سیه، روشنی ماه
 آن مه نمود رخ، ز گریبان پیرهن یا، سرکشیده یوسف مصری ز قعر چاه
 دیدم فروغ آن بدن از پیرهن، بلی طالع، نمود روز سفید، از شب سیاه
 مه! با تو مشتبم نشود، آفتاب هم چون نیست، در کمال جمال تو، اشتباه
 عمر از پی نگاه تو، خواهند مردمان من جان خویش میدهم از بهر یک نگاه

بیرم که در وفا ز سگان کمین تست

اورا بخوان، بسوی خود از لطف، گاه گاه

تا، عکس خط و لعل تو، در جام فتاده بر عکس هلال و شتی و شام فتاده^۴
 غلطیدن آن چشم سیه، در خم مژگان چون آهوی مستی است کم، در دام فتاده
 در نفی قد و زلف بتان، زلف و قد او پیوسته بهم چون الف و لام فتاده^۵
 تا کفر خط، از مصحف روی تو، برآمد بس فتنه که در حلقه اسلام فتاده^۶
 ایام پریشانی من، از شب زلفت در رنگ پریشانی ایام فتاده

نام ورع و زهد، بگیرد کم، **بیرم**

بی قید و خرابی^۷ و بدنام فتاده

ای، کم در کوی وفا، جانانه من بوده همدم و هم صحبت و همخانه من بوده^۸
 چون پری، پیش نظر هر گم کم، ظاهر گشته وحشت افزای دل دیوانه من بوده^۹

(۲) رج: دارد ص ۹۱

(۵) رج: خرابانی

(X) رج: ندارد

(۲) رج: درمانده

(۱) رج: دارد ص ۹۲

(۳) رج: من در شب

خانه ، در خلوت سرای سینه^۱ من کرده^۲ همچو گنجی ، ساکن ویرانه^۳ من بوده^۴
 گم من از روی محبت ، بوده ام در خانه ات گه تو از راه وفا ، در خانه^۵ من بوده^۶
 تا باخر ، آشنای خویش ، دانستم ترا نیک چون کردم نظر ، بیگانه^۷ من بوده^۸
 گفتم : از عشقت بر سوای شدم افسانه^۹ !
 گفت : بیرم ! شکر کن ، افسانه^{۱۰} من بوده^{۱۱}

۴۵۰ شدی یارم ولیکن ، شیوه^{۱۲} یاری نمیدانی دلم بردی ولی ، آئین دلداری نمیدانی
 ترا زان از گرفتاران محنت ، نیست پروای کم هرگز محنت و درد گرفتاری نمیدانی
 ز تو بر خوی^{۱۳} من ، آئین دلجوئی نمیامد^{۱۴} کم میدانم ، بجز رسم دل آزاری نمیدانی
 هزاران خوبرو هر سو اسیر خویشتن داری ولی ، هرگز طریق خویشتن داری نمیدانی
 بعرض حال خود ، بد نیست گفتار تو ، ای بیرم !
 اگر مثل حریفان ، خوب گفتاری نمیدانی

۴۶۰ دلا ! گر غم دلستانی نداری اگر **خضر** وقتی کم جانی نداری^{۱۵}
 اگر سینه ات ، لاله سان چاک نبود ز داغ^{۱۶} محبت ، نشانی نداری
 ندانی ، با سرار خوبی^{۱۷} ، رسیدن اگر عشق ، زیبا جوانی نداری^{۱۸}
 نداری ، ز سهم سعادت نشانی اگر میل ، ابرو کمافی نداری
 دلا ! گشت مشهور ، اسرار عشقت ازین خوبتر ، دلستانی نداری
 ۴۶۵ چه شد حالت ، ای بلبل زار ! کامشب چو شبهای دیگر ، فغانی نداری
 به **بیرم** نظر کن ! که در ملک معنی
 چنین عاشقی^{۱۹} نکته دانی نداری

کیم من ؟ از غم زلف نگاری سیه روزی ، پریشان روزگاری^{۲۰}
 اسیری ، درمندی ، بی نصیبی فقیری ، بی کسی ، بی اعتباری

(۱) دی : بدخوی (۲) نمی دانی (۳) رح : ندارد (۴) رح : ص ۹۲ (۵) بیاض حبیب گنج : پیران رسیدن (۶) رح : دارد ص ۹۳ (۷) رح : ز درد محبت (۸) رح : بیاض حبیب گنج : چو او عاشقی (۹) رح : دارد ص ۹۳ (۱۰) رح : دارد ص ۹۳ (۱۱) رح : دارد ص ۹۳ (۱۲) رح : دارد ص ۹۳ (۱۳) رح : دارد ص ۹۳ (۱۴) رح : دارد ص ۹۳ (۱۵) رح : دارد ص ۹۳ (۱۶) رح : دارد ص ۹۳ (۱۷) رح : دارد ص ۹۳ (۱۸) رح : دارد ص ۹۳ (۱۹) رح : دارد ص ۹۳ (۲۰) رح : دارد ص ۹۳

ز قید عزت هستی، خلاصی بغاک نیستی ، افتاده خواری×
 ۳۷۰. بیزار سلامت ، درمیانی ز ارباب سلامت ، برکناری
 عنان اختیار، از دست داده زدمت عاشقی ، بی اختیاری
 گرفتار دل دیوانه خویش ز سودای سر زلف نگاری×
 برین در چند گوئی؟ کیست **بیرم**!

غریبی! نابرادی! خاکساری!

با رقیبان ستمگر، آشنائی میکنی وز غریبان بلا پرور ، جدائی میکنی
 ۳۷۵. از سگان خوشتن ، پیگانه میسازی مرا اینکه با هر کس ، خیال آشنائی میکنی
 هست از تاثیر ، تدبیر بد آموزان تو از تو نبود اینکه ، میل بیوفائی میکنی
 در نهانی ، باده مینوشی ، پیاران دگر پیش ما ، اظهار زهد و پارسائی میکنی
بیرم در ملک صورت بادشاهی نیست خوش
 خوش بود، گر در ره معنی گدائی میکنی

خوش آنکه بما ، بار دگر، بهل نشینی سختی ز میان دور کنی ، سهل نشینی
 ۳۸۰. بهل آمده^۱ و بهلا و حربقان دگر را بهلا و کم ، تا در بر ما بهل^۲ نشینی
 با ما بنشین ، جان کسی! کاهل وفائیم سهلست کم ، با مردم نا اهل نشینی
 علم و ادب ، از حلقه اهل نظر آموز حیف است کم ، در دایره جهل نشینی
بیرم! چو جوانی هم در کاهلیت رفت
 سودی نکند این چله کم در کهل نشینی

ای کم! سر تا بدم ، صورت جانی داری قرب جانی بمن و بعد مکانی داری^۱
 ۳۸۵. آیت غایت خوبست ، کم در صفحه^۲ ناز زیر یک حرف ، دوصد راز نهانی داری
 پیش روی تو ، عزیزان جهانند ، غلام خویش را، از چه سبب **دیوسف** ثانی داری×

(۲) دی : آمد و بهلا

(۳) رح : ص ۹۳

(۱) دی : گرفتاری
 (۲) در نسخه اساسی این کلمه نیست از (دی) گرفته شد

(×) رح : ندارد

بلبل! نام^۱ سوسن، چو کشودی، بر گل عرض کن! آنچه سخنهاى زبانی^۲ داری

بیرما! بنده^۳ آن خسرو خوبان شده^۴

گر چه از شاه جهان، رتبه^۵ **خانی** داری

بیرم
رتبه خانی را از
شاه جهان گرفته

هر لحظه روی پهلوی اغیار نشینی یکدم چه شود؟ پیش من زار نشینی
صد گل شگفتد، ای گل نو خواستم! هر سو یکدم که، بهم مصحبتی خار نشینی
صد بار روی جانب اغیار، چه باشد گر، پیش من سوخته، یکبار نشینی
آلوده نخواهم که شود، دامن پاکت حیف است که، در دیده^۶ خونبار نشینی

برخیز و برون آی^۷، ازین تفرقه **بیرم!**

تا چند، میان غم و آزار نشینی

اگر، با درد مندان یار باشی ز باغ عمر، برخوردار باشی
ترا ای تازه گل، نبود مناسب که دیگر، همنشین خار باشی
بیاران موافق باش، همدم چرا باید که، با اغیار باشی
ز^۸ حسن لطف و احسانت، عجب نیست که، مارا سونس و غمخوار باشی
دوای سینه^۹ مجروح کردی انیس خاطر افکار باشی

ازین خوشتر، خیالی نیست **بیرم**

که دایم در خیال یار باشی

... ای گل از بزم وصال، دور بودن تابکی وز تماشای رخت، مهجور بودن تابکی
شهرتی دارد که، در پیشست قبولی داشتم این زمان، مردودیم مشهور بودن تابکی
دردمندی بهر یک نظاره سرگردان ز دور پیش بیدردی^{۱۰} ترا منظور بودن تابکی
این که، دلها را بدلها راه میگویند: هست بنده^{۱۱} را محزون، ترا مسرور بودن تابکی

ای ز رویت، دیدههای مرمان را روشنی

دیده^{۱۲} **بیرم** ز تو، بی نور بودن تابکی

(۱) رج: نهانی

(۲) نسخه اساسی این کلمه ندارد از (دی) گرفته شد

(۳) بیاض حبیب گنج: بنده محزون ترا؟

(۴) بیاض حبیب گنج: پیش بیدردان

۵۰۵ حرفی ننوشتی! دل ما ، شاد نکردی مارا بزبان قلمی ، یاد نکردی
 آباد شد از لطف تو، صد خاطر ویران ویرانه ما بود کم ، آباد نکردی
 بریاد تو ، صد بار کنم ناله و فریاد فریاد کم ، یکبار مرا یاد نکردی ×
 آن لحظه کم ، بختم بوصول تو رساند فریاد برآرم کم ، چه پیداد نکردی ×
 ای کرده فراموش ز غمخواری **بیرم**
 حرفی ننوشتی ، دل ما شاد نکردی !

۵۱۰ ای روشنی دیده خونبار فلانی ای خرسی خاطر افکار فلانی
 بی طاقتم از درد جدائی ، چکنم آه با صبر کم و محبت بسیار فلانی
 شبها بدرت ، زاری من ، بی جهتی نیست غافل مشو، از حال من زار فلانی
 بیمارم و افتاده براهت ، گذری کن سوی من افتاده بیمار فلانی
بیرم ز دل زار، گرفتار بلا شد
 رحمی بدل زار ، گرفتار فلانی



فردیات

۵۱۵ ای که! بی‌رویت ، زمانی آرمیدن مشکست وه که نادیدن ترا دشوار ، و دیدن مشکست



هست ذرات جهان ، آئینه^۱ طلعت دوست هر کجا مینگرم ، در نظرم طلعت اوست



بگلشن هر طرف^۱ ، کن سرو گلرخسار ، میگردد دو چشم از برای^۲ دیدن او ، چار میگردد ×



گشته در صحرای رسوای علم ، چون گرد باد عاقبت ، سر در بیابان عدم ، خواهد^۳ نهاد ×



وصل حبیب ، و دیدن روی رقیب را میخواهم از خدا ، و نمیخواهم از خدا ×



۵۲۰ شیوه^۱ فتنه ز چشم سیهش ، معلوم است گوشه^۲ فتنه گری از نگهش ، معلوم است ×



تا چند ، نظر جانب اغیار ، توان کرد در هر نظر ، آزار من زار توان کرد



در عشق نکویان ، دم بیغم ، نتوان زد خونابه توان خورد ، ولی! دم نتوان زد ×



تا سرو شد ، بگلشن ایام ، سرفراز جز بر قد تو ، راست نیابد ، قبابی ناز

(۱) رح : هر زمان
(۲) رح : خواهم نهاد

× این اشعار رح دارد ص ۹۶
(۳) رح : از پیش نظاره^۱ او چار

ای ز خورشید رخت ، عالم پر از نور حضور ماه رخسار تو ، چون خورشید ، در عین ظهور



۵۲۵ ما داغ عشق ، بر دل شیدا نهاده ایم دیوانه وار ، روی بصحرا نهاده ایم



در دیده ، بجز نقش خیال تو ، نه بینم آن روز مبادا ، که جمال تو نه بینم !



عمریست که ، جان در شکن موی تو دارم دل ، در گره جعد سمن بوی تو ، دارم



بی دل و دیوانه ام ، در گوشه ویرانه کرده ام پیدا برای خود ، ملامت خانه



دارم چنان اسید که ، قیوم لازوال بار دگر ، نصیب کند دولت وصال



۵۳۰ تیر تو ، ساخت مردم چشم مرا ، نشان تا بنگرم بچشم تو ، پنهان ز مردمان ×



بخیال قد و بالای تو ، ای تازه نهال ! نه چنان زار و ضعیفم که ، در آیم بخیال



از وصل گلم ، خاطر محزون ، نکشاید گل را چه کنم ، آرزوی روی تو دارم



آنچنان کز روی بد ، دورست چشمان خوش باد یارب چشم بد ، از روی نیکوی تو دور



من آن روزی که ، از کویت ، بناکامی سفر کردم

همان ساعت ز عمر خویشتن ، قطع نظر کردم

(۱) این بیت بیاض حبیب گنج دارد ، دیگر جا دیده نشد . نسخه اساسی و دی نیز ندارد .

مقطعات

باز ⑤

فرز ⑥

۵۳۵ ایا رفیع مکانی ! که بار همت تو قرار کنگره عرش ، آشیان دارد
 تو آن شهی که ، ز دل منت دعای ترا بیان خویش نهد ، هر کسی که ، جان دارد
 فدای نظم تو ، هر لؤلؤی که ، بحر دهد نثار نشر تو ، هر گوهری ، که کن دارد
 کواکبت طرب و عیش ، هم رکاب آرد مواکبت ، ظفر و فتح ، همعنان دارد
 غبار کوی تو شد توتیا ، و دیده من اسید واری ، ازین خاک آستان دارد ×
 ۵۳۰ بچشم اهل صفا^۲ روشن است ، چون فانوس کسی که ، ظاهرش از باطن نشان دارد
 پیش نور ضمیرت ، چو غنچه لاله چگونه ، داغ دل خویش را نهان دارد
 همیشه ، تا فرح امن و حزن ، حادثه است خدایت ، از همه احداث ، در امان دارد
 زبان بشکر تو ، **بیرم** چگونه بکشاید
 اگر ، چو موسن آزاده ، صد زبان دارد

زهی ذاتی که میبینم جهانی بتو راجع ز اطراف و جوانب
 تو ، در حفظ مراتب ، بینظیری چه داند غیر تو حفظ مراتب
 نظیرت ، گر نویسد کاتب دهر نماید از قبیل سهو کاتب
 بود پرورده لطف عمیمت خلاق ، خواه حاضر ، خواه غایب
 مناصب ، گرچه افزون بود ، ازین پیش ترا از جمله اعیان و اقارب

(۱) رج : ص ۹۲

(×) رج : ندارد

(۲) رج : اهل وفا

⑤ باز و فرز میبست "تاریخ"

فرزود اکنون ، بالطاف الهی مناصب بر مناصب بر مناصب
 ۵۵. مبارک ! بر مبارک ! بر مبارک !

مناسب ! بر مناسب ! بر مناسب !

ای خواجه ! که از پی جاه و جلال خویش بر مال بیوه‌ها و یتیمان کنی طمع
 تا - عز من قنع - شده نقش نگین ترا دارند اهل فقر ز دست تو ، صد جزع
 عز تو ، چون ز خواری اهل قناعتست
 آن به که ، نه بودت بنگین - عز من قنع

شه مهوشان **میر دلخوش** ، که آمد دل من ، ز رویش چو سبزه ، مشوش^۱
 ۵۵۵ چو از فطرت پاک و حسن عقیده بدرویشی اخلاص خود ، یافت پیغش

بصد دلخوشی کرد با **شاه** بیعت

پی بیعتش گشت تاریخ - **دلخوش**

۹۴هـ.

گرتو خواهی که ، بمطلوب رسی یار عزیز ! ساده بین ، باده بنوش ، و لب محبوب بنوش
 ورنه ، تو نیز برو ! بر سر سجاده نشین

عرس کن ، قرص^۲ بز ، بانگ بر آور چو خروس

عبد نقش بندی ، آنکه دایم بیمار ، ساکن کوی لوندیست

۵۶. پدر نقاش و مادر نقش بندیست

بدو معنی ، **عبد نقش بندیست**

این قطعه^۳ که ، جلوه کرد بر لوح وجود مقصود بیان حال محتاجی بود

بیرم چو نوشت ، داد سلطان نمود

بر خویش در خزینه^۳ رزق کشود



(۲) دی : فرض

(۱) رج : ص ۹۲

(۳) نسخه^۳ اساسی و دی ندارد از رحیمی گرفته شد ص ۹۲

رباعیات

ای کوی تو، کعبهٔ سعادت مارا وی روی تو، قبلهٔ عبادت مارا
خوش آنکه، بجذبدهٔ عنایت، سازی وارسته ز قیاد، رسم و عادت مارا[×]

۵۶۵ از خمر طلب، نشاء هر امر، کم هست جز خمر طلب نیست، چم هشیار چم مست
گر واسطهٔ سرشت^۲ ما، خمر نبود خمرت، چرا گفت خدا، روز الست

در شهر اگر کوی و بازار خوشست اشجار مفرح است و انهار خوشست
چون یوم خمیس است و هوای است لطیف امروز طواف پیر انصار خوشست^۳

۵۷۰ ارباب فنا، بلند و پست ایشانند از جام بقا، مدام مست ایشانند
در معرض نیستی است، هرچیز کم، هست دست ایشانند، و هرچه هست ایشانند^۴

(۱) رباعیات را بترتیب الفبائی ثبت کرده ایم. بدایونی فقط دو رباعی دارد ۳: ۱۹۱

(۲) دی: سر نوشت ما

(۳) این رباعی در هرات گفته شده است و قتیکه در راه ایران همراه همایون در هرات (غره ذیقعه ۹۵۰

- ذی الحج ۹۵۰) بوده. اشاره نیست بخواجه عبدالله انصاری یعنی تمنای رفتن به گذرگاه

۵ این رباعیات (دی) ندارد × رج: دارد ص ۹۵ - ۹۶

(۴) بدایونی: و از جام (۵) بدایونی: میدان به یقین که هرچه هست ایشانند ۳: ۱۹۰

ای سوی تو ، شام قدر ، و ابرو مه عید وی چشم بد ، از رخ نکوی تو بعید
هر چند بود ، کسل جدید لـذـه ، خوش نیست ترا صحبت یاران جدیده

رخسار تو ، مرات صفا ، خواهیم دید در وی ، هم انوار صفا ، خواهیم دید
اسـروـز هوا ابر ، و تو! چون خورشیدی آیا بچم تدبیر ؟ ترا خواهیم دید*

۵۷۵ ای یار! لطیف طبع ، پاکیزه میر وی عمده اهل عشق ، و ارباب نظر
چون از رخ من ، نور حضوری طلبی می آرست از تیرگی هجر بدر

ای خسرو پاک طبع پاکیزه گهر وی پاک نظر ترین ارباب نظر
از روی خودم ، نور حضوری بنما تا آردم ، از تیرگی هجر ، بدر*

۵۸۰ جمعی ، بعارف حقایق ، مشهور جمعی ، ز سرکوی حقیقت ، بس دور
جمعی دگر ، از هر دو جهان کرده ، نفور هر طایفه را ، نوع دگر کرده ظهور*

ای ! واقف اسرار نهان همه کس وی ! در هم حال رازدان همه کس
ای ! ذکر تو ، بر سر زبان همه کس وی ! نام خوش تو ، حرز جان همه کس*

ای چرخ برین ! بگوهرت گشتم صرف در بندگی تو ، پادشاهان زده صف
مارا شرف ، از لباس پوشیده تست آن را که مشرفش نکردی ، چه شرف

۵۸۵ ای قبله عاشقان شیدا در تو حد روح ، فدای لعل جان پرور تو
ای شمع منوری که ارواح قدس گردند چو پروانه ، بگرد سر تو

ای مخزن اسرار الهی، دل تو وی مهبط انوار، دل قابل تو
چون مردم دیده جهان بین بادا در دیده اعیان جهان، منزل تو

ای وقت راز آسمانی، دل تو وی کاشف اسرار نهانی، دل تو
۵۹۰ بساوختد تشنه لبی، رحم! کدهست سرچشمه آب زندگانی، دل تو

ای رفته زیاده من فراموشی تو وی گشته فراموش وفا کوشی تو
صد مرتبه راضیم بکوری و کوری از دیدن و استماع سرگوشی تو ۵

ای آنکه، انیس خاطر محزونی چون طبع لطیف خویشتن، سوزونی
بی یاد تو، من نیم زمانی، هرگز آیا تو بیاد من محزون، چونی؟ ۵

۵۹۵ ای آنکه! بذات^۲ ساید بیچونی از هرچه ترا وصف کنم، افزونی
چون میدانم که، بی تو، چون میگردد؟ چون میپرسی که: در فراقم چونی؟ ×

ای! در دلم، از هر خم زلفت، بندی هر بندی را، بجان من، پیوندی
در هرچه نظر کنیم، مانند تو نیست مانند تو کسی ندیده، بی ماندی

گر در طلب معرفت خویش شوی باید که، شب و روز یک اندیش شوی
۶۰۰ درویش بود^۳ مکمل اهل طلب درویش طلب باش که، درویش شوی



(۱) در مائرا لامرا (۲۸۱:۱) هست که: این رباعی همایون پادشاه به بیرام خان (همانوقت حاکم قندهار) نوشته بود و بیرام خان در جواب رباعی گفته فرستاد (ای آنکه بذات سایه^۲ بی چونی.....) در مخزن الغرائب بجای همایون به بایر پادشاه نسبت داده شده است (۳۵۲:۱) در دیوان بابر (کلکته ۱۹۱۰) این رباعی ثبت نیست دی: نیز ندارد (رک روضة السلاطین ص ۲۳۸)

(۲) رح: بلطف سایه^۲ (۳) در نسخه اساسی این کلمه نیست از (دی) گرفته شد

فتح نامه قندهار

(این ابیات را بعد از فتح در حاشیه فتح نامه قندهار
در بدیهه گفته و نوشته شد)

باز فتح غریب روی نمود که دل دوستان ازان بکشد
شکر لله که باز شادانیم بر رخ یار و دوست خندانیم
دوستان را بکام دل دیدیم میوه باغ فتح را چیدیم
روز نوروز و **بیرم** است امروز دل احباب بیغم است امروز
۶۰۰ شاد بادا همیشه خاطر یار غم مبادا نصیب، یار و دیار
همه اسباب عیش، آماده است دل بفکر وصال افتاده است
که جمال حبیب، کی بینم؟ گلی از باغ وصل، کی چینم؟
گوش خرم شود، ز گفتارت دیده روشن شود، ز دیدارت
در حریم حضور، شاد بهم بنشینیم خرم و بیغم
۶۱۰ بعد ازان فکر، کار **سند** کنیم عزم تسخیر ملک **هند** کنیم
فکر تدبیر کاروبار شود سیر **کشمیر** و آن دیار شود
هر در بسته، کشاده شود هر چه خواهیم، ازان زیاده شود
هر چه خواهیم، از زمان و زمین و آنچه خواهیم، از مکان و مکن
یا الهی بما میسر کن جمله آفاق را مسخر کن

۶۱۵ زد شعلہ بدل، آتش پنهانی من ز اندازه گذشت محنت جهانی من
معذورم اگر سخن پریشان گویم معلوم شود مگر پریشانی من

تاریخ فتح بر سوریان

بیرم خان گفته است وقتیکه بتاریخ ۲ شعبان ۹۶۲
(۴ فبروری ۱۵۵۵) بمقام سهرند برافغانان سوری فتح یافت^۲

مشقی خرد طالع میمون طلبید انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان تاریخ ز - شمشیر همایون طلبید

۹۶۲ هـ



(۱) بعد از قسمت اشعار ترکی در نسخه اساسی (ص ۹۰) این اشعار ثبت شده است. از عنوان ظاهر است که نظم ورباعی تصنیف بیرم خان است، ولی خافی خان در منتخب اللباب (ج ۱: ۱۲۵) گوید: (همایون) طبع موزون داشت که در ایامی که بیرم خان را در قلعه قندهار نگاه داشته کابل را مکرر گرفته و استیصال برادران بدمال کوشیده، چند بیتی که از راه توجه باطنی، به بیرم خان نوشت، بطریق یادگار آن پادشاه عالی تبار بزبان قلم میدهد، خافی خان از همین تاریخ نه بیت را ثبت کرده است به این ترتیب: باز فتحی - شکر لله - دوستان را - روز نو روز - شاد بادا - همه اسباب - گوش خرم شود - در حریم - بعد ازین (نیز رک: روضة السلاطین ص ۲۳۸)

(۲) بدایونی ۴۶۱:۱ بینرجی ۲۳۵:۱ - ۲۳۶ مقالات الشعرا ۸۶۶

KHAN-I-KHANAN BAYRAM KHANNING TURKCHE DIVANI

خانخانان محمد بیروم خان نینگ ترکچه دیوانی

دیوان

محمد بیروم خان خانخانان

(قسمت ترکی)

تصحیح و تہذیب

دکتر محمد صابر

TURKI DIVAN OF BAYRAM KHAN

Although the present work is largely based on '*The Persian and Turkī Dīvāns of Bayram Khān, Khān-Khānān*' by Sir E. Denison Ross, published by the Asiatic Society from Calcutta in 1910, it incorporates certain materials not included in the Denison Ross edition.

Sir Denison Ross based his edition on two MSS, that of Harinath De (MS.A), which was written for Bayram Khan's son, 'Abdur Raḥīm Khān-Khānān' in 1014 / 1605 and another dated 961/1554 (MS.B). The total number of verses in the Denison Ross edition is 366.

In preparing the present edition of the Dīvān I have consulted two other MSS, namely the MS presented by A. Chester Beaty on April 12, 1924 to the British Museum (No. Or. 9,337) and the MS (belonging to the library of Sulaymān Jāh), bearing the date of 1245/1829, preserved in the same Museum under No. Or. 7,510. I have called these MS. C and MS. D respectively. The two MSS consulted by me have yielded 22 additional verses, not included in the Denison Ross edition. The total number of verses in this edition is, therefore, 388 as against 366 verses in the Denison Ross edition.

Sir Denison Ross's edition was published sixty-one years ago. Since then much work has been done in the field of Turkology. In compiling the present edition I have compared the way of writing, spelling and reading of the Turki (Chaghatay Turkish) forms with those of other Turkic languages. It is hoped that as a result of this comparative work some new and useful information has been added.

Sir Denison Ross stated in his edition that he experienced certain difficulties in the reading and explanation of verses 202 and 303. I have tried to explain these verses as under:—

Verse No. 202 Bi sar u sāmān tiben Bayramnī ay nāsih anga
 Pand birme kimgē parvāyi sar u sāmān imish

(O counsellor, do not give advice to Bayram by calling him a person without wealth and comfort, give this to a person who is interested in these, for Bayram does not care for such things).

Verse No. 303 Atimni yār bilmey gayrdin ister nishān Bayram
 Ni nām u ni nishān rahmat mining nām u nishāningha
(My sweetheart knows not my name and inquires from others about me. May God have mercy upon my name and traces, which have disappeared).

I am grateful to my teacher Prof. Ali Nihad Tarlan of Istanbul University for his help in reading the manuscripts.

University of Karachi,
23 September 1971.

MUHAMMAD SABIR

ای فتم دا مستانه کوزونگ مظهر اشیا
 کوندیک باری ذرات جهان عینیدا پیدا
 امطار دا هر قطره کوزی حسنونگا ناظر
 اشجار دا هر برگ تیلی حمدینگا گویا
 کون چهره سی مهرینگ یوزیدین بولدی منور
 تون طره سی قهرینگ ییلیدین کیلیدی مطرا
 بلبل بولوبان گل کیبی رخسارینگ وال
 پروانه بولوب شمع صفت حسنونگا شیدا
 رندانم قدینگ جلوه سیدین فتم دا وامق
 مستانه کوزونگ عشوه سیدین غمزده عذرا
 اول لعل شکرخا بیلم مفتون سنگا شیرین
 اول حسن دلارا بیلم مچنون سنگا لیلا
 جویان وصالینگ کیلیبان سرو خرامان
 حیران جمالینگ بولوبان نرگس شهلا
 بیر نشا' لپینگ جرعم سیدین بادہ گلگون
 بیر لمعم یوزونگ پرتویدین لاله' حمرا
 بلبل تیلی تیل بللی دیک وصفینگ ناطق
 نرگس کوزی کوز نرگسی دیک عینینگ بینا

کون دیک 1 D جهان غیبیدا 1 C

[کوزونگ Chaghatay standard form is] مستانه کوزونگ 5 D شمع و صفت 4 D

عینینگ بینا 9 C

۱۰. بیر کوک ازا عین کرمینگ ایلا دی روشن

گم ذره و خورشید گهی قطره و دریا

مستغرق بحر کرمینگ خسرو (و) درویش

پرورده^۱ خوان نعمینگ هشم و عنقا

بیرم دیم توحید دیبان جانینگ منت

المنتهد لله تبارک و تعالی

بیر غره غرا بیل مین غره که ناگم

یاروتی کوزومنی یشم بیر مطلع غرا

کونگلوم داغی داغی بیل اول نرگس شهلا

آسودا^۲ سوبدا دور و آهودا هویدا

۱۵ هم قامتی منظور قیلیب سدره و طوبی

هم عارض پرنور قیلیب مکم و بطحا

هم جلوه دا رخشیغم فلک منزل اسفل

هم رتبه دا قدریغم دنی پایه^۳ ادنی^۴

شاهی دور و خیل و حشمی فوج ملایک

ماهی دور و خاک قدسی اوج ثریا

مهری یوزیدین نور کوروب دیده^۵ یعقوب

شوقی^۶ سوزیدین طور بولوب منزل موسی

فقری یولیدا خاک بولوب ملک سلیمان

لعل غمیدا چاک بولوب جیب مسیحا

10 D قطره دریا

11 C, D: خسرو درویش

I آسودا locative of آسو another form of آس = the ermine.

12 C جانینگ منت

13 C یاروتی کوزومنی

13 D یاروتی

14 D آسوده، کونگلوم داغی

1 The MS. reads ادنی , which must be the copyist's error for ادنی

2 MS. reads شوقی

15 D عارضی

17 C [ماهی دور و خاک =dur/dür is the Osmanli form].

17 D ماهی ودور

18 D [کوروب Standard form is نورکوروب]

19 D لعل غمیدا ، خاک بولوب

۲۰ هم گل یوزیدین پرده گشا غنچم خندان

هم یوز گلیدین نغم سرا بلبل شیدا

نوشین لبیدین روح فزا باده رنگین

رنگین یوزیدین جلوه نما لاله حمرا

هم باشیم اول سرو سالیب سایه رحمت

هم کونگلوم اول مشک بولوب سایه سودا

بیرم صفت اول شه لولاک دگیل کیم

مهری یوزیدین خلق قلیب خالق اشیا

هم مظهر اشیا دور وهم مظهر اسما

هم مقصد اقصی دور وهم مطلب اعلی

II

۲۱ خوش قدو خوش اندام ییگیت یارمحمد

دلدار و دل آرام ییگیت یارمحمد

مذهب دا باری ایل بیلم طور چیشقان

مشرب دا می آشام ییگیت یارمحمد

اوز کامی بیلم قان توکار ایل کاسنی بیرمای

خوب لارارا خود کام ییگیت یارمحمد

گل اسلامای و گلبنی کورمای چسو کورندی

گل بوی و گل اندام ییگیت یارمحمد

20 D نور گلیدین

1 MS. points wrongly کنم [In MS. C also کنم but کیم = kim 'who' in MS. D.].

23 D دیگیل [degil/dügöl and particularly tügöl = not, are seen in pre-Navayi period. But this is here the imperative of dimek/demek = to say, utter, tell and its correct form is دیگیل/degil = say, tell].

1 MS. points throughout ییگیت. The correct reading must be ییگیت, which is equivalent to the Persian جوان. This poem is apparently addressed to a friend of the poet's named Yar Muhammad.

25 D دلدار و دل آرام، خوش قد و باندام

26 بیرطور

27 ایلکامینی

28 C اسلامای [This is the standard form].

28 MS. D. omits this verse.

هم طره سی دور هرشکن اول نوع که سنبل
هم چهره سی گلفام ییگیت یارمحمّد
۳۰. سرگشته بولوب عالم ارا تاپمادینگ آرام
تا بار سنگا بیرام ییگیت یارمحمّد

III (ALSO IN MS. B.) (I)

چون ایلاماس و فاکیشیگا دهری ثبات
خوش ره روی که ایلادی قطع تعلقات
چوگان عقل و گوی فراست ایننگ دورور
عالمدا یخشی لیغ بیام هرکیم چیقارم آت
غم اوقلاری یمین ویساریمم سانجلیب
ایلدین اوچوب چیقارم تاپیب مین عجب قنات
ای قادر کریم و یا حی ذوالجلال
کیم بار مطیع امرینگ ذرات کاینات
۳۵. حمدینگ توکانماگای بیتیان بولسم^۱ تا ابد
اشجار خام بحر مداد و فلکی دوات
تونکون ثنا و حمدینگ ذاکر دورور یقین
زهاده خانقاه ایلم رهبان سومنات
برگشته لارغم قهرینگ اولسوب موجب عذاب
سرگشته لارغم لطفونگ ایرور باعث نجات
بیرم که کونگلی قفل دورور جهل زنگیدین
یارب که فتح ایلکی بیلم قفلینی اوشات^۲
مقصود وصل دوزانگا هجران بلاسیدین
قوتغارغیل^۳ انی یتکوروبان مقصدیم پات

¹ MS. D. omits this ghazal.

³⁰ Both forms seen in this Divan are always pronounced as Bayram=festival, day of rejoicing. Other forms of writing are بیرم، بایرام. Divani Lughat-it-Turk of Mahmud al-Kashghari written in 1074 gives its oldest forms as bedrem and beyrem. Its Arabic equivalent is عيد. See verse Nos. 46, 312.]

¹ MS. A. reads تپیانون

IV. (ALSO IN MS. B.) (1)

۴۰ ای خاک آستانینگ اولوب مجمع رسل
 جمع رسلغم مه‌ررخونگ هادی سبل
 سیندین تاپیب سعادت کونین الغ کیچیک
 ای لطف بیرله باعث ایجاد جزو و کل
 یوقتور قدینگچه روضه^۲ رضواندا تازہ سرو
 انداق کم دهر باغیدا یوزونگچه تازہ گل
 سیندیک جهاندا بولغالی تولید کائنات
 توغمایدور امهات اناسی بیراتا اوغول
 تا پماق محال پرتو مه‌رینگی بسلم شرف
 مرات حق نماسینی صاف ایتماین^۳ کونگول
 ۴۱ عاجز دورور کمال صفاتینگدا کل عقل
 قاصر دورور صفات کمالینگدا عقل کل
 ای خواجه ایلا بیر نظر مرحمت کم بار
 بیرم کمینه قوللا رینگا کمینه قول

2 اوشاتمق = to break open. [Ushat-maq must be written as اوشاتمق which is the standard form].

3 قوتغارمق = to deliver. [Qutghar-maq/Qutqar-maq=to save, rescue, redeem, must be written as قوتغارمق which is the standard Chaghatay Turkish form. مق'مق are the symbols for denoting the infinitives in Western Turkish, particularly Osmanli. Kurtarmak is the modern Turkish form].

39 C بات = soon, is the oldest Turkish form].

1 MS. B. adds between lines 4 and 5 [between verse No. 41 and 42] the following verse:-

ناقنگه رنگ مه‌ره^۴ خورشید ایرور ایلی
 اول رنگ بولغالی اطلس افلاک بولسدجل

2 MS. ایساین

41 D جزوکل

42 D یوزونگچه^۵ رضواندا^۶ قدینگچه

43 D اغل^۷ اغول^۸ اغول^۹ [oghul = son is written as اوغول^{۱۰} اوغل^{۱۱} اوغل^{۱۲}]

44 D باتماق محال

44 C,D حق‌نماینی

45 D

عاجز دورور صفات کمالینگدا کل عقل

قاصر دورور کمال صفاتینگدا عقل کل

46 C بیرکمینه قول

46 D قول لارینگا بیرکمینه قول، نظر از مرحمت که بار ایخواجه

1 شهوار من = چابکسوار من = چابکوم

[MS. D. omits ghazal No. V.].

v.

حاشیم گلگون قراتاجینگدا لعل آبدار
 شمع بیرل شعله همدم دودایله همره شرار
 هم قویاش بیرل شفق هم تون ارا تو غمیش سهیل
 کور ونور بیر آندا کور ماتکچ اوزین اول شهسوار
 هم سعادت برجیدا تابنده ماه و مشتری
 هم بولوت دین آفتابی دور که بولمیش آشکار
 .ه او شبو شکل و شیوه بیرل چا بکوم میدان ارا
 جلوه قیلغاچ باردی ایلکیمدین عنان اختیار
 ایستاما صبر و قراری همشین مین زار دین
 کیم منگا عشق ایلکیدین نی صبر قالدی نی قرار
 یوقتورور عشاق ارامین بی نوا دیک بیدلی
 چون مینینگ یاریم کیبی عالمدا کیم نینگ یاری بار
 دلبری نوشین لی سیمین تنی سنگین دلی
 نازنینی سه جینی سر و قدی گلغذار
 کیم دور وراو لکیم مین مسکین گدای مین انینگ
 شهریار کام بخش کامیاب و کامگار
 .ه خسرو عادل همایون اول شه عادل که دهر
 بارجه عالمدین انینگ آتیغ ایلار افتخار
 شاه جمجاه و سکندر حشمت و قیصر شکوه
 خسرو رستم دل و سلطان خاقان اقتدار
 اول که کیفیتنی انگلاب لذت گفتار مین
 مست لا یعقل بولور سوز لاردا عقل هوشیار
 توشکالی کوز روزنی دین اول قویاش نیک پرتوی
 رقص ایتار کونگلوم هوای مهرین ایلاب ذره وار

52 C عالمدا [alam-da] = in the world, is standard form. عالمدا alam-da is the form used in the works of the Seljukid writers of Anatolia and early Osmanli writers].

53 C دلبر

54 C کامیاب کامگار

بیرما طبع لطیفیم مالای بولما سون
 سوز اوزاتما قیل دعای دولتیغ اختصار
 ۶. تا جهان بولغای الهمی شادلیغ بیرله بولوب
 تنگری دین یتکای آنگا هر لحظه فیض یشمار

VI. (1)

ینم کسوزی غمیدین ناتوان دورور کونگلوم
 رفیق و همدم آه و فغان دورور کونگلوم
 اگرچه جزم ایماس وعده غم وفا قیلوری
 وفاغم وعده قیلوردین خوشان دورور کونگلوم
 نوا چو تاهمادی عشاق ایچره مجنونغم
 جنون مقامیده هم دامتان دورور کونگلوم
 یملان کیمی چا قیب ایپ دیک همیشه تیل لاری دین
 رقیب دیوصفت دین گزان دورور کونگلوم
 ۶۵ ترجم ایل که **بیرم** دیک ایل صفت کوپدین
 سنی تیلاب نیچه بیخان و مان دورور کونگلوم

VII. (ALSO IN MS. B.) (1)

ییتما سون آسیب تب سرو خرامانیم سنگا
 ایسماسون باد خزان گلبرگ خندانیم سنگا
 باشینگا اویرولسا^۲ جان ناتوانیم نی عجب
 چون تیلایدور صدقم بولماق ناتوان جانیم سنگا

56 C حشمت قیصر

59 C طبع لطیفه

60 C angha = to him/her, is a very old form. The standard Chaghatay

[انگا آنگا]. Turkish form is [انگا آنگا].

[1 MS. C. omits this ghazal].

62 D خوشان دور

63 D همداستان دورور کونگلوم

64 D گران دورور، همیشه تیشلا ریدین

65 D تیلاب یینه، دیک ایرور ایل کوپدین

یوقتورور بالله ملالینگ ایشیتورگا طاقیم
 ییتما سون ناگم ملال انگیز افغانیم سنگا
 تاسینی بی تاب ایشیتیم بس پریشان حال مین
 وه کم ظاهر بولمادی حال پریشانیم سنگا
 ۷. هر جفا بولسم مین بی تاب غم بولسون نصیب
 یوقتورور تاب جفا خورشید تابانیم سنگا
 بلارینگ وصفیدا بیوم شعریدور آب حیات
 صحتی بیرون آلهی آب حیوانیم سنگا

VIII. (ALSO IN MS. B.)

یار دردی جان بیماریمدا بولغای کاشکی
 جسمی آزاری تن زاریمدا بولغای کاشکی
 گل یوزین کورگونجه رنج آسیدین بی تاب رنگ
 یوزنیکان بو چشم خونباریمدا بولغای کاشکی
 زحمتی کیم اوندادور کاش اول منگا بولغای نصیب
 صحتی کیم میندادور یاریمدا بولغای کاشکی
 ۸. لعل جان بیخشی نی بیر تبخاله مجروح ایتکوچه
 یوز جراحات جان افکاریمدا بولغای کاشکی

1 B adds between lines 4 and 5 [between verse No. 67 and 68] the following verse:—

یوق سنگا خوشلوق تیریک لیک دین نی دل خوش لوق منگا
 تابشورای ایملی حزین جانانیم سنگا

2 pronounced 'üyürülmek from an old Turkish āvirmek, to turn, to revolve around. [Pronounced öyrülmek in Chaghatay and üyrülmek in Uzbek Tuskish. Means, to be turned, to be converted, turn over and over, move. Old forms are evrilmek and ivrilmek. In Chaghatay ivrilmek and oyurulmek are standard pronunciations].

66 D باد خزان سرو خرامانیم سنگا، تیب گلبرگ خندانیم سنگا

67 D تیلا دور

71 D شعری دور، لب لارینگ

[MS. C. omits ghazal. No. VIII].

73 D آسیبی دین

74 D اندا دورکاش [onda] is an old form. Standard Chaghatay forms are انده/اندا anda = in that].

75 D جان افکار

اندا بولغان درد بولغای میندا لیکن درد عشق
اندکی یار جفا کاریمدا بولغای کاشکی
بیرم اول آی نینگ هر آزاری حیاتی دور منگا
تا تیریک مین بند آزاریمدا بولغای کاشکی

IX. (I)

هرنیچم ای بیوفا وصلینگم لایق بولما سام
عشق اهلای بولمایین عشقینگدا صادق بولما سام
تا پهایین سیندین مرادی اعتقادیم بولما سام
سین منگا بولغیل میخالف گور موافق بولما سام
۸۰ عشق عالم قیدیدین بولدی خلاصیم غم سبب
نیتکی ایردیم^۲ مونچم محنت بیرل عاشق بولما سام
قوی که بیرم دیک بیراق دین جاوه^۳ حسنونگ کورای
هرنیچم ای بیوفا وصلینگم لایق بولما سام

X. (ALSO IN MS. B.) (I)

کورونور پر اول سرو خرامان باشیدا
یا نمایاندور شفق خورشید تابان باشیدا
یا طلوع ایتکان قویاشی دور مسیحا اوشنیدا
یا قنات یا پغان تدروی دور سلیمان باشیدا
قامتی شمع شبتانیم دور و گلگون پری
شعل^۴ دور گویا شمع شبستان باشیدا

76 D انکی یارو وفاداریمدا ، اما درد عشق

77 D مین قصد آزاریمدا

1 nitkai, the contraction of ne itkai + irdim = what could I have done ? [It is the contraction of ni itkey and should be pronounced as nitkey = what (he/she) will do].
MS. C. omits this ghazal.

81 D وصلینگ

[MS. C. omits ghazal No. X.]

82 D تانمایان دور

83 D مسیحا اوستیدا

84 D شبستان یاشیدا ، شعله دور ظاهرا ، شبستان ام

۸۵ سانچیان پر جلوه بیر رخشینگم میدان ساری کیم
 سین کبلورسین دیب کوزوم تورت اولدی میدان باشیدا
 قدو رفتارینگم کو نگلوم آنچم سایل بار کیم
 یوق هوای جلوه سرو خرامان باشیدا
 کم ایماس بیردم خیال شعر **بیرم** باشیدین
 کورگالی شعرینی اول شاه سخن دان باشیدا

XI.

ای چمن جان آرا سرو خرامان غینام
 عمر گلستانیدا غنچم خندان غینام
 کوزگا مینی ایلماغان بیر نظری قیلماغان
 کونگلوم آلیپ ییلماغان دلبر نادان غینام
 ۹۰ هم اوزی یخشی غینم هم کوزی یخشی غینم
 هم سوزی یخشی غینم یار سخن دان غینام
 ای یوزی گل گل غینم وی ساجی سنبل غینم
 قیلما تغافل غینم بولما پشیمان غینام
 ای قدی چابک گینم وی لبی نازک گینم
 وی سوزی او ترک^۲ گینم وعده سی یلغان غینام
 واسطه دولت وصلینگ اگر بولماسا
 محنت هجران آرا چقوسی دور جان غینام

85 D سانچیان [Correct form is سانچیان sanchiban, from the infinitive sanchi-maq=to push or drive (in), thrust (into), pierce or spear, stab, penetrate].

85 D دیب کوزم پر جلوه هر

86 D قدو رفتارینگا

1 In this ode the termination "ghina" or "gina" is a diminutive corresponding to the Persian cha; "ghinam" and "ginam" are, of course, this diminutive plus the possessive personal pronoun "am". See my edition of Mabani 'I-lughat, pp, 120, 121.

2. utrük = a lie. Zenker under the word اوتروک falls into a curious error. He says L.T. (i.e. Lughat-i-Turk) gives فروغ and says consequently that utrük = Glanz or splendour. — I presume فروغ is merely a misreading of دروغ

88 C جان آرا

89 D آلیپ ییلماغان

91 D ساجی [Correct form is ساجی, Sachi=his/her hair].

92 D قد چابک

XII. (ALSO IN MS. B) (1)

دردا که یار سورمادی مین خسته حالینی
هرگز ایشیتما دیم فرح افزا سوالینی
۹۵ کونگلوم مرض حرارتیدین مضطرب دورور
یا خود تیلائی دور اول لب میگون زلالینی
آرماندا اولدوم آه نی بولغای ایدی اگر
بیرقاتلا کورسام ایردی مبارک جمالینی
وصل احتمالی بولغانیدین تاپار ایدیم
هر لحظه خاطریمدا اولوم احتمالینی
گر بیر بلا سرزدن ایدی زار جسمیم
جانیم یوز بلا ایدی تاپمای وصالینی
بس مشکن ایردی بو مرض ایچرا تیریلماکیم'
گر سورغالی بیمارماسا ایردی خیالینی
۱۰۰ بیرم فراقینگ ایچرا مریض و ملول دور
خوش اول که دفع قیلس وصالینگ ملالینی

1 MS. B. adds between lines 1 and 2 the following verse:-

بیماری سورواندین منفعل اتکین
مین هیچ بیلما دیم سبب انفعالینی

and between 3 and 4 the following :-

عمروم قویاشی بولسه مقارن زوالیغه
یارب که کورماین قویاشیم نینگ زوالینی

MS. D. adds the same after verse No. 94:-

بیمارینی سوراردا نیدین منفعل ایکین
مین هیچ بیلما دیم سبب انفعالینی
عمروم قویاشی بولسه مقارن زوالیغه
یارب که کورماین قویاشیم نینگ زوالینی

۹۳ C,D واسطه دولتی

۹۳ D چیقوسی دور [Must be pronounced CHIQ-QUSIDUR].

۹۴ D بیردم ایشیتما دیم

MS. D. adds the following verse after verse No. 93:-

گر سرو سامان غینام بارایدی بیرم بورون
عشق کیلیب قالمادی اول سرو سامان غینام

1. tirilmak = to be alive [This is the Uzbek form, standard Chaghatay pronunciation is tiril-mek = to come to life (again), be enlivened, be revived, recover freshness or vigour, come to life. Modern Turkish form is dirilmek].

۹۵ D کونگلوم تیلائی دور، مضطرب بولوب، جانیم مرض

۹۶ D ارمانده ام

XIII

کوزوم اوچا دور تا کورا آلاغای اثر آندین
 کونگلوم اوسا دور کیم آلا آلاغای خبر آندین
 وه کیم نظریم اوتروسیدا جلوه گر ایرماس
 اول کیم کوتا را آلماس ایسیدیم بیر نظر آندین
 لعلی اوتسی گلگون سرشکیم نی قیلور تیز
 ظاهر بولادور قطره خون جگر آندین
 بنیاد بولا قیلما دی طوفان سر شکیم
 کیم بیر ییل کوک بولما دی زیر و زبر آندین
 ۱۰۵ بیوم که سراغ ایلا رایدی اغزی نشانی
 لعلینی سوروب^۲ بولدی سوزی مختصر آندین

XIV. (ALSO IN MS.B.) (1)

مین زارغم سیندیک ینم بیر یار تاپیلما
 سین یارغم مندیک ینم بیر زار تاپیلما
 کوک زار سنگا بولس دی گرفتار و لیکن
 مندیک ینم بیر زار گرفتار تاپیلما
 عالدا بیگیت کوک تاپیلور لیک سنینگدیک
 بیرحم و جفا جوی و دل آزار تاپیلما

97 C, D بولما غانیدین [This is the standard Chaghatay form].

97 D الولم [Standard Chaghatay form is اولوم olūm = death].

98 C مرضدین

98 D مرض دین [both are standard forms].

99 C بیتارماسا ایردی

100 D قیلسا اولکه

1. usmaq = to grow in size (croître). [Usmaq اوسماق = to peel, undress. This infinitive is اوسماک ūs-mek in Chaghatay, usmaq in Uzbek and Ūsmek in the Uyghur Turkish of Kashghar and Yaqand. Correct form is ūs-mek = to reach, grow up, be brought up, be ready/on hand in time, turn up].

2. surup from surmaq, to stain. [In Azeri and Chaghatay سورماق Sur-maq = to gobble down, devour, spot, nose about and eat, suck, draw in, inhale, stain. In many Turkic languages and particularly in Modern Turkish it is sorumak and sogurmak].

101 D کونگلوم سالادور

105 D اغزی نشانین

وه وه بونی سوزدور کوننگول اسرا ساغ ایچرا
 حسن اهلی ارا سین کیبی^۲ دلدار تاپیلما
 ۱۱۰ ایلدین طمع مهرو وفا ایلاما بیوم
 چون عالم ارا یار وفادار تاپیلما
 xv.

ای بیخبریم خواه اینان خواه اینانم
 کویدی جگریم خواه اینان خواه اینانم
 گرچه گذرینگ یوق منگا بالله که سیندین
 یوق تور گذریم خواه اینان خواه اینانم
 یوز فتم کوز و زلفونگ ارا چین تا پیلیب تور
 ای فتم گریم خواه اینان خواه اینانم
 سین بولغالی منظورمه و مهرغه هرگز
 توشماس نظریم خواه اینان خواه اینانم
 ۱۱۵ سیندین خبریم بولغالی حقا که اوزیمدین
 یوقتور خبریم خواه اینان خواه اینانم
 یوق سین چه کیشی سیوگو لوک ایل ایچره که یوقتور
 سیندیک سیوریم خواه اینان خواه اینانم
 بیوم کیبی یکسان کیچم دور زلف و یوزونگدین
 شام و سحریم خواه اینان خواه اینانم

1 MS. B. adds between 2 and 3 the following verse:-

یارب منگا طالع برگشته دورور کیم + سرگشته بولوب مونچه تیلاب یار تاپیلما
 [MS. D. also adds this between verse No. 106 and 107. In this MS. it begins with سنگانی طالع which is the correct form].

2. MS. A. reads wrongly مین [Min/men= I and Sin/Sen=Thou].

106 D ینه بیزار تاپیلما، سین یارغه مین دیک

107 C مندیک یینه

109 C مین کیبی

109 D سین دل دلدار

110 D ایل دین

III D کویدی جگری

112 D یوقتور

114 D منظورمه مهرغه

115 C حقا که اوزیدین

XVI. (ALSO IN MS. B.)(1)

یوقتورور عالم ارا عشق اہلی دیک بدنام ایل
 کام تاہمای دوست بین خلق ایچرا دشمن کام ایل
 گاہ بزم عیشی دوران آفتی دین قوز غالب^۲
 گاہ صبح وصلی ہجران ظلمتی دین شام ایل
 ۱۲۰ گہ قویوندیک^۳ غم بیابانیدا سرگردان اولوب
 تاہماغان بیردم^۴ قرار و کورماگان آرام ایل
 گاہ مجنون دیک جنون افراطیدین بیخود بولوب
 خاطریم یتماگان آغاز ایل انعام ایل
 گاہ کثرت وحشتی افراطیدین دیوانہ وار
 خلق ارا ظاہر قلیب ہم کفر و ہم اسلام ایل
 گاہ وحدت بادہ سین تار تیب ارادت جامیدین
 یوز تومان جمشید غم جام ایلاگان انعام ایل
 عشق ایلیدین مست و بیخود لوق عجب یوقتور کہ بار
 شوق بزمیدا سپہراقداحین ایتکان جام ایل
 ۱۲۵ پختہ بول بیردم^۵ کیشیگا عشق اوتی سوزین دیما
 کیم بسواوتغم کویگانینگنی باور ایتماس خام ایل

1 MS. B. adds between verse 1 and 2 [between verse No. 118 and 119] the following line:-

گاہ یاری غیر بیرلہ بادہ^۶ عشرت ایچیپ
 دم بدم خوناب حسرت ایلاگان آشام ایل

2. قوزغالماق = to be perturbed. [Qozghal-maq in Chaghatay and quzghalmaq in Uzbek. It also means to move, blow, be lifted, shake].

3 quyun = گردباد, whirl-wind.

4 MS. A. reads wrongly ہردم

118 D دوست دین، عشق ایلیدیک

119 D قوزقالیب [also correct].

120 C باتماغان بیردم

120 D سرگردان بولوب

121 [MS. D. omits this verse].

XVII. (ALSO IN MS. B.)

نیچم هجران غمیدین نالم و فریاد قیلای
 حاصل عمرنی فریاد ایلم بریاد قیلای
 نیچم کوز لوحیدا تصویر ایتیهان صورتینی
 دمدم خاطر ایننگ کورماگیدین شاد قیلای
 نیچم و صلینی تیلاب هجریدا خورسند بولای
 نیچم امید ییلم جانیم ییاد قیلای
 نیچم غربت ارا یکس لیک اوتی بیرلم کویوب
 ماتمی لارکیبی اوز حالیم فریاد قیلای
 ۱۳۰ نیچم جانیم ساغینما سلیغیدین اوت توشوبان
 آنی بیصبر لیغیدین کویونوب ییاد قیلای
 نیچم عشقیدا بوزوب صبر و سلامت وطنین
 نیچم اندوه و ملامت اوین آباد قیلای
 نیچم زلفیغم گرفتار بولوب زار بولای
 گیل کم اوزنی بوللا قیدیدین آزاد قیلای
 بیوها یار وفارسمیغم معتاد ایماس
 ایمدی جانیمنی جفا سی ییلم معتاد قیلای

XVIII. (ALSO IN MS. B.)

از بس کم مهرینگ آزیغیدین بیقرار مین
 هر لحظه آه و ناله دا بی اختیار مین

1. MS. B. has throughout ایتاین instead of قیلای

[Oil-ay and it-cyin — are subjunctive forms, from the infinitives qilmaq and itmek respectively meaning 'I may do, let me do'].

123 D جمشیدقه

125 C سوزدین دیما

125 D دیمه

127 D صورتی

128 D امید بیله

130 D بیصبر لیغیدین توکوب، ساغینماس لیغیدین، نیچه جانیمه

132 C, D گیل که [gil=come is the imperative of gil-mek. Chaghatay form is always kil/kilgil-come. Gil/gel is the Western Turkish form, particularly the Osmanli and Azeri. In the Eastern Turkish i.e. Chaghatay Turkish 'k' has been preserved, in the beginning of the words].

۱۳۵ مین زار بیقرارغم رحم ایت که متصل

عشقینگدا بیقرار و فراقینگدا زار مین

مسکین و خاکسار و غریبغم رحمی یوق

مسکین مین و غریب مین و خاکسار مین

بارمدا^۱ بار خاطر ایماس غیر طعم سی

چون هر نی آیت دور مینی یوزانچم بار مین

دایم جنون و خلق ارا مجنون چه شهرتیم

رسوالیغیم نی عیب کم دیوانه وار مین

قوللوقم گرچه معصیتیم بر کمال دور

اما کمال عفویدین امیدوار مین

۱۳۶ بیورم جهاندا هیچ کیشیگا قویمان اعتبار

تاپسام حبیب حضرتیدا اعتسار مین

XIX. (ALSO IN MS.B.)(1)

هری رخا ینم قایتی^۲ هوا قیلیب بارا مین

که تیلیم لارنی عجب بی نوا قیلیب بارا مین

1 = بارمدا in respect of my self. درباره من

134 D تاوقتیکه آزار بولوپ بیقرار مین

135 [MS. D. omits this verse].

136 D مسکین مین غریب خاکسار مین

MS. D. adds the following after 136:—

جور و جفا عنائیدا کام بخش مین

درد و بلاسندا کامگار مین

137 C یاریمدا بار

137 D ایتادور، یاراندا بار

1. MS. B. adds between lines 1 and 2 [between lines 141 and 142] the two following lines:—

فغان که اوق کییی تاشلاب یراق وصالینگ دین + فراق ایلکیدا قدیمی یاقیلیب بارا مین

کونگول سینوقور و یوق طاقت جفا لیکن + شکسته کونگورمه جانا جفا قیلیب یاراسین

2. Yina qaiti=anew [In Chaghatay it is yana qayti. In Kashghar Tuskish yene=again and in Uzbek qaitadan/yangidan=anew, are used].

138 C داریم جنون

138 D واریم

139 D قوللوقمه

141 C قایتی

141 D بی نوا قیلیب یاراسین، مانی

وصال دولتیدین آریب مینی وه کیم
 فراق محنتیغم مبتلا قیلیب بارا سین
 وفالیم ایل ارا مین زارنی ساغینسا بولور
 چو ایتلارینگ مینی آشنا قیلیب بارا سین
 صفای مجلس عشرت سنینگ حضورونگ ایدی
 حضور مجلسینی بی صفا قیلیب بارا سین
 ۱۴۵ مینی بو محنت ارا نارضا قویوب باردینگ
 ولی رقیب نی اوز دین رضا قیلیب بارا سین
 بو طور قیلماغیل ای گل وفا طریقی ایماس
 کم بلبونگی نی اسیر بلا قیلیب بارا سین
 باریب نگارینگ و یوز سوز ایلم تاپیب بیوم
 فراق حرقیدین اوتغم یاقیلیب^۲ بارا سین

XX

کم لطف و پر جفا دورور اول سر و سرفراز
 خوشنور عنایت ایلاما کو بتین کوب آزدین آز
 سین غیر مجلسیغم بریب وصلیدین فروغ
 مین درد محفلیدا تاپیب هجر دین گداز

I. yaqilip = to be burnt. [From the infinitive YAQIL-MAQ=to be burnt, be set on fire, be kindled. Also ya = bow, qilip=by making].

142 D فراق مست

143 D ایتلارینگ ، مین تیلله فی

144 C, D عشرت سنینگ [sin-ing/s'en-ing = thine, are the standard forms].

145 C رقیب فی اوزین

146 D بلبونگی

147 D یانیب بیرم

148 D کوپدین کوب ، خوش تور ، پر جفا ایمیش

149D بریب وصلیدین [Standard Chaghatay form is birip from the infinitive bir-mek = to give].

150 D مین زار خاکسار بولای غیر سرفراز

151 D برکسی بی لایق

154 D عاشق غه

۱۵۰. تاکی جفای هجر ایلم تشریف وصلدین
 مین خاکسار بولغامین و غیر سرفراز
 هر ناکسی نی لایق صحبت دورور سنگا
 نساچس ایل مصاحبتی دین قیل احتراز
 شکر خدا بیگیت سین و عقلینگ کمالیدا
 یخشی بیل یمان ارا بولماسمو امتیاز
 هر کچ نظرغم جلوه نازینگ هزار چپ
 قیلما رقیب منزلینی جلوه گاه ناز
 عاشق قم اعتقاد کیراک بیروها نی باک
 گرفی المثل حقیقت ایرور عشق یا مجاز

XXI. (ALSO IN MS. B.)

۱۵۵. لباسین ایتگالی اول^۲ سر و خوش خرام قزیل
 کوزومنی ایلادی قان یاش بیل تمام قزیل
 پری رخوم ینم قانلیغ کوزومدا قیلدی مقام
 کم حسن اهلیم زیبا دورور مقام قزیل
 مدام عارض رنگین لیغی چاغیر دین ایماس
 کم هیچ یوزنی بورنگ ایلاماس مدام قزیل

1. MS.A. wrongly ای for اول

2. MS.A. reads بازده

3. The following example of this idiom is given in the Sanglakh under the word ایچ

شیخ ایلکیداکی ایچادورگان آباغ آشی آنغا بیردی که آلیب ایچکیل اول آلیب ایچگاندین
 سونگراکیم یاغ بولغان ایلکیکنگ فی بوخرتنگ غه سورت

155 C قان باش ایله

155 D ای سرو خوش

156 D قیلدی مقام

157 C هیچ یوزنی

157 C, D عارضی

158 C حسن اهل

158 C, D عکسی بیرله [Birlə and not berlə = with, by, through, is the standard Chaghatay form].

159 C غمیم باشین توکار ، بیتیب سپهر غمیم

160 C یار ایلکیدین ، یازده کیم

160 D یاردور

اگرچه حسن ایلی دور جام دین قزیل یوز لوک
ایرور همیشه یوزونگ عکسی برله جام قزیل
بیلیب سپهر غمیم قان یاشین توکار بیوم
شفق ایماس کم ایرور هر نماز شام قزیل

XXII. (ALSO IN MS. B.)

۱۶۰ باده^۲ کیم ایچتیم اول شوخ ستمگار ایلکیدین
تا حیاتیتم بار دورور کیفیتیم بار ایلکیدین^۳
ایلکیم آلیب آیاغ باردیم ایلکیدین^۱ بیریولی^۲
پا تراغ^۳ ایچ دیب چون اشارت قیلدی اظهار ایلکیدین
شیشم یا نگلیغ قان توکوب ساغر کیبی قاندور ایچیم
تابلوتور شیشم و ساغر نمودار ایلکیدین
کورمایین ایلکیگا هردم ایل کوزی توشما کنی دیب
بار دورور قانلیغ کوزوم پیوسته خونبار ایلکیدین
مست لایعقل بولور ایرمیش تمام عمریدا
بیدلی کیم جرعه، نوش ایتسا دلدار ایلکیدین
۱۶۵ وه نیچوک مین عمر لار مست اولمایین ای دوستلار
کیم ایچیب مین می لار اول شوخ جفاکار ایلکیدین

1. Ilikdan barmaq = از هوش رفتن [ilikdan is the Uzbek form and the correct Chaghatay form is always iliktin/ilikdin=from hand: In Modern Turkish elden. Ilikdin barmaq=to loose consciousness, loose one's self-control, be lost].

2. bir yoli = دفعه straightway.

3 Patragh = quickly, quicker. ilki, not ilik: cf also V lines 4 and 5, ilik can become ilki in contraction, lit., see my edition of Mabāni '1 Lughat, p. 129. [Patragh/patraq پا تراغ and batraq/batragh پا تراق، پا تراغ are correct but the oldest form is batraq].

باردیم ایلکیدین 161 C

بات راق ایچدیب 161 D

تابلوتور [is standard form]. 162 C

تابلوتور تور، کیبی قان دور، قان یوتوپ 162 D

MS. D. adds the following after verse No. 163:-

ای فلک کورایت مینی یا مجلس اسلر قتل کیم
کور مای ایل نینگ ایچماکین اول ماه رخسار ایلکیدین

بیرم اول دور اوتی واولتوردی بو حسرت مینی
کیم ینم بیر جرعه نوش ایتما دیم یار ایلکیدین

XXIII. (ALSO IN MS. B.)

ای کیم همیشه درد و غمینگدین هلاک مین
دردینگ ایشیتکالی نی بلا درد ناک مین
گم خنجر فراقینگ ایلا دلفگار اولوب
گم تیغ اشتیاقینگ ایلا سینم چاک مین
گاهی قیلیب هوای وصالینگ تاپیب حیات
گاهی چیکیب جفای فراقینگ هلاک مین

MS. D. adds the following after verse no. 166:-

اریقای کوز بیرله میدان گردنی رخسار یدین
بولماسا گلدیک یوزی آزرده مؤگان خاریدین
چون رفیق عزمی قیلیب دیب ایلا گچ مسند اوزا
چاقیلیب اوت چرخ پیسای فلک رفتاریدین
دست آ چپ هر یان باقیب ظاهر بولوب بی اختیار
یوز تومان تحسین [یا غیب] باقیب تورغان اولوس نینگ باریدین
گه توروب میدان آرا اطرافه سالیب نظر
هر طرف یوز قان توکوب بیر غمه خونخواریدین
گه قیلیب جولان تماشاگاه ارا افزون بولوب
د مدم حیرت تماشا اهلیغه دیداریدین
بولغاریب جسمیم مبارک چشنینگ آسیبیدین
اورتانیب کونگلوم همایون کونگلینینگ ناریدین
گرچه تسکین ایردی محزون خاطرمغه ایشیتیب
عیدگاه ایچره دعای جاننی هر ساریدین
قصه ایمان قیلدی اول کافر که پیدا ایلادی
ترک واری هندنینگ رعنا لاری نینگ واریدین
کافر عشق ایلادی بیرم نی شد دأرده
هر کیشی کورسه بیلور بوینی داغی زفاریدین

167 D غمگدین [Pronounced ghaming-din-from thine grief, is the Western Turkish form, and is never used in the Chaghatay Turkish].

171 D فدا دمای [demey is the Western form. Chaghatay form is always دیمای dimey].

171 D یوزقیل چو

۱۷۰. که قهر ایلم گداختهٔ پاک عشق مین
 گم لطف ایلم نساختهٔ عشق پاک مین
 بیرم نی تیل بیل انگ جانیم فدا دیمای
 یوز تیل بیل چو قایل روحی فداک مین

XXIV. (ALSO IN MS. B.)

اول شوخ دردی باعشی قیلدینگ گزندنی
 کویدوردونگ ای میهر مین درد مندنی
 تن مجمریدا خسته کونگول پاره پاره بس
 دفع کزند او چون نیتای اوزگا سپندنی
 اول قد که حسن گلشنیدا بولدی سرفراز
 لطف ایچره پست ایلادی سرو بلندنی
 ۱۷۵. کورکاج خضر زلال حیاتین قیلور نشار
 گاه تبسم اول شکر' نوش خندنی
 بیوم کمال مشرب ایرور ترک توبه قیل
 تاپسانگ حریف بیر نیچم یار لوندنی^۱

XXV. (ALSO IN MS. B.)

قیلماغیل ای شوخ سرکش مونچم بی پروایلین
 بیر منینگ رایم بول تا بکی' خود رایلین
 غم تونی قان ییغلایم نینگ^۲ میچتین کونگولوم بیلور
 گرچه کوزومگا کورونماس مونچم خون پالا یلین
 ییتمگای هرگز تکلمدا لب جان بخشینم
 هر نیچم قیلما مسیح الفاظی روح افزا یلین

1 Thus in both MSS. but شکرین would be a better reading.

2 This line neither scans, rhymes nor gives sense!

1 Persian "ta be key? cf. line 6 ta key.

2 qan yighlamaq = to weep tears of blood. [qan yighlamaq = to weep bitterly, be in deep distress].

178 C غم تونی قان ییغلایم نینگ [کوزومگا، کوزمگا، بالا یلین].

179 D مسیح الفاظ

180 D هواسی دیک

۱۸۰ یوز بیلم زلفی هوا سیدیک فرح بخش اولماغای
 نیچم کیم قیلغای نسیم صبح عنبر سایلغ
 تا که تسوغدی اختر دولت سعادت برجیدین
 قیلما دی بیر کسوکب اول آیدیک جهان آرا یلیغ
 چون تا پیلما س بیر گل بیخار عالم باغیدا
 باغبانلار تاکی ابتکای لار چمن پیرایلیغ
 دیما گیل بیوم که بی پروادور اول سلطان حسن
 پادشاه دور نی عجب گسر قیلسم بی پروا یلیغ

XXVI. (ALSO IN MS. B.)

نیدیب ای نازنین مندین ملالینگ بار بیلما س مین
 نیدین یا رب یتیب تور کونگلونگا آزار بیلما س مین
 ۱۸۵ ملالینگ ظاهر و بیلما ی سبب جان یتی آغزیم
 نیچوک جان ایلتاین گرقیلما سانگ اظهار بیلما س مین
 کیریب دشمن سوزیگا دوست بیلما ی سین مینی لیکن
 خدا حاضر دورور مین منیدین اوزگا یار بیلما س مین
 نی قیلدیم نی خطا واقع بولو بتور وه نی سوز دیب مین
 که سوز قا تماس' منگا اول لعل شکر بار بیلما س مین
 هوس قیلدیم انی توش کورماک اما توشدا کورگای مین
 چو هرگز توشدا هم بختیم کوزین بیدار بیلما س مین

181 D آه دیک

182 [MS.D. omits verse Nos. 178 and 182].

183 D بی پروای دور

1. sūz qatmaq: to make affectionate enquiries after a person. [In Chaghatay it has been accepted as sūz qatmaq. In Uzbek generally o/ö have become U/ü respectively].

2. ne tang = what wonder? [standard form is ni tang].

3. bu qatla = at this time.

184 C زار بیلما س مین

184 D نیدیب یارب ، ملالینگ بیلما س مین ، نیدیب نازنین

187 D سوز قایماس

188 C اونی توش ، کوزی بیدار ، که هرگز

189 MS. D. omits this verse.

190 C بوقتلا

نی تانگ^۲ گرغیر بیرلم همدم اولسم اول گل رعنا
جهان باغی ارا چون بیر گل بیخار بیلماس مین
۱۹۰ بو قاتلا^۳ بیرپری نینگ عشقیدین کوب زارمین بیوم
سینی هرگز بیراو عشقیدا مونداق زار بیلماس مین

XXVII. (ALSO IN MS.B.)

خوش اولکیم سرو نازیم رحم قیلغای بی نوا لارغم
نیچوک کیم پادشاه لار مرحمت ایلار گدا لارغم
اگر اول شاه خوبان لطف ایلم بولسم خریداریم
گدایی مین کم استغنا ساتارمین پادشا لارغم
لطف لیغ ییگیت لار عمر ینگلیغ بیوفا دور لار
منینگ جانیم دور اولکیم اوخشامایدور بیوفا لارغم
دمی کیم ناز ایلم ایکی لبی و صفین ادا قیلغای
مسیحا بولسا هم جان بیرگای اول نازک ادا لارغم
۱۹۰ بلا لار دور منگا اول کوزبیل زلف و قد و کاکل
بلا لیغ کوی ایدی کیم او چرادیم مونداق بلا لارغم
۲۰۰ یوزین کورساتتی و کونگلوم آیب یاشوردی^۱ رخسارین
کم موندین سونگ کونگولنی بیرماگای مین دلربا لارغم

1 yashurdi = پنهان کردن to hide. [yashurdi, is the past tense from the infinitive yashur-maq = to hide, conceal, secrete, cover, veil, wrap, shut].

191 D نیچوک کیم شاه لاردین مرحمت بولغای گوالارغم ، قیلغای بینوالارغم ، خوش اول کیم

193 D یانگلیغ [both are standard forms].

[MS. D. adds the following after verse No. 197:—

سلیمان زمان سلطان سلیمان شاه دریا دل
که مهری کورسا تورپوز روشنا لیغ پادشالارغم
الهی تا دیار روم دین نام و نشان بولغای
انی فرمان روا قیل جمله فرمان روا لارغم

This provides another evidence of a link between Emperor Humayun and the Turkish Sultan Suleyman-the Law-giver which can be seen in Humayun's letter in Turki, dated 1548, to Sultan Suleyman. The original text of the letter is preserved in the Topkapi Saray Musuem, Istanbul. Also see reference to the letter in the present writer's article published in the Proceedings of the Fourth All-Pakistan Political Science Conference, Karachi, 1966, pp. 190-191. Here Bayram says:

Ilahi ta diyar-i Rumdin nam u nishan bolghay
Ani farman-rava qil jumla-i farman-ravalargha

'O God, so long as the Diyar-i-Rum (land of Tukey) lives
Let him (Sultan Suleyman Khan) remain King of the Kings'.

گدای بی نوا دور یرم و یولونگدا خاک اولغان
طریق سهر ایله کاهی گذر قیل بی نوا لارغم

XXVIII. (ALSO IN MS.B.)

یسارسیز جانیمنی آغان محنت هجران ایمیش
محنت هجران دیمانگلار کیم بالای جان ایمیش
خنجرینگ شوقی یوزونگ مهری و لعلینگ هجریدین
کوکرا کیم چاک و یوراک یوزپاره باغریم قان ایمیش
۲۰۰ کام لعلینگدین وصال ایامیدا دشوار ایدی
یوقسه جان بیرماک فراقینگ شامیدا آسان ایمیش
نی بلا دور کیم خلاصیم یوق زمانی هجریدین
قسمتیم گویا ازل دین محنت هجران ایمیش
۲۱۰ بی سروسامان تیماں بیورم نی ای ناصح انگا
پند یرما کیمگا پروای سروسامان ایمیش'

XXIX.

ای جفا جو غیر بیرله آشنالیق قیلما غیل
آشنا بولغان یارانلاردین جدالیق قیلما غیل
آشنا لیغ یخشی دور لیکن یماندور ایسل تیلی
تیلگا توشکان خلق بیرله آشنا لیق قیلما غیل
۲۰۵ بیوفا لیغ گرچه حسن اهلیم رسمی دورقدیم
سین اولارغم اوخشاماس سین بیوفا لیق قیلما غیل

1. This line is unsatisfactory, but both MSS. agree.

198 D جانیم نی

199 C شوقی و یوزونگی

199 D صد پاره [Yüz = hundred. The Persian form sad-100 is also allowed in poetry].

200 D یوقسا

203 D یاران لاردین

204 D یماں دور

205 D سین لارغم ، بیوفا لیق

206 D ترکین ایلاپ ، بیوفا لیغ ، بی ادا لیغ

207 C کورساتیب اونگا [onga-to him, to her is the Western Turkish form. Chaghatay form is anga
انگا. See verse No. 74 also].

207 D کورساتیب ایلگا

بی ادالیق دور وفا ترک ایلا ماک حسن اهلینم
 بیوفا لیق ترکین ایلا بی ادا لیق قیلما غیل
بیرما چون اعتبارینگ یسوقتورور یسار آلیدا
 کورسا تیمب انگا اوز و نکنی خود نما لیق قیلما غیل

XXX.

فغان کم یسار منگا یسار بولمادی هرگز
 انیس خاطر افگار بولمادی هرگز
 کیچیک یاشیدا گرفتارلارغمین نی ییلور
 کم هیچ غم غم گرفتار بولمادی هرگز
 ۲۱۰ نی عیب فارغ اگر بولسم زارلار غمیدین
 بیرا و فراقیدا چون زار بولمادی هرگز
 منگا مخالفت اظهاری قیلما کیم میندین
 بجز موافقت اظهار بولمادی هرگز
 نی عمر دور بو کم **بیرم** جفا چیکیب عمری
 عنایتینگم سزاوار بولمادی هرگز

XXXI.

نگارا بیر یولی مین زار دین بیزارلیق قیلما
 مینی محروم ایتیب اغیار بیرلم یارلیق قیلما
 کونگول بیردیم سнга دلدار دیب تنگری او چون ای گل
 مینینگ کونگولوم آلیب اغیار غم دلدار لیق قیلما

209 D هیچ غمغه

210 C زارلا غمیدین

211 MS. D. omits this verse.

213 D بیزارلیق قیلمه

215 D خاطرینگ آرائیش

216 C قاتلار بولوب زاریمنی قان

216 D گل هجریدین، قانلار توکوپ

MS. D. adds the following after verse No. 216:—

مین دیوانه یا نگلیغ ای کونگول سین هم بولوب بيله
 بارپ لیلی وشیم کوبندا مجنون وارلیق قیلمه

۲۱۵ قدیمی قول لارینگ بی ره لیغیدین نیچم کیم بولمیش
 مبارک خاطرینگ آزارلیق ییزارلیق قیلما
 مین اول گل عشقیدین قانلار یوتوب رازیمنی فاش ایتمان
 مین ای کوز د مبدم افشا او چون خونبار لیق قیلما
 رقیما خاطریم آزرده دور هجران خراشیدین
 درشت ایتیپ مینی اغریتما ناهموارلیق قیلما
 تیلاپ دلدارنی زاری قیلورسین میندیک ای بیرم
 بوزوغدور خاطریم تینگری او چون بوزار لیق قیلما

XXXII. (ALSO IN MS. B.)

سروی کم لطف باغیدا نازک نهالی بار
 نازک نهالی نینگ نی بلا اعتدالی بار
 ۲۲. قدی بیلیم بیلینی تخیل قیلور کونگول
 نازک خیالی بار ونی نازک خیالی بار
 گل نینگ که یوز تجملی بار حسن باغیدا
 اول گلنی کورگالی یوز دین انفعالی بار
 ۲۳. دیدیم که بیزگا باقماغی نینگ احتمالی یوق
 باقیب تبسم ایلادی کیم احتمالی بار
 بیرم که خورده بین لیغ ارا موشگاف ایرور
 اغزی بیلیم یولی سوزیدا قیل و قالسی بار

XXXIII.

جان تاپتی اعتدال قدینگ دیک نهالدین
 یارب تیجاوز ایلاماسون اعتدالدین
 ۲۴. اول بیل تخیلیدا خیالی بولوب کونگول
 آنینگ خیالی چیقمادی هرگز خیالدین

217 D اغریتمه

218 D او چون کوب زارلیق قیلیمه ۹ بزوق دور

[MS. D. has throughout قیلما instead of قیلیمه is the oldest form].
Both forms are standard and pronounced QIL — MA = do not do].

223 D تیلی سوزیدا [til-i=his/her tongue, bil-i=his/her waist].

224 D اعتدال دین

هر کیم کم بعد و قرب حجابینی قلیدی رفع
 غمگین و شاد بولمادی هجر و وصالدین
 قیلسانگ جمال شاهسد غیبی کورارگا جهد
 جهد ایلا منقطع بولا کور جاه و مالدین
بیرم حبیب قیلمادی حالینغم التفات
 بولغای مو همچ حال یمانراغ بو حالدین
 XXXIV. (ALSO IN MS. B.)

یاشیل لباس ارا اول سر و گلغذارنی کور
 کونگول آچیلغو دیک اول دلکشا بهارنی کور
 ۲۳۰ لباسین ایتی یاشیل سر و لاله رخساریم
 بهار موسمیدا طرفه لاله زارنسی کور
 گل اوزرا سنبل میراب کورماگان بولسانگ
 یوزیده تیرایچیدا زلف مشکبارنی کور
 ۲۳۱ الف کهی قرار تاهار بیقرار عشق ولی
 قرار تاهمادی هرگز بو بیقرارنی کور
 اگرچه زار و گرفتار کوبتورور **بیرم**
 عجب بلاغم گرفتاردور بوزارنی کور
 XXXV. (ALSO IN MS. B.)

هر سوز کم غرض کو دیسم ای یار اینانم
 ارباب غرض سوزیگا زنهار اینانم

MS. D. adds the following after verse No. 224:-

کویده ورسا هجری اوتی مینی یا رب اسراغیل
 اول حسن گلشنی سیوم زوال دین

- 225 D خیال دین، خیال بولوب
 227 D مال دین، شاه عینی
 228 D یمان راق حالدین، حالیه التفات
 229 D [اچو قلفو] اچو قلفو دیک دلکشا، لباس دا
 230 D موسمندا، لباسین دا اول ایتی سر و لاله
 231 D یوزیده تر، کورماگان تیلا سانگ، سیراب کورماگین، گل اوزره
 232 D کوپ تو رور بیرم

گر ایتسا ظاهر قیلا دور عشقینی ایلگا

بالله کیشیگا قیلما دیم اظهار اینانم

۲۳۵ مردم سنگا یوز سوز مین محروم دین ایتیپ

هر سوزدا انینگ یوز غرضی بار اینانم

بالله که اغیار سوزی بارچه غرض دور

میندین سنگا بیر سوز دیسا اغیار اینانم

هر نیچه جفا کورسه وفاترکی قیلورمو

بیرم که بیلور اوزنی وفادار اینانم

XXXVI. (ALSO IN MS.B.)

ای سرو شمع مجلس اغیار بولماغیل

وی گل رفیق هر خس و هر خار بولماغیل

اغیار بیرله همدم اولوب جانیم اورتادینگ

تنگری اوچون که همدم اغیار بولماغیل

۲۳۰ مین خود غمینگدا زار بولوب مین خدای اوچون

مین بیر سری بونوع دل آزار بولماغیل

یوقتور پری رخی که انینگ زاری بولماغای

سین هم منگا نظرقیل و بیزار بولماغیل

بیرم چو بیلدینگ ایمدی گرفتارلیق غمین

موندین باری کیشغده گرفتار بولماغیل

233 C,D عرض گو

233 D ارباب عرض، حرفی که عرض گو دیسه

234 D ایتسه

235 D سوزدانی یوز عرضه بار یوزمین محروم دین

236 D هر سوز

237 D هر نیچه کورسه

238 D انیس هر خس ای مرد

240 C سین بیر بری مین غمینگدا

240 D سین بیرویولی

242 D موندی ناری کیشیگا، گرفتار لار غمین

XXXVII. (ALSO IN MS. B.)

تسا لباسینگ غیرقسانسی بیرلر گلگون ایلادینگ
 قان توکار دین کوزلار یمنی غرقه خون ایلادینگ
 کیگالی سیمین تنینگ اوزرا قیزیل تون ای قویاش
 کوز بیاضین قسان یاشیم بیرلر شفقگون ایلادینگ
 ۲۳۵ آتشین گلگونلک تون بیرلر گلگونونگ مینیب
 اوت یالین دیک ییلدوروب شورومنی افزون ایلادینگ
 کورساتیب یوزجان بیلم کونگلو مگا قویدونگ داغ عشق
 اوتاردینگ کونگلو منی و جانیمنی ممنون ایلادینگ
 بیوها زلفی بیلانی غم فسوندین نی اسیغ
 چون که مهلک راغ بولور هر نیچه افسون ایلادینگ

XXXVIII. (ALSO MS. B.)

جان شیرین آن لعل نکتم دانینگ صدقه سی
 وه نی بیرجان بلکه یوزجان بولسه آنینگ صدقه سی
 سین داغی بیرنوش لب عشقیدا میندیک زار سین
 زار کونگلو مگا ترحم ایلا جانینگ صدقه سی
 دیدینگ اویرولما باشیمغم کیم روان مین تیلیم گا
 ۲۴۰ سین روان بول مین بولای سروروانینگ صدقه سی

1 MSS. read افزون

244 C کیگالی

244 D شفقگون

245, C, D سوزومنی افزون آتشین گلرنگ لیک

246 C اوتاردینگ کونگلو منی

246 D اوتاردینگ [rteding=thou burnt, is from the infinitive erte-mek = to set on fire. must be a clerical error].

247 C افزون ایلادینگ زلفی بیله نی غم

247 D مهلک راک بولور هر نیچه افسون

248 D جان شیرین این بولل

249 C هر نوش

250 C, D روان مین قتلنگا

250 D اویرولماباشیم غم

251 D خضر سوئی [both the words pronounced suyi-its water, the water, are correct].

252 D شیرین بولماسه

هم خضر سویی لب جان بخشینگا بولسون فدا
 هم مسیح الفاظ جان بخشی بیانینگ صدقه می
 بیرم اولما تلخ کام ار جان شیرین بولماسا
 جان شیرینینگ بت شیرین زبانینگ صدقه می

XXXIX. (ALSO IN MS. B.)

ای کونگول مژده کیم اول سر و خرامان کیلا دور
 یانگی باشدین تن افسردم ارا جان کیلا دور
 ینم کوزوم اوچادور شادلیغ اشکینی تو کوب
 مگر اول مرد مک دیده گریان کیلا دور
 ۲۰۰ سال دور کونگولوم و تیترا تمغه' توشمیش تن زار
 ظاهرا دم بدم اول فتنه دوران کیلا دور
 ینم تن شهریدا آیین عجب دور که بوکون
 اول که بار ایردی کونگول ملکیدا سلطان کیلا دور
 گرچه کوب درد چیکیب اولگالی یتیم غمیدین
 شکرته که باری دردییم درمان کیلا دور
 سینم خلو تگمینی خالی اتینگ جان و کونگول
 که بو منزلتم بوکون اوزگاچه مهمان کیلا دور
 کوزلاریم هر نفسی تیلمورادور' یولغم باقیب
 تا خبر کیلدی کیم اول خسرو خوبان کیلا دور

1. titratmaq, to shake لرزیدن The form is causative, but the meaning is here intransitive [titratmaq is the Uzbek form. Standard Chaghatay form is تیترا تماک titret-mek=to make tremble or shiver, terrorise or terrify].

253 C یینه کوزوم

253 D کوزم

255, C, D تیترا تماغه

255 D دمیدم

256 C یینه تن

257 C تنیم غمیدین

1. tilmurmaq, to await انتظار کشیدن بشوق یاس آمیز, but the meaning is here intransitive [Uzbek Turkish form is=tilmurmaq. Chaghatay form is tilmūr-mek = to look around, be bewildered].

۲۶۰ لیکی طالع یوقیدین هر نیچم کیم پیک صبا
یوگوروب^۲ مژده بیریب چین دیسا یالغان کیلا دور
بیروما سالما کونگول هجر پریشان لیغدین
کیل کم جمعیت دلمهای پریشان کیلا دور

XL. (ALSO IN MS.B.)

قاشینگم توشکالی ای سرو گلغذار ساچینگ
مینى ییل ایسکانی دیک^۱ قیلدی بیقرار ساچینگ
فراق یار تونسی بولدی صبح روشن وصل
تا رار دا^۲ توشکالی یوزینگگا تار تار ساچینگ
آچیلسا ناهم یوکی مشک ایسی تاغیلغاندیک^۳
معطر ایلادی عالمی مشکبار ساچینگ
۲۶۵ می ایچرا آب حیات ایلادی نهان اغزینگ
گل اوزرا سنبل ترقیلدی^۴ آشکار ساچینگ
اسیر عشقینگ ایماس اوزلوکی یلم بیوم
سالیب تور آنی بوسوداغای نگار ساچینگ

XLI. (ALSO IN MS.B.)

منتظار وصال ایديم بیدل و بیقرار هم
رحم که ایمدی قالمادی طاقت انتظار هم

2 yugurmaq=to hasten towards. [Uzbek form is yugurmaq. Chaghatay form is yūgūr-mek=to gallop, pass, walk, run, advance, march, hasten].

258 D بو منزل غه

259 C تیلموادور

261 D پریشان لیغیدین، دیسه یلغان

1 like a blowing wind, from esmek to blow (intrans).

2 taramaq = to comb the hair, tararda = at the time of combing the hair.

3 taghilmaq = بواشاندن to diffuse a scent.

4 ترقیلدی = tar qilmaq to make fresh or moisten. "arroser". [It should be pronounced as qilmaq قیلماق and not qilmaq].

262 D قاشیغه

263 D یوزونگا تار تار

264 C آچیلسه، توشکالی یوردیککا

265 D می ایچره

بیر ایماس وایکی ایماس محنت هجر و بار دل
 محنتیم حساب یوق دردییم یوق شمار هم
 هر کونگولی که بار ایدی محنت و غم غم یار ایدی
 یوز الم اختیار ایدی قالمدی اختیار هم
 ۲۷۰ روحنی بلملونگ قیلور جان نی داغی قولونگ قیلور
 چهره گل گلونگ قیلور طره تار تار هم
 هر کیشی عشقباز دور خاک ره نیاز دور
 عشق ایلم سرفراز دور بیرم خاکسار هم

XLII. (ALSO IN MS. B.)

هرگز مینی ترحم ایلا یاد قیلما دینگ
 محزون کونگولنی قایغو دین آزاد قیلما دینگ
 درد اهلی دیک ملاحظه خاطریم قیلیب
 کونگولونی بیر عنایت ایلم شاد قیلما دینگ
 آچیلما دی یوزونگ گلی دین غنچه دیک کونگول
 کیم هجر صرصری بیلم بریاد قیلما دینگ
 ۲۷۵ کورساتمادی رسوم محنت فتاده
 کیم جور و ظلم بیرلم برافتاد قیلما دینگ

268 D دل درد

269 D بیر کونگول قالمادی [Chaghatay form is qalmadi. qalmadi is seen in western Turkish and particularly in the works of Shah Ismail Safavi-the Türkmen ruler].

270 D چهره گلونگ، جان نی، روح نی

1. qayghu=grief [Old Turkish qadghu is qayghu and not qayghu which is the Uzbek form. Qayghu=anxiety care, interest, chagrin, vexation, grief, sorrow].

2. tankla=to-morrow. [Standard form is tangla. Tang/tan stands for dawn. Tangla is much used in the Turkish of Khiva-now in the Republic of Turkmenistan SSR. Tangla=to-morrow, next or following. post].

273 D اهلی دیک

275 C بیر افتاد

275 D رسوم محبت

276 C استاد قیلما دینگ M.S. D. omits this verse.

278 C فریاد ایلا یین

278 D فریاد ایلامین

279 C آنی وریاد

279 D آنی و گریاد قیلما دینگ، یاد قیلما دینگ

عالمدا لفظ بی سندی هیچ قالمادی
 کسیم عشق ایلیم انی اسناد قیلما دینگ
 هر لحظه یوز عمارت خاطر قیلیب خراب
 هرگز بنای مرحمت اباد قیلما دینگ
 بس قیل یوق ایرسم تاننگلا^۲ که انصاف وقتی دور
 فریاد ایلاگامین که نی بیداد قیلما دینگ
 بیوم نی سوز دورور که سینی یاد قیلماغای
 گر ییاد ایلا دینگ آنی و فریاد قیلما دینگ

XLIII. (ALSO IN MS.B.)

۲۸۰ ایلاب شعار شیوه^۱ بیداد کوزلارینگ
 عالمی قتل ایلا دی جلاد کوزلارینگ
 اسلام کشوریدا برافتاد ایلا دی
 آیین عدل و قاعده^۲ داد کوزلارینگ
 یتیمس ایلی بورونگی بیلای که غمزه دین
 کسب ایلا دی طریقه^۳ بیداد کوزلارینگ
 اهل حضور خاطرنی صید قیلدی لار
 صیادلینگ طریقیدا استاد کوزلارینگ
 بولدی یقین ظهور قیامت که بولدی لار
 ایکی غزال ایکچ ایکی صیاد کوزلارینگ
 ۲۸۵ خوش اول زمان که بیر نظر مرحمت بیل
 قیلغان کونگونلی قایغو دین آزاد کوزلارینگ
 چون ترک ایلا دی نظر لطف عادتین
 بیرمنی قلیدی غم بیل معناد کوزلارینگ

MS. D. omits second line of verse No. 283 and first line of verse No. 284.

۲۸۳ D لار قیلدی

۲۸۵ C قیلغان [Due to Copyist's error].

۲۸۵ D قیلغای کونگونلی، بیر طریقت اس

۲۸۶ D بیرم نی، نظر لطف

XLIV. (ALSO IN MS. B.)

اول سر و قد کم سید اهل قبول دور
 گلدیک یوزی نشانی آل رسول دور
 هم عارضی گل چمن آرای مرتضی
 هم قامتی نهال ریاض بتول دور
 باشینگنی بیر دیسم قیلاین جان بیل قبول
 اهل قبول هرنی بیورسم قبول دور
 ۲۹۰ مهری کمال فضل الهی دورور ولسی
 اول فضل قایدا قابل هر بوالفضول دور
 بیرم کم غیر بزم وصالیدا شاد ایماس
 هرگز وصال بزمیدا ایرماس ملول دور

XLV. (ALSO IN MS.B.)

نیچم ای گل وصالینگ بزمیدین محروم بولغای مین
 نیلار مین تنگری دین کیم بیریولی معدوم بولغای مین
 گلستان جمالینگ بیهرام ایل مسرور وه تاکی
 مین محزون ملامت کنجیدا مغموم بولغای مین
 مین ایردیم محرم و اغیار محروم ایردیلاز جانا
 ولوب اغیار محرم مین نیدیب محروم بولغای مین
 ۲۹۵ وفاغم آت چیقاردیم کوب جفا تارتیب زهی دولت
 کم اهل عشق ارا بواسمغ موسوم بولغای مین
 بسی غملار کوروب جانلار چیکیم مجهول مین بیرم
 مگر جان تابشوروب یار الیدا معلوم بولغای مین

رضای بتول D 288

اول فصل قیدا D 290

هرگه وصال C,D 291

ده تاکی C 293

بواسم ایله D 295

جانلا چیکیب C 296

XLVI. (ALSO IN MS.B.)

فغما نیمدین قولاغ اغریب مودور آرام جانیمغ
یوق ایرسم نی اوچون یارب قولاق سالماس فغانیمغ
قولاغی اغریغان تشویشدین آزرده دور جانیم
بیریب صحت الهی رحم قیل آزرده جانیمغ
بیرا و کیم آشکارا ناله لارقیلسام اول قولاق سالماس
نی تورلوک یارب اولغای مطلع درد نهانیمغ
۳۰۰ یقین بیلگاندا غافل بولما سینی زار نالم دین
قولاغی اغریغی کیلماس ایدی هرگز گمانیمغ
ایشیتماستین بورون وه نی اوچون گر بولمادیم یا رب
ایشیتگونچم قولاق اغریغینی سروروا نیمغ
کونگولدین کیم کونگولگا یولدورور دیرلارغلط ایرمش
کم مهریم هیچ تاثیر ایتدی ناسمهربانیمغ
ایتمی یار بیلمای غیردین ایستار نشان **بیرم**
نه نام و نی نشان رحمت منینگ نام و نشا نیمغ

XLVII (IN MS. B. ONLY)

یارینگ اولسون پادشاه ذوالجلال
نییر جاه جلالینگ بی زوال
۳۰۵ حضرت عزت کمال لطفیدین
تاپماسون عزو کمالینگ انتقال

1. Unintelligible to the Editor. [MS.D. omits this ghazal].

299 C بیراوکیم آشکار ناله قیلسام قولاق سالماس

302 C کیم کونگولدا

[MS. C. omits this ghazal].

304 D نیرو جاه و جلالینگ

305 D غیرتینگ بولسون همیشه برکمال :- second line is thus: کمال لطفی دین

306 D کیمگاکیم تاپماسون هرگز

307 D برله [برله is not the standard form]. MS. D. omits verse No. 308.

310 D بزمینگه قالپ

311 D جمالینکا

312 D قدی دیک

کورما سون هرگز کمال عز و جاه
 کیمگا کم نقصان جاهینگ دور خیال
 ای خوش اولکیم دچر دشتین طی قیلیب
 بزم وصلینگ برلم تاپسام اتصال
 گم لبینگ روح الهی دین هر نفس
 استماع ایتسام کلام برکمال
 گم خطینگ خضری بیله همدم بولوب
 حضر تا بقا ندیک تاپیب عین وصال

۳۱۰ گاه بزمینگدا قیلیب خوشحال لیغ
 ایلاسام هر لحظه یوز مینگ ذوق و حال
 گاه اولتورسام جمالینگم باقیب
 عین استغراق بی-رله گنگ و لال
 ایکی آی قدینگ فراقین کورگالی
 کورمادیم بیرام قدینگ دیک بیر هلال



QITA 'AS.
 XLVIII.

ای شه تختگاه جاه و جلال
 وی مه آسمان عز و علا
 دل صافی بیله سپهر کرم
 کف کافی بیله سحاب سخا
 هم خطینگ مبرزه سیدا چشمه نوش
 هم لبینگ نوشی ایچره عین شفا
 گل یوزونگدا دورور نسیم حیات
 می لعلینگدا دور زلال بقا
 هر اولوک کیم مسیح لب لاریدین
 تاپتی جان دیب کلام روح افزا

XLIX.

جان تابار یوز مسیح لعینک دین
 لب لعینک کجا مسیح کجا
 ای لینک کا بخش زمره عشق
 وی یوزنگ قبلگاه اهل وفا
 ۳۲۰ نیچہ کونگول ملازمت کمینی
 قیلہ دور بیرم کمینہ ادا
 توش کہ بولدی کمال مسندیدا
 جلوہ گر نیر جہان آرا
 عزم قتلوق قلیب ایدیم پنہان
 بولدی ناگہ حرارتی پیدا
 I.

مسلمان و هندوغم باردور مدام
 ایشیکینگدا جاگیر او چون باغونگ
 بولوب بارچہ هندوغم خوشحال لیغ
 مسلمان لار ایچرہ توشوب قیغونگ
 ۳۲۵ مسلمانغم ہندونی تزویج ایتیپ
 مسلمان لیغینگ یوقثورور ہندونگ



بیرم غم بسی غریب لایق کسار ایتی
 غربت آنی خوار و زار و بیمار ایتی
 یارب کہہ بلا لارغہ گرفتار اولسون
 ہر کیم آنی غملارغہ گرفتار ایتی

جان تابار C 318

MS. D. omits the verse No. 318.

319 D قیلہ گاہ

320 D نیچہ کونلوک

MS. D. adds the following after 322:-

تابارد ہردا ضیا و نلام + تا بار خلق ارا صباح و مسا
 خاطر ینگنی مکدر ایلا ماسون + هیچ شی بیرلہ خالق اشیا

323 D مسلمان ہندوغم

323-325 [Here Bayram reproaches Akbar for his pro-Hindu policy].

LII.

کوز روشنی یار دلستانیم بارا دور
جان گلشنیدین مروروانیم بارا دور
بوخته اکر قالدی آنینگ قوللوغیدین
سین قالماغیل ای کونگول که جانیم بارادور

LIII.

بزمینگ ارا یوز سروروم بارایدی
رخسارینگ ایله کوزومدا نوروم بارایدی
عالم غمیدین حاصل ایدی غیت محض
حاصل که وصالینگدا حضوروم بار ایدی

۳۳۰

LIV.

بزمینگ کم نگارخانه چین اولغای
آندا طرب و نشاط آیین اولغای
مجلس بیگی و غیرغم یوز بسط و نشاط
نی وجه ایله میر بسط غمگین اولغای

LV.

تا بیلگالی قوللوغونگدا اقبالیمنی
هیچ کیم سنگا عرض ایتمادی حالیمنی
لطف و کریمینگ بسو نوع کم بولماس ایدی
گر بیلسانگ ایدی بواجبی حالیمنی

۳۳۵

323 C بارغونینگ

323 D چاکر اوچون * مسلمان هندو غه * برغونینگ

324 D قایغونینگ

325 C ترجیح ایتیب

328 C : باردلستانیم

328 D : کوروشنی

330 C : ارا بوسروروم

330 D : ارا بوکیچه سروروم

331 D : وصالینگه

333 D [both bolghay and olghay = will/would be, غمگین بولغای، عیش و نشاط are correct forms].

LVI.

جوئیدهٔ عیش و انبساطینگ دور مین
خواهان فراغت و نشاطینگ دور مین
سین مختلط اولمادینگ یوق ایرسه مین زار
بالله که خراب اختلاطینگ دور مین

LVII.

نی دین غمیدین دمی پریشان دور مین
نی کفر هجو میدین هراسان دور مین
بتخانه و مسجد منگا یکسان کورونور
گویا که نی کافر نی مسلمان دور مین

LVIII.

سین بارغالی کم ایماس دور ای تازه نهال
کوزدانم و خاطر داغم و جان دا ملال
بو حال بیله بولماسا امید وصال
یا رب کم نی بولغای ایدی مین خسته غم حال

۳۴۰

LIX.

اول مینی خد متینگا محرم قیلدینگ
بزمینگ ارا همزبان و همدم قیلدینگ
آخرینه التفات نی کم قیلدینگ
رسوای تمام اهل عالم قیلدینگ

334 C ایتمادی احوالیمنی * بیلگالی قوللو غونگدا

335 D [tavachi = messenger, an information officer, but it is not appropriate here].

338 D نی کفر و هجو میدین

340 C کوزدانم و خاطر و غم و جان . ملال

340 D کوزدانم و خاطر و دا

341 C,D بولغای ایر دی

342 D اول منگا

MS. D. adds the following after verse No. 343:-

هردم ستم اول شوخ بلادین نی ایکین + یا جرم تو رار بی نوا دین نی ایکین
کوب جو رو عرض گو بیرله سوزی قیلا دور + بیلیمان که غرض مونچه جفا دین نی ایکین

تاچند غمینگدا اضطراب ایتکای مین
 هجر اوتیدا باغریمنی کباب ایتکای مین
 خطینگنی کوروب چو قالمادی هوش منگا
 معلوم کم نی نوع جواب ایتکای مین

۳۴۵

LXI.

هم خطبه زبانینگا معین بولسون
 هم سکه آتینگ بیله مزین بولسون
 تا ظلمت و نور بولغوسی جمله جهان
 خورشید جمالینگ بیله روشن بولسون

LXII. (1)

شاها سنگا یارحی بیچون بولسون
 امرینگنه مطیع دور گردون بولسون
 رخنده همای اوج عزت سین سین
 آتینگ کیبی دولتینگ همایون بولسون

LXIII.

هجرینگنی خیال قیلماق مشکل
 سنیدین طلب وصال قیلماق مشکل
 حالیمنی منگا عرض قیلای دیدورمین
 اما سنگا عرض حال قیلماق مشکل

۳۵۰



345 C هوس منگا

346 D خطبه زمانینگا

1 This quatrain is evidently addressed to Emperor Humayun.

348 C نیچون [Nichun=why? But it is not appropriate here]

350 C هجرینگ المی خیال

350 D هجرینگ المی خیال

351 C عرض قیلماق

SINGLE VERSES
L XIV.

ای پریرو بنده زلف پریشا نینگ بولای
 ای مسمی قد صدقه سرو خراما نینگ بولای
 ای که سرو بوستان اعتدالیم سین مینینگ
 ناز بیرله پرورش تاپقان نهالیم سین مینینگ
 ای پری پیکر که عمر جاودانیم سین مینینگ
 تا تیریک سین سیندین آیریلماں که جانیم سین مینینگ
 عیش و عشرت بیرله تا دور قیامت بولغاسین
 تا قیامت ای مسمی قامت بولغاسین
 تاج سیاه ایماس دور اول دلستان باشیدا
 سالمش همای سایه سرو روان باشیدا
 ساریغ نقاب و قزل تاج بیرله اول قد زیبا
 کورونور ایله که سرو اوزرا غنچه گل رعنا

۳۵۵



352 D ای پری رو

353 D ایکه سرو

MS. D. adds the following between 352 and 353:-

مین چه هجران ابتلاسی هیچ مجنون کورسادی
 آنچه کوردوم بلا دشتیندا مجنون کورسادی
 میر کیم قیدا که حاضریم کیلادور
 یوراکیم بیر بارادور و بیر کیلادور

MSS. C, D. add the following between verse No. 354 and 355:-

ای آرزوی جان حزین توقا نیم مینینگ
 سین سین بو عالم ایچره یقین تو قانیم مینینگ

355 C, D قامت سلامت [Correct form].

355 D بیرله دور قیامت

356 C, D باشیندا

357 MS. C. omits this verse.

[The Ma'athir-i-Rahîmî mentions the following 55 verses:-

1-4, 6, 8-9, 11-15, 17-24, 40-41, 44-46, 82-83, 87 101-102, 104-105, 152, 176, 177, 183

203-204, 206-207, 229-232, 253-254, 261, 267-269, 271

326-327. [See verse No. 231 and the footnote].

Note :-

Four verses in the footnote of chapters IV, VII and XIX are in the MS. B. only, and the other four verses added in the footnote of chapters XII, XIV and XVI are common in MSS. B, D.

تمت برسم کتابخانه نواب نامدار عالم مدار خورشید اشتہار
خان خانان میرزا خان بہادر سپہ سالار ابن نواب مرحوم
مغفور خان خانان محمد بیرم خان بہادر شرف اتمام
یافت در پرگنہ جالنے پور، تاریخ ہفتم شہر شوال سنہ ۱۰۱۴
کتبہ کمترین غلامان باخلاص بہبود کاتب غفر ذنوبہ وستر
عیوبہ . فرد :

خدا دایم ازان دل با رضا باد
کہ کاتب را کند با فاتحہ یاد

Postscript : Reference has been made on pp. 10 n. 3 and 18 to a unique MS. of the *Diwān* of Bayram Khan in the British Museum, Or. 7510, bearing the seal of the library of Mirzā Suleymān (of Badakhshan). In similar other seals elsewhere the name is, however, more clearly legible as Suleymān Jāh (presumably of Oudh). The inference drawn from the first reading, would not, therefore, hold good.

M.H.S.

CORRIGENDA

<i>Page</i>	<i>Line</i>	<i>Read</i>	<i>For</i>
1	11	Badakhshan	Badakhshan
	n.1	sāmān (steward)	Şāmām (Steward)
8	24	service,	service.
12	8	their	thair
13	n.3	gallop off	gallop of
14	19	hands	hnds
16	13	Shī'ī	Shī'ī
	17	confidants	confidents
		Shah	Shah.
	n.4	Shī'ī	Shī'ī
	n.5	Tuzuk	Tazūk
17	25	fiftyeight	fortysix
18	n.1	366	354
	n.2	inadvertently	inadvertantly

for the *M.R.*) in 1014/1605 at Jālnāpur in Berar for the library of Mirzā ‘Abd ar-Raḥīm Khān-i-Khānān¹.

The Br. Museum MS., Or. 9337 (referred to in the Turkish section of the present edition as MS. C), however, contains additional Turkish verses, while the MS. Or. 7510² (referred to as MS. D), bearing the seal of the library of Mirzā Suleymān of Badakhshan and containing twenty two additional including two unique verses written in praise of Sulṭān Suleymān of Rūm, and some additional Persian verses, seem to be the largest of Bayram Khan’s *Diwāns*, now extant.

The need for the present edition of the *Diwān* could not be gainsaid. Besides adding up new verses from the *Bayāḍ-i-Ḥabīb Ganj*, the *Ma’āthir-i-Raḥīmī*, the *Muntakhab at-Tawārīkh*, *Ṣubḥ-i-Gulshan* and others, including MSS. C & D, both the editors of the Persian and Turkish sections, have painstakingly removed the inaccurate readings of D. Ross’s edition and made substantial improvements, both in form and content.

1. *Ibid.*, colophon, p. 91. Another eight Turkish verses have been added to this collection from the Qandahar MS., making a total of 366 Turkish verses in Denison Ross’s ed.

2. This no. has been inadvertently written as 7410 in the Persian section. It should be read as 7510 throughout.

attracted people of all trades in his company. His care and solicitude for the indigent was legion. Judicious in discerning talent and ability, his servants and retainers excelled in the administrative and cultural fields and rose to eminent positions under Humāyūn and Akbar.¹

His fondness for beauty and refinement brought forth handsome and comely faces in his assemblage who provided an inspirational source for his poetic vein.²

In poetry the range of his compositions varied from devotional odes and panygerics to romantic and moral themes. Besides *ghazals*, *qaṣīdas*, *rubā'iyāt* and *faradiyāt*, he was an adept in making "fitting insertions in the poems of the masters" which he called *dakhliya*.³

Bayram Khan's *Diwān*, originally containing nearly two thousand verses, which the author of the *Ma'āthir-i-Raḥīmī* (completed 1025/1619) found in the library of Mirza 'Abd ar-Raḥīm Khān-i-Khānān,⁴ does not appear to have survived in its entirety. An "Anthology of Persian and Turki poetry", collected evidently at Qandahar in 961/1554,⁵ with later insertions incorporated apparently in India (presumably by Bayram Khan himself?), of which fragments of hundred pages were discovered by Denison Ross, may possibly have been the original codex referred to by 'Abd al-Bāqī Nihāvandī as the *Diwān* of Bayram Khan. 'Abd al-Bāqī, however, seems to have contented himself in making a selection of three hundred and sixtyfive Persian and fiftyfive Turkish verses only, leaving out, among others, the *dakhliyas* and perhaps the Hindi verses.

A larger selection of verses (six hundred and thirteen Persian and three hundred and ^{fifty six} ~~forty six~~ Turkish), which formed the basis of Denison Ross's ed. of the *Diwān*, was made earlier (i.e. before Nihāvandī's selection

1. *ibid.*, II, 60; Bāyazīd Bayāt, *op. cit.*, 185-87, who gives a list of 54. The *Ṭabaqāt-i-Akbarī* mentions 25 of Bayram Khan's servants who attained the rank of 5000 under Akbar and received flags and drums. See also *M.U.*, I, 37.

2. *ibid.*, 7, 53, 61; *Maqālāt ash-Shu'ara*, 101, n. 2. A fine example of such compositions is the "Ode to Daryā Khan". See *M.R.*, II, 83-5; Denison Ross, *The Persian and Turki Divāns of Bayram Khān Khān-Khānān*, Calcutta, 1910, pp. 22-23. Also *infra*, 14. Daryā Khan was an Afghan chief of Sufaid Koh. (See Bāyazīd, *op. cit.*, 263-65). Another Turkish *ghazal* is addressed to Yār Muḥammad (See *infra*, 45-6; D Ross, *op. cit.*, 53-4), who was the brother of Jān Muḥammad Arlāt, both minstrels of Humāyūn. Bāyazīd, *op. cit.*, 182.

3. *M.U.*, I, 376.

4. *M.R.*, II, 61

5. Denison Ross, *op. cit.*, p. iv.

Great as he was in the battle fields and council chambers, he was an equally skilful wielder of pen, and has been generally recognised as an accomplished scholar and a versatile poet, equally at home in Persian, Turkish and Hindi.¹ No less elegant was his prose, and his letters and despatches written during the course of a long and eventful career were fine specimens of *inshā* (epistolography).²

Though an orthodox Shī'a, he was liberal in his conduct, whether personal or political. The period of Humāyūn's exile in Persia afforded Bayram Khan an unrestricted scope for displaying his zeal for Shī'ism and practicing his creed in a congenial environment, visiting Mashhad³ twice besides other holy places, while at the same time he made a unique demonstration of his nonchalant susceptibility to disregard compulsive dictates of Shī'i formalism.⁴ True he advised Humāyūn to yield to Shah. Ṭahmāsp's pressures to subscribe to Shī'i tenets evidently to secure the Persian help, there is nothing to suggest that Bayram Khan even remotely sought to make religious capital out of this predicament. His vast entourage included Shī'ias and Sunnīs alike while many of his closest confidants were non-Shī'as.

Rich in Turko-Persian heritage, Bayram Khan was a perfect model of a distinctive social elite of the age — a connoisseur of art and a patron of talents, whether in letters,⁵ music⁶ or crafts. His *jeux d'esprit*,⁷ his urbane and suave manners, and his liberal and complaisant ways always

1. *Dhakhīra*, 19. There is, however, no conclusive evidence in this regard and no collection of his poems written in Hindi (i.e. composite local language) seems to have survived. These may have formed part of the original *diwān*, now lost (see below), but may have been left out from the later selections as being of no general interest. His son, 'Abd ar-Rahīm was, however, recognised as a considerable poet of Braj Bhāshā (Hindi). *M.R.*, II, 555-61. See also Aziz Ahmad, *op. cit.*, 243, n. 2.
2. *M.R.*, II, 53, 59.
3. Bayram Khan used to send costly gifts and presents to the keepers of the shrine of Imām Rīdā at Mashhad from India, and had prepared a lavishly bejewelled *'alam* (standard) to be placed as his memento at the shrine, but this was taken away by the imperial army at the time of his rebellion. See *M.R.*, II, 55, 59; Bāyazīd, *op. cit.*, 227.
4. See *supra*: Bayram Khan's first meeting with the Safavid emperor, and his refusal to shave off his head and don the Shī'i *tāj*.
5. Among the several men of learning who were attracted by his liberal patronage, an outstanding figure was 'Abd al-Laṭīf Qazvīnī, who later became Akbar's *akhund* (tutor). *A.N.*, II, 19; Badāyūnī, *op. cit.*, III, 98; *Tuzūk-i-Jahāngīrī*, 28, n. 2; Bāyazīd, *op. cit.*, 190; *Dhakhīra*, 237. See also *R.I.*, *op. cit.*, 166-7. Another was Tadarvī Abharī, who came from Ottoman Turkey and was attached to his entourage. Badāyūnī, *op. cit.*, III, 203. See also Aziz Ahmad, *op. cit.*, 242-43.
6. *Maestro* Bābā Rāmdās of Gwalior, the father of more famous Sūr Dās, has been mentioned as being in the service of Bayram Khan. *Ā'in*, Blochmann, 681, n. 2; Badāyūnī, *op. cit.*, II, 42. Bāyazīd Bayāt mentions, among others, *Ustād* Yūsuf Tanbūra, his son Mīr Qulī, and the singer Ghaughā'i Gū'inda who accompanied him from Qandahar, (*op. cit.*, 186).
7. *M.R.*, II, 52.

him, gave him his own robe and seated him on his right hand.¹ After the formal exchange of excuses and regrets, Akbar offered him three alternatives: "If Bayram loves a military life, the governments of Kālpī and Chanderī offer a field for his ambition, if he chooses to remain at the court, our favour shall not be denied to the benefactor of the family; but should be disposed to seek devotion in retirement, let him perform a pilgrimage to Mecca, whither he shall be escorted in a manner suitable to his rank."² Bayram Khan opted for the last one and was given a purse and an escort to conduct him in safety through the imperial territories.

The unfortunate Khan was not, however, destined to visit the Sacred Lands, and, while encamped at Patan (in Gujarat), was treacherously assassinated (968/1561)³ by a desperate Afghan, Mubārak Khan Loḥānī (Nuḥānī) who had long sought to avenge the death of his father at Māchīwāra, and perhaps also to prevent the Kashmiri wife of Salīm (Islām) Shah, who had accompanied Bayram Khan, from marrying (later in Ḥijāz) her daughter to the latter's son.⁴ The dead body of the Khan was picked up by some mendicants, and interred near the shrine of Shaikh Ḥussām ad-Dīn. The body was later taken for burial to Delhi, and some seventeen year later (985/1577) was taken to Mashhad to be permanently deposited under a high-domed tomb in the vicinity of the mausoleum of Imām Mūsā al-Riḍā.⁵

The inglorious end of Bayram Khan was indeed a sad commentary on the glorious career of one who served as a bridge between the two empires, who resurrected the Moghul empire after its dissolution by the Afghāns and who once again came to its rescue at Humāyūn's death when it was sure to succumb to the Afghān pressure. Akoar, however, more than atoned for his ingratitude by marrying his widow, Salīma Sulṭān Begum, and by bringing up his four year son, 'Abd ar-Raḥīm (from a former wife who was the daughter of Jamāl Khan of Mewat)⁶ under the royal patronage, with such meticulous care that he even transcended the heights attained by his own illustrious father.

1. *A.N.*, II, 181; *M.U.*, I, 274; *M.R.*, II, 50-51.

2. Tripathi, *op. cit.*, 182.

3. A chronogram of the date of Bayram Khan's death was composed by Qāsim Arsalān of Mashhad. *A.N.*, II, 202-3; *M.U.*, I, 375; *M.R.*, II, 52.

4. *A.N.*, II, 200-1; *M.U.*, I, 375.

5. *A.N.*, II, 202-3; *M.U.*, I, 375-76; *M.R.*, II, 52-53; I, 680. See also *Maqālāt ash-Shu'ara*, 'Alī Sher Qānī', (ed. H. Rashdi), 100-1, where a chronogram by Sayyid Muhammad Raḍwī yielding an incorrect date (971-H) of the construction of the mausoleum is mentioned.

6. *A.N.*, II, 76; *M.R.*, II, 32, 106-7.

Bikanir, he learnt that the Imperial officers including Pīr Muhammad Sharwānī had been set after him.¹ Exacerbated and indignant over this unwarranted treatment, Bayram Khan, who had hitherto eschewed all thought of defiance of the royal commands, was now stirred into action in order to vindicate his honour. Turning towards Punjab in order to clinche the issue by force of arms, he wrote to his friends and officers: "I intended to go to the Hījāz, but when it became known that Māham Anaga and others had perverted the royal mind and were plotting my ruin, it ocured to me that I should first punish those evil-doers and then proceed on the blessed pilgrimage, and also that I should lay hold of Mullā Pīr Muhammad Sharwānī, who has now obtained a flag and has been appointed to expel me".² A belated letter by the emperor could do little to mend matters now.³

The position of Bayram Khan was, however, very untenable. He failed to realise that "any military demonstration on his part against the party which had identified itself with the emperor could be nothing short of a rebellion. It was no use drawing a sharp distinction between the emperor and the party which was now pledged to the imperial cause. If, on the other hand, he thought that the emperor was only a tool in the ^ahinds of a set of conspirators, he egregiously failed to comprehend the situation or understand the character of Akbar."⁴

The outcome of the half-hearted posture of Bayram Khan was clear, and after suffering defeat at the hands of Shams ad-Dīn Atgā Khan near Jullundhar, he escaped into the Siwalik hills. The feeble resistance broke down completely when the Imperial army closed in on the hills. Bayram Khan was overwhelmed with grief and contrition when one of his life long associates, Sultan Husayn Jalā'ir, who had now fought against him, was killed. "My life is not worth my being the cause of the killing of such men",⁵ he said remorsefully, and sent his men to the emperor to implore forgiveness for his offences. Amidst touching scenes the former Protector, with tears in his eyes, flung himself at the feet of his estranged ward, now an astute emperor, while the latter, with his consummate graciousness, rose to embrace

1. *Dhakhira*, 15, 16. Nizām ad-Dīn, *Tabaqāt-i-Akbarī*, and Badāyūnī, *op. cit.*, explicitly say that Pīr Muhammad was deputed with an army to pack him off to Mecca as quickly as possible. See also V. Smith, *Akbar, the Great Mogul*, 33.

2. *M.U.*, I, 373-74; *A.N.*, II, 159.

3. *A.N.*, II, 161-66; *M.R.*, II, 45.

4. R.P. Tripathi, *Rise and Fall of the Mughal Empire*, (Allahabad), p. 181

5. Bāyazīd, *op. cit.*, 229; *A.N.*, II, 180 n. 3; *M.U.*, I, 374; *Dhakhira*, 17.

royal *mahāout* (elephant-driver) on mere suspicion.¹ Exception could also have been taken by Akbar over Bayram Khan's reproach and denunciation of his (Akbar's) liberalism towards the Hindus at the expense of the Muslims.²

The account of Bayram Khan's eclipse is as unedifying as it is unfortunate. A chain of events gradually weaned the maturing emperor away from his benefactor, and when he (Akbar) left Agra on pretence of hunting and went off to Delhi³ from where he issued *farmāns* suspending Bayram Khan, the latter could hardly conceive that his past services and records could be so summarily trifled with. A personal interview with the emperor could have removed the misunderstanding but this, too, was refused at the instance of the powerful group⁴ which had now effectively and irrevocably turned the emperor against Bayram Khan. In a long communication Akbar made open allegations against him, but in recognition of his glorious services rendered over a period of forty years, it was suggested to him to proceed the holy places for pilgrimage.⁵ The Khan inevitably relinquished his office, and, returning the insignia, advanced towards Gujarat, through Bhakkar⁶ with the intention of going on pilgrimage. But while at

1. *A.N.*, II, 139-40; *M.R.*, I, 666; *M.U.*, I, 372. See also Blochmann, *A'in*, I, 331, n. 1.
2. This is one of the themes of one of Bayram Khan's Turkish *ghazals*. See *infra*, 79; D. Ross, *The Persian and Turki Divāns of Bayram Khān, Khān-Khānān*, p. 84.; Badāyūnī, *op. cit.*, III, 203. See also Aziz Ahmad, *Studies in Islamic Culture in the Indian Environment*, Oxford, 1964, p. 176.
3. The *Ma'āthir al-Umarā* gives a different version: "Some are of the opinion that the King did go off in order to hunt, but when he came to Sikandrabad (near Delhi), Māham Anaga instigated him to gallop off to Delhi to wait upon his mother... There was no cloud then on his heart with regard to Bayram Khan though sinful and envious people were trying to produce such a feeling, and said things to him with this object, and Adham Khan and his mother were specially active in this respect. But as the idea of Bayram Khan's unsullied loyalty was firmly rooted in the royal mind, such representations had no effect. But... the strifemongers, who had their opportunity, at this time implanted ideas of alienation". (*M.U.*, I, 372-73). See also *Dhakhira*, 14. Though *Akbar-nāma* (II, 141-44) seeks to create the impression that the hunting expedition was taken at Akbar's own initiative, the subsequent developments clearly indicate a network of intrigue in which Bayram Khan was represented as seeking to subvert the authority of the emperor and to place Mirzā Kāmrān's son Abū'l-Qāsim on the throne, which ultimately obliged him (Akbar) to take action against Bayram Khan. See also *M.R.*, I, 666-7.
4. A letter purported to have been written by Shams ad-Dīn Atga to the emperor, after Bayram Khan's unsuccessful rebellion, reveals the extent and magnitude of the conspiracy. (See *A.N.*, 182-84; also *M.R.*, II, 40-41).
5. *A.N.*, II, 146-49; *M.R.*, I, 668-72; II, 40-42; *Dhakhira*, 15
6. Acc. to *Tā'rikh-i-Ma'sūmī*, Bayram Khan intended to go to Bhakkar on account of his close family relations with its ruler, Sulṭān Maḥmūd, but the latter was not inclined to welcome him lest he became involved in Moghul politics. See M.H. Siddiqi *op. cit.* 157, 158 n. 1

Dīn, a descendant of Khwāja Naqṣaband as well as Bayram Khan's ancestor Pāsha Begum,¹ more firmly integrated him into royal household with added prestige and eminence,.

These phenomenal strides were not, however, without hazards, and exposed Bayram Khan to machinations of the Turkish nobility in general and foster-parents of Akbar in particular. Bayram Khan's own indiscretion in his treatment of some of the nobles who had, like him, distinguished themselves in their service and devotion to the Moghul house, eventually became his undoing. The arrest of Shaḥ Abū'l-Ma'ālī for his arrogance,² the execution of Tardī Beg who had suffered defeat at the hands of Hemū at Delhi,³ the killing of Muṣāḥib Beg, s/o Khwāja Kilān Beg on charge of plotting,⁴ the appointment of Shaikh Gadā'ī, an orthodox Shī'a to the post of Ṣadr as-Ṣudūr,⁵ the ill-treatment, of Shaikh Ghauth, a venerable saint of Gwalior,⁶ and the dismissal of Pīr Muḥammad Sharwānī on slight misunderstanding,⁷ were some of the successive measures, not all of these without adequate reasons, which not only disillusioned the Moghul nobility spear-headed by the jealous court clique, and the religious circles loathsome to the growing Shī'a influence, but also alienated his own adherents.

Bayram Khan, however, did not despair the growing alignment of those who fell out with him, for his assets were for too substantial to be discounted. "His proximity, solidarity and influence (with the royal house), his wisdom, experience, abundant loyalty and devotion"⁸ were factors which sustained him in his position. But the climax came when the young monarch himself chafing under the imperious tutelage of the Protector, took umbrage at his own exclusion from state affairs, resented meagre allowance to the royal household with no privy purse while his (Bayram Khan's) establishment was lavishly extravagant,⁹ and was intensely piqued at the execution of the

1. For these details see *A.N.*, II, 97-99, nn.; *M.R.*, I, 658; II, 35; *M.U.*, I, 371., *Tuzūk-i-Jahāngīrī*, (tr. Rogers, London, 1909,) p. 232. See also *supra*.

2. *A.N.*, II, 27-29; *M.R.*, I, 646-47; II, 29.

3. *Ibid.*, II, 51; *M.R.*, I, 650; II, 30.

4. *Ibid.*, II, 107-8; *M.R.*, I, 660; II, 35.

5. *Ibid.*, II, 36; *M.R.*, I, 648; II, 29-30.

6. *Ibid.*, II, 134-35; Badāyūnī, *Muntakhab at-Tawārīkh*, III, 4.

7. *Ibid.*, II, 131-32; *M.R.*, I, 664; II, 38; *Dhakhīra*, 13, 14.

8. *M.U.*, I, 372.

9. *A.N.*, II, 140; Badāyūnī, *op. cit.*, II, 36; *Dhakhīra*, 14.

Humāyūn's reconquest of India has been rightly ascribed to Bayram Khan. As the commander-in-chief of the Moghul army, he recruited and organised the troops, made judicious appointment of commanders and planned the strategy, and eventually led the Moghuls from one success to another till the decisive victory at Māchiwāra near Sirhind (963/1555).¹ Befittingly he was awarded the most exclusive honorifics of *yār-i-wafādār* (the faithful friend), *birādur-i-niku siyyar* (well-conditioned brother), *farzand-i-sa'ādatmand* (auspicious son),² and later appointed as the *aiālīq* (guardian) of Akbar, then only thirteen.

Even more positive and significant was Bayram Khan's handling of the situation arising out of the sudden death of Humāyūn when he (Bayram Khan), together with Akbar, was leading operations against the Afghans in the Punjab. An inopportune step could have toppled the Moghul rule which was yet far from being secure. Bayram Khan acted with circumspection and tact, and while the news of Humāyūn's death was kept secret for seventeen days, he hastily arranged Akbar's coronation on a makeshift throne at Kalānaur in Gurdaspur (964/1556).³ But the crisis was yet to be unfolded on the plains of Panipat where Hemū had advanced at the head of a formidable Afghan-Rajput army after seizing Delhi from the Moghuls. This provided yet another occasion to Bayram Khan to vindicate his role in the service of the Moghuls in gaining a resounding victory at Panipat.⁴

Bayram Khan was adequately rewarded for his great contribution in re-installing the Moghuls firmly in their empire by his elevation to the highest position of *Vakil as-Saltanat* (Chief minister) with the titles of *Khān-i-Khānān* (the great Khan), *Ī'tidād ad-daulat*, (the prop of the empire), and the more intimate title of *Khān-Bābā*.

Bayram Khan's four years in office as the Regent and the Chief Minister of Akbar, during which not only the most formidable dangers were overcome but the Moghul authority was steadily re-established and consolidated, may undoubtedly be called the "era of Bayram Khan." While he reigned supreme with all the paraphernalia of royalty, his marriage amid great pomp and show (965/1557) at Jullundhar to Salīma Sulṭān Begum, daughter of Humāyūn's sister Gulrukh (also Gulbarg) and Mirza Nūr ad-

1. *A.N.*, I, 624-26; *M.R.*, I, 605-7; II, 24-25.

2. *M.U.*, I, 370-71.

3. *M.R.*, I, 65; II, 28; *A.N.*, II, 9. See also Sidi 'Alī Reis, *Mir'at al-mamālik*, tr., Vambery, 56. Sidi 'Alī Reis also gives an interesting account of his cordial welcome at the court of Humāyūn where no less a person than Bayram Khan escorted him to the capital, *op. cit.*, 46.

4. *A.N.*, I, 62; *M.R.*, I, 652; II, 31.

Politically speaking, the assignment of Qandahar to Bayram Khan was a master-stroke of policy as he was a *persona grata* both with the safavid and Moghul experors as well as with all the ambitious and warring Timurid princes around, while at the same time he (Bayram Khan) remained close at hand to render counsel and assistance to Humāyūn in his bid to recover Kabul and Badakhshan from Mirzā Kāmran. Though his (Bayram Khan's) relationship with Shah Tahmāsp is uncertain, he seem to have played upon Shah's credence in regarding Qandahar as a Safavid possession by sending regular despatches, gifts and offering, and entertaining his (Shah's) *farmāns*,¹ his loyalty and adherence to Humāyūn notwithstanding. This arrangement also militated against the repeated attempts of Mirzā Kāmran and his associates to regain control over Qandahar by intrigue or by assault.

Some evidence, hitherto unutilised, seems to suggest that while relations between the Moghuls and the Perisans vacillated between apparent cordiality and latent scepticism, both Humāyūn and Bayram Khan appear to have been alternately trying to court Ottoman friendship in order to offset the supercilious bearings of the Shah. While Humāyūn, in a letter dated 955/1548 written from Kabul to Sulṭān Suleymān, recounting the maltreatment (*i.e.* forced conversion) he received at the hands of the Shah Tahmāsp, broached the possibility of a joint invasion of Persia,² Bayram Khan panegyricized the Ottoman Sultan in a *ghazal-i-muzayyal* (extended *ghazal*) in no uncertain language.³

The period of Bayram Khan's tenure at Qandahar was one of affluence and orderliness. His interest and solicitude for the welfare for the people, his love of justice and rectitude and his taste for learning, had turned Qandahar into a land of peace and contentment, and earned for him a highly distinguished position.⁴ But this, as well as his continued association and dealings with the Persians, gave an occasion to strife-mongers and make-hates to make false representation about him precipitating a surprise visit by Humāyūn to Qandahar in 961/554, but these reports not only appeared to be false, Humāyūn felt re-assured at Bayram Khan's steadfastness and sincerity.⁵

1. *M.R.*, I, 600; II, 23.

2. See R. Islam, *Calendar of Documents on Indo-Persian Relations*, No. Ott. 380, vide *Indo-Persian Relations*, 182 n. 1; also M. Sabir, *Dīvān-i-Bayram Turki*, *infra*, 65 n.

3. M. Sabir, *op. cit.*, 65 n. It is, however intriguing that while the *ghazal* is included in E. Denison Ross's ed. of *The Persian and Turki Dīvāns of Bayram Khān, Khān-Khānān*, (No. XXVI, p. 71), the relevant verses containing reference to Sulṭān Suleymān, which manifestly indicate the political overtones of the poem, have been expunged evidently to obviate open rift with the Persians. The missing verses have, however, been found intact in the MS. preserved in the library of Mirza Suleymān (of Badakhshan) whose relations with the Persians had seldom been friendly. (See B.M., Or. 7510, referred to in the Turkish section of the present work as MS. D).

4. *Rauḍat as-Sulāṭīn*, Fakhri Haravī (ed., Hussāmuddin Rāshidī), a rare contemporary work completed circa 963/1556, pp. 96, 281-2 notes. Also *M.R.*, II, 24.

5. *A.N.*, I, 610-12; *M.U.*, I, 370; *M.R.*, I, 601; Bāyazid (*op. cit.*, 165) only refers to Humāyūn's visit to Qandahar. See also Ishwari Pd., *op. cit.*, 331-33.

According to agreement with the Shah, the fort of Qandahar was made over to the Persians, but soon as a result of differences over a variety of reasons,¹ Humāyūn, on the advice of Bayram Khan and other nobles,² dislodged the Persians through stratagem,³ and appointed Bayram Khan as the governor of Qandahar in preference to any of the princes⁴ who had now joined him. Bayram Khan's selection for governorship was evidently made with the twin object of ensuring his (Humāyūn's) firm control over Qandahar while at the same time keeping the Shah in good humour, and in a despatch to the Shah explaining the situation arising in respect of Qandahar, he wrote that since Bayram Khan was a faithful servant of both the sides, he had entrusted the possession of Qandahar to him and as such it (Qandahar) would be treated as his (Shah's) dependency⁵. The Shah's reaction was one of acquiescence, and ratifying the agreement, he sent the people belonging to the Bahārī tribe residing all over Hamadan to Qandahar to remain under Bayram Khan.⁶

Qandahar and its dependencies remained under Bayram Khan's possession for nearly ten years (952-961/1545-1554), when Bayram Khan being recalled to accompany Humāyūn for the re-conquest of his Indian empire, the affairs of Qandahar were looked after by one of Bayram Khan's officers, Shah Muhammad Qalāī (also Qandahārī) for another five years⁷ (961-965/1554-1558). Later in consequence of a dispute between Shah Muhammad Qalāī and a Persian force under the Shah's nephew, Sultan Husayn Mirzā who had come to assist him, Qandahar was finally ceded to the Persians under orders of Akbar.⁸

1. For detailed discussion, see R. Islam, *op. cit.*, 41-43; S. Ray, *op. cit.*, 53-56.
2. Khāfi Khān, *Muntakhab al-Lubāb*, I, 120; *A.N.*, I, 472; Bāyazīd, *op. cit.*, 50; Jauhar, *op. cit.*, 118.
3. See R. Islam, *op. cit.*, 43-44; S. Ray, *op. cit.*, 56-57.
4. *Tārīkh-i-Akbarī* of 'Arif Qandahārī, *vide* S. Ray, *op. cit.*, 56.
5. *Ālam Ārā-i-Abbāsī*, Iskandar Munshī, 76; *M.R.*, II, 23; 1,600; *A.N.*, I, 474-75; Bādayūnī, *op. cit.*, I 447-8; Niẓām ad-Dīn, *Tabaqāt-i-Akbarī*, II, 62-3. See also R. Islam, *op. cit.*, 44 and nn. 6 & 7, 45 n. 1; S. Ray, *op. cit.*, 56 n. 4, 57 n. 1.
6. The *Ma'āthir-i-Rahīmī*, II, 23, also refers to a letter of Bayram Khan sent along with that of Humāyūn. S. Ray, (*op. cit.*, 57, n. 1) refers to the India Office MSS. of Jauhar's *Tadhkirat al-Wāq'āt*, as mentioning Bayram Khan being exalted with the title of "Khān-i-Khānān". But this is evidently incorrect.
7. This makes a total of fifteen years during which Qandahar was under Bayram Khan's charge. See *M.R.*, II, 23.
8. Accounts of this incident are variously given in the Moghul and the Safavid chronicles. The *Ma'āthir-i-Rahīmī* gives a detailed account of this incident substantiating the Shah's continued interest in the affairs of Bayram Khan. *M.R.*, II, 32, 33, 37; I, 654, 661; also *A.N.*, II, 120-21; *Ah. T.*, 172-73. See also M.H. Siddiqi, *History of Arghūns and Tarkhāns of Sind*, 151 n. 1, 154 n. 1; R. Islam, *op. cit.*, 48-49.

Qandahar and Kabul.¹ But before leaving Persia, Bayram Khan, as a token of gratitude, sought the Shah's permission on behalf of Humāyūn, to visit Ardabil to pay homage to the Shaikh Ṣafī ad-Dīn, the ancestor of Shah Ṭahmāsp and a spiritual guide of Tīmūr.² On the way back from the north-western towns, they paid a second visit to Mashhad, where the leading scholars and *literati* established contacts with Bayram Khan and Humāyūn and held learned discourses with them, among them Mullā Ḥayratī, the poet and Maulānā Jamshīd, the enigmatist being recipients of special favours.³

Bayram Khan played a leading role in the recovery of Qandahar and Kabul from Mirzā 'Askarī and Kāmran, both of whom were still unreconciled to Humāyūn. After reducing Bust,⁴ the Persian auxiliaries of Humāyūn closed in on Qandahar. Mirzā 'Askarī, who wanted to escape with his treasures to Kabul, was prevented to do so through the vigilance of Bayram Khan and was compelled to stand the siege.⁵ While the siege was pressed, Bayram Khan was sent on a mission to Mirzā Kāmran at Kabul, with letters and presents both from Humāyūn and Shah Ṭahmāsp urging him to the path of amity and friendliness.⁶ Bayram Khan managed his undertaking with great skill, and scored a psychological success by presenting the epistles along with a copy of the Holy Quran thereby obviating the probability of disrespect which Mirzā Kāmran was expected to show towards the rescripts.⁷ He remained in Kabul for nearly one month pleading with Mirzā Kāmran, and other Chaghataī princes and nobles to join Humāyūn's service, and though Mirzā Kāmran pretended loyalty and friendship towards his brother and sent Khānzāda Begum, his maternal aunt along with Bayram Khan, with a letter to Humāyūn, he secretly instructed Mirzā 'Askarī to hold on⁸ until he could go to his aid. Soon after Bayram Khan's return, his diplomacy bore fruits and many princes and nobles from Kabul and Qandahar joined Humāyūn.⁹ Mirzā 'Askarī eventually surrendered the fort on 952/1545 and secured pardon through the intercession of Bayram Khan¹⁰

1. *M.R.*, I, 592-93; II, 19. See also *A.N.*, I, 441; Bāyazīd Bayāt, *op. cit.*, 35.

2. *M.R.*, I, 593; II, 20. See also Jauhar, *op. cit.*, 111.

3. *M.R.*, II, 20-21. Also *A.N.*, I, 446-47.

4. *M.R.*, I, 595; Bāyazīd, *op. cit.*, 39-40; *A.N.*, I, 457, 58; Jauhar, *op. cit.*, 113.

5. *M.R.*, I, 595; II, 21; Bāyazīd, *op. cit.*, 41, 42; *A.N.*, I, 460. See also S. Ray, *op. cit.*, 49 nn. 1 & 2.

6. *M.R.*, I, 596; II, 21; Bāyazīd, *op. cit.*, 44; *A.N.*, I, 460-62; Jauhar, *op. cit.*, 114, (he does not mention Shah's letter).

7. *M.R.*, I, 597; II, 22; *A.N.*, I, 461; Bāyazīd, *op. cit.*, 44.

8. *M.R.*, I, 598; II, 22; *A.N.*, I, 465; Bāyazīd, *op. cit.*, 47-49.

9. *A.N.*, I, 465; Bāyazīd, *op. cit.*, 49.

10. *A.N.*, I, 467; *M.R.*, I, 600; II, 22. The conquest of Qandahar is one of the themes of Bayram Khan's odes. See *infra*, 38.

(*qabaq andāzi*) and polo (*chaugān bāzi*), and was bestowed the title of "Khān" by the two sovereigns.¹

The joyous celebrations were rounded off by an exchange of costly gifts and presents on both sides and Bayram Khan had the distinction of presenting a large tally of precious diamonds and rubies, which, according to later scrutiny, included the fabulous "Koh-i-Noor"². The Khan was duly honoured with jewelled robes of honour, sword, kettle-drum, horses and other presents befitting his ranks and status.³ The Shah was so much impressed by his (Bayram Khan's) approximation with Turko-Persian traditions and heritage, his literary skill and above all his political acumen that he (the Shah) intended to retain him in his service as a vassal chief of the Turkoman tribes, and twice offered him the government of Diyār Bakr and Ādharbā'ijān which had formerly belonged to his ancestors, Qarā Yūsuf and Mirzā Jahān Shāh, but the Khan, true to his salt, opted to forsake his kinsmen and ancestral lands in loyalty to his master, who, in his adversity, needed his service and counsel most.⁴ The offer, though, refused must have further heightened the Shah's esteem and admiration for him. Even after Humāyūn's return from Persia, Bayram Khan seems to have remained in touch with the Shah. The Shah, too, kept up his interest in Bayram Khan and in the later exchanges of diplomatic missions with Humāyūn at Qandahar and Kabul,⁵ special tributes were paid to him (Bayram Khan) and gifts of robes and horses were specially sent for him. Later the Persian monarch in one of his letters to Akbar to condole him on the death of Humāyūn and felicitate him on his accession, mentioned an embassy which he had received from Bayram Khan.⁶

The highly successful mission at the Persian court climaxed with the Shah handing over to Bayram Khan an inventory of cash and various articles together with a roll of twelve thousand Persian auxiliaries under his son, Prince Murād and his guardian, Budāgh Khan for the conquest of

1. *M.R.*, I, 592; II, 19, 20, (Reference to the title of "Khān-i-Khānān" at this stage is, however, incorrect); *A.N.*, I, 441; *M.U.*, I, 370. Jauhar, however, says that the title was given after Bayram Khan presented jewels to the Shah (*op. cit.*) 102. See R. Islam, *op. cit.*, 32. Some sources, however, refer to the award of title at the end of Humāyūn's stay at the court. (See S. Ray, *op. cit.*, 38 n. 5).

2. *M.R.*, I, 592; *A.N.*, I, 439, n. 3; Jauhar, *op. cit.*, 102. For identification of this diamond, see R. Islam, *op. cit.*, 32 n. 6; S. Ray, *op. cit.*, 31 n. 1; Ishwari Pd., *Life & Times of Humāyūn*, 231-32 n.

3. *M.R.*, II, 20

4. *M.R.*, I, 594-95; II, 20

5. The last of such embassies was received at Ghazni in 960/1553. (Bāyazīd Bayāt, *op. cit.*, 173-75; also *A.N.*, I, 612). See R. Islam, *op. cit.*, 47.

6. See R. Islam, *op. cit.*, 49, nn. 6 & 7; also S. Ray, *op. cit.*, 40, n. 5.

مراد عسکری
بوداغ خان

before being presented to the royal court, where a grand reception followed.¹ During the course of the audience an incident ensued which showed Bayram Khan's grain: the Shah required him to shave off his hair and put on the *tāj*.² But Bayram Khan, in spite of being a Shī'a, excused himself on the ground that he being in the service of another monarch, could only do so with his master's consent. This offended the Shah who told Bayram Khan that he might do as he pleased, but at the same time made his intentions manifest by ordering for the summary execution of some heretics in his presence.³

The historic meeting of the two monarchs followed amidst ostentatious court ceremonies and fan-fare⁴, but soon after Humāyūn was disillusioned on the Shah's stern and uncompromising insistence on his (Humāyūn's) conversion to Shī'ism. Humāyūn, however, did not offer much resistance in view of his helplessness⁵ and, most probably, on Bayram Khan's advice to act discreetly,⁶ professed to Shī'ism,⁷ thereby removing the main hurdle in the expected Persian assistance. In the subsequent period of Humāyūn's stay at the Safavid court which was marked by festive parties, hunting excursions and exchange of gifts and pleasantries, Bayram Khan figures prominently as one enjoying the confidence and esteem of the two monarchs and as serving as a bridge between the two. During this period he is said to have thwarted a conspiracy by Bahrām Mirzā to estrange the Shah from Humāyūn.⁸ In the hunting drive (*shikār-i-qamurgha*) near Takht-i-Suleymān, Bayram Khan, who was given precedence over all the Moghul and Safavid officers,⁹ showed great proficiency and skill in archery

1. *M.R.* I, 590; II, 19. See also *A.N.*, I, 436. It should be noted that no other source mentions any reception whatsoever.
2. A Persian cap of red velvet with 12 scallops on the sides symbolizing Twelve Imāms of the Shī'as. See R. Islam, *op. cit.*, 79 n. 9. He is however said to have donned the Qizilbāshī cap, later of Kabul, (Bāyazīd Bayāt, *op. cit.*, 44.)
3. Jauhar, *op. cit.*; 96. It is significant that neither the *M.R.* nor any other source carry the episode.
4. *Ibid*, 97-98; *A.N.*, 437-39; *M.R.*, I, 590-91; II, 19.
5. Jauhar, *op. cit.*, 98-100. See also R. Islam, *op. cit.*, 30-32; S. Ray, *op. cit.*, 29-30.
6. Vide *Tā'rikh-i-Firishṭa*. See S. Ray, *op. cit.*, 29n. 3.
7. Acc. to Badāyūnī, *Muntakhab at-Tawārikh* (I, 445), Humāyūn paid lip service to the Shī'i tenets.
8. Jauhar, (*op. cit.*) though mentions a conspiracy, however, maintains that Bahrām Mirzā was friendly to Humāyūn from the very beginning. But later Moghul sources i.e. Nizām al-Dīn. Firishṭa, Badāyūnī represent him as hostile to Humāyūn. See S. Ray, *op. cit.*, 28, 33, 34, 40. R. Islam (*op. cit.*, Appendix, E.) does not agree with the story of Bahrām Mirzā's hostility to Humāyūn.
9. *M.R.*, I, 592; II 53; *A.N.*, I, 440. See S. Ray, *op. cit.*, (38 n. 4), where reference has been made to some sources which give Bayram Khan precedence over Bahrām Mirzā and Sām Mirzā, which does not appear to be correct.

Bayram Khan's Shī'i persuasions as well as his Turkoman ancestry proved an invaluable leverage during Humāyūn's stay in Persia, and he seemed to have made a conscious exploitation of these factors to secure all the help and assistance needed for the Moghul restoration. Humāyūn's visit to Mashhad, Ardabil and other places including Jām, where both Humāyūn and Bayram Khan inscribed verses on the shrine of Shaikh Ahmad Jām (*yandā-fīl*),¹ were intently arranged to ingratiate the exiled Moghul King with his staunch Shī'a hosts. This was followed by an exclusive meeting of Bayram Khan with the Shah in his summer quarters at Qazvin² before the historic audience of Humāyūn with Shah Tahmāsp.

Bayram Khan's prefatory meeting with the Safavid Shah was most crucial in as much as while it seemed to determine the nature and the extent of the Shah's treatment and assistance to Humāyūn, it also symbolized Bayram Khan's loyalty to the house of Tīmūr as well as his creditability with the Persian court which alone could restore the prestige and position of the Moghul emperor. Although there is no indication of the range and tenor of the discussions which took place between them, but the course of later events unmistakably suggest that Bayram Khan while pandering to Shah's religious zeal, solicited his help mainly on the basis of historical relationship between the two houses as well as that of his own, but the Shah's main insistence seemed to have been on Humāyūn's conversion to Shī'ism as a prerequisite to any help or assistance. Bayram Khan's loyalties, both religious and political, must have been put to a severe test. But the way in which he came out of this imbroglio high and dry, vindicated, on the one hand, his steadfast adherence to the house of Tīmūr, and on the other, his insistence on religion being a personal factor, though perhaps, counselling Humāyūn to remain pliant and flexible on religion.

When Bayram Khan attended by ten horsemen,³ presented himself at the Shah's summer palace, he was accorded a princely reception and was first received by his Turkoman kinsmen and Qizilbash chiefs and grandees

1. *M.R.*, I, 588; II, 18. See also S. Ray, *op. cit.*, 18, n. 4.

2. Accounts differ in respect of Bayram Khan's visit to Shah Tahmāsp. While the Safavid chronicles make no mention of Bayram Khan's visit whatsoever, the Moghul chronicles give varying details of this visit. The *M.R.*, (II, 590; II, 19) seem to emphasise on the initiative taken by Bayram Khan in meeting the Shah of Persia in advance so as to settle the *modus operandi* of the alliance of friendship between the two monarchs. Jauhar (*op. cit.*, 96) maintains that Bayram Khan was sent in response to Shah's invitation. The *A.N.* (I, 436) and Bāyazīd Bayāt (*op. cit.*, 32) and others simply state that Bayram Khan was sent by Humāyūn. See also S. Ray, *op. cit.*, 21; R. Islam, *op. cit.*, 29 n. 6.

3. Jauhar, *op. cit.*, 96, (some MSS. give two).

reunite with Humāyūn (950/1543)¹ who was encamped to at Jūn in South eastern Sind. This was a moment of inestimable joy both for Humāyūn and Bayram, the former being in dire need of a counsellor and a guide in the trial and tribulations of his exile, and the latter for having being restored to his nexus.

Humāyūn's long and chequered sojourn in Persia and C. Asia extending over 12 years, amid hope and despair, during which he was able to establish an equation with the Safavid, Shah Ṭahmāsp which enabled him to gradually recover his trans-Indian possessions before launching the final bid for the reconquest of his Empire, was infact conceived, sustained, and master-minded by Bayram Khan.

Bayram Khan's assessment of the situation was quick and discreet. Having arranged an agreement of safe passage with the inimical Arghūns through Sind,² he prevailed upon Humāyūn to proceed to Persia, after obtaining possession of Qandahar from Mirzā 'Askarī, but the route was later changed due to Mirzā 'Askarī's treacherous conduct.³ On reaching Sistan on the Persian border, Bayram Khan took the wise precaution of advising Humāyūn to send a letter to the Persian monarch to ensure him a royal treatment,⁴ unlike the one which he had received at the hands of Arghūn chiefs of Sind, simultaneously buttressing this move by himself addressing letters to his own Turkoman clansmen along with a petition to the Safavid emperor⁵ recalling the old services his ancestors had rendered to the Safavids. The move had the desired effect in as much as the Shah not only sent highly complimentary letters to both Humāyūn and Bayram Khan with a reassurance of his gracious regard and consideration for them, but also issuing *farmāns* to the governor of Herat and others to accord the fugitive party royal treatment and afford them every facility.⁶ Among other details and instructions outlined in the royal epistle, Bayram Khan was specifically mentioned for special treatment compatible with his status and dignity.⁷

1. *A.N.*, I, 383, 388; *M.R.* I, 558; II, 15; *M.U.*, 369-70; *Tā'rikh-i-Ma'gūmī*, p. 179; Tr., M.H. Siddiqi, p. 103.

2. *Tā'rikh-i-Ma'gūmī*, Tr., p. 103, n. 1.

3. *A.N.*, I, 389-97; *M.R.*, I, 562-67; II, 16, 17; See also *Ma'gūmī*, Tr., 104 n. 2; R. Islam, *Indo-Persian Relations*, pp. 25-26.

4. *M.R.*, I, 575; II, 17-18; Jauhar, *Ta'ihkirat al-Wāqī'āt*, (Urdu tr.), p. 91. See also Sukumar Ray, *Humāyūn in Persia*, 5; R. Islam, *op. cit.*, 26, nn. 4, 5, 6.

5. *M.R.*, II, 18. None of the many sources has mentioned this fact, but there is no reason to discount this, for the extraordinary honour and regard which Bayram Khan received at the hands of Shah Ṭahmāsp, would amply confirm this claim.

6. *A.N.*, I, 418-31; *M.R.*, I, 577-87; II, 18; Bāyazīd Bayāt, *Ta'ihkira-i-Humāyūn*, 12-31. See also R. Islam, *op. cit.*, 26-28; S. Ray, *Humāyūn in Persia*, 8-9.

7. *A.N.*, I, 423; *M.R.*, I, 581; II, 18. Bāyazīd, *op. cit.*, 18. See also S. Ray, *op. cit.*, 9.

pany of Humāyūn. And indeed he fully justified all the hopes and expectations which Bābūr had betoken for this young prodigy. For nearly forty years he dominated the historical scene and, truly speaking, steered the destiny of the house of Bābūr, and on more than one occasion, saved the Moghul rule in the sub-continent from dissolution. "At such a crisis when Humāyūn was removed before his empire was established, and the prince was young and inexperienced, and all the territory except the Punjab had been lost, and when the Afghāns were numerous and were raising the standard of empire, and in every hole and corner waiters upon events were beating the drum of opposition, and the Chaghatā'i officers who were not well affected towards staying in India and were advising a departure to Kabul, and Mirzā Sulaymān had seized the opportunity and recited the *khutba* in his own name in Kabul, Bayram, by the sole influence of his courage, firmness and excellent arrangements, made the stream which had left its course return to its channel and re-establish the sovereignty".¹

Bayram Khan's eventful career in the service of Humāyūn began with the latter's exile in Sind and Persia, after the successive disasters at Chausa, 946/1539 and Qannauj, 947/1540. Though Bayram Khan had earlier hazarded his life in the expeditions of Gujarat, 943/1536² and Bengal, 946-47/1539-40,³ he went adrift while the imperial party was on the run. During this time Bayram Khan wandered through place to place for nearly three years to outreach the hands of the victorious Afghāns. While on way to Sambhal he fell in with a party of drinking and dancing Guwārās and Kols, to be constrained to perform a Moghul dance.⁴ From Sambhal he proceeded to Gujarat, and on the way, at Ujjain, was forced to a meeting with Sher Khan, who, having failed to win him over, was reported have remarked: "I perceived that he would not arrange matters with us".⁵ Further on he was again confronted with Sher Khan's men near Burhanpur, but the governor of Gwalior, Abū'l Qāsim made the supreme sacrifice of his own life to let Bayram Khan off to Gujarat.⁶ From there he staggered to Sind through Chāchkān⁷ to

1. *M.U.*, I, p. 377

2. *A.N.*, I, 311; *M.R.*, I, 532; II, 11, 12.

3. *A.N.*, I, 330, 334; *M.R.*, II, 12, 13.

4. *Dīakhīra*, p. 11; also *A.N.*, I, p. 383 n; *M.R.*, II, 14, 15.

5. *A.N.*, I, 381; *M.R.*, I, 558-9; II, 13, 14; *M.U.*, I, 369.

6. *A.N.*, I, 381-82; *M.R.*, I, 559; II, 14; *M.U.*, I, 369.

7. *Humāyūn Nāma*, Gulbadan Begum, Tr., A.S. Beveridge, p. 160; (Lahore ed., p. 218). Chāchkān: situated on the east of river Ren in the *taluka* of Badin (See *Tuhfat al-Kirām*, III, 165; also Haig, *Indus Delta Country*, 88).

Badakhshan and its dependencies changed hands in course of years, until these lands passed on as inheritance to Bābūr, Bayrak Beg and his family enjoyed the continued patronage of the Timurid princes, and Bābūr is said to have given the government of Ghazni¹ to Bayrak Beg's son Saif 'Alī Beg. The latter led an unsuccessful expedition to recover his ancestral lands in Khurasan, but returned in disappointment to Qandahar. He died shortly afterwards and was buried at Ghazni.²

Saif 'Alī Beg was survived by a young son, Bayram Khan, who was born at Badakhshan in *circa* 910/1504,³ from his wife Nakaybī (Nagīna) Khānīm, a descendant of the Naqshbandī Khwājas.⁴ He received his early education and training partly at Badakhshan in his father's family⁵ and partly at Balkh, presumably in his maternal household.⁶ Later returning to the court of Bābūr at Badakhshan, he soon distinguished himself by his accomplishments and "well groomed court manners". Babur was so much impressed by his attainments and exalted family line that he not only gave him precedence over the Chaghatā'ī amirs, but also conferred positions of trust on him. He held him as dear as his own son, and in one of his intimate moments he is said to have confessed that if he had no son like Humāyūn, he would have made Bayram Khan his son.⁷

Bayram Khan's talents and abilities were destined to be channelised more effectively when Bābūr, before embarking on his Indian expeditions, entrusted Bayram Khan, then only sixteen years of age, to the care and com-

1. *Tārīkh-i-Firishṭa*. See also *M.R.*, I, 63; II, 1. Kabul and Ghazni were acquired by Babur from Ulugh Beg's son 'Abd ar-Razzāq in 911/1505, and though the possession of Qandahar remained in dispute well until 928/1522, Bābūr remained its legal master throughout. See M.H. Siddiqi, "Chronology of Bābūr's Occupation of Qandahar", *University Studies, Karachi* Vol. III, No. 1.
2. *M.R.*, I, 63; II, 1, 2, 9. There is no precise indication of the date of his death, but this could have occurred after Bābūr's acquisition of Kabul in 911/1504-5 when Saif 'Alī Beg was given the charge of Ghazni.
3. Bayram Khan's date of birth has not been recorded by any source, and the only definite clue is obtained from the fact that he was sixteen years of age when he entered the service of Humāyūn, who was appointed as the Governor of Badakhshan by Bābūr in 926/1520 (See *M.R.*, I, 64). The author of *M.R.* gives an account of the circumstances leading to the association of Humāyūn and Bayram who were both young at that times, and therefore the inference drawn in the article in the *Encyclopaedia of Islam* (New Edition), p. 135, that Bayram Khan entered the service of Humāyūn during his second governorship of Badakhshan in 936/1529, after the conquest of Hindustan by Bābūr, is seemingly incorrect. It may, however, appear probable that Bayram Khan first accompanied Humāyūn to Hindustan, in 936/1529, when he later returned to Delhi shortly before Bābūr's death in 937/1530.
4. The passage in the *M.R.* reads "که از سلسله خواجہ زاد ہائے نقشبندی بود" and this would give Bayram Khan a parentage which, besides carrying blue blood in his veins, also brought forth hallowed distinction to his house. See also *A.N.*, II, 98-100.
5. *M.R.*, I, 63; II, 2, 9.
6. *M.U.*, I, 369; *Ā'in*, 330; *M.R.*, II, 2
7. *M.R.*, I, 64; II, 10

INTRODUCTION

Bayram Khan was the illustrious scion of the distinguished Bahārī clan of the Qarāqūnlū Turks, related through matrimony to Qarā Yūsuf of the main line of the Black Sheep (and his sons Mirzā Sikandar and Mirzā Jahān Shāh¹), and to the Chaghatā'i-Timurid Sultān Abū Sa'īd and his son Sultān Maḥmūd Mirzā² He was the fifth in descent from Mīr 'Alī Shukr Beg Bahārī³ who held the territories of Kurdistan, Hamadan and Dināwar successively under the Il-Khanid Jalā'irs and the Timurids, but after the ascendancy of the Āq-qūnlū (White Sheep) under Ūzūn Hasan,⁴ followed by the rise of the Safavids in Persia, the family first moved to Kirman, then under Abū Bakr Mirzā, son of Abū Sa'īd Mirzā and finally settled down at Badakhshān, where Sultān Maḥmūd Mirzā, another son and successor of Abū Sa'īd Mirzā, held the Timurid patrimony.⁵

'Ali Shukr Beg's son Pīr 'Alī Beg, who had married a daughter of Qarā Sikandar, son of Qarā Yūsuf,⁶ bore two sons Bayrak Beg⁷ and Asad Beg, who after their father's death in 885 A.H./1480 A.C., finally left the distracted Persian lands to repair to their maternal uncle, Sultān Maḥmūd Mirza⁸ at Badakhshan. Sultān Maḥmūd Mirzā showed great interest in his nephews, treated them with care and compassion and settled jagir in the *pargana* of 'Alā-ul-mulk in Badakhshan.⁹ Even though the possession of

1. *Ma'āthir-i-Rahīmī*, Vol. I, pp. 11, 61; *Ma'āthir al-Umarā'*, Tr., H. Beveridge, Vol. I, p. 368; *Ā'in-i-Akbarī*, Tr., Blochmann, pp. 329-30; *Dīakhīrat al-Khwānīn*, (ed. Karachi), p. 11.
2. *M.R.*, I, pp. 58-61; II, 8
3. The *M.R.* (Vol. I, pp. 10 *et. seq*) gives the complete geneological list of this Turkoman tribe, which, according to H. Beveridge, is apparently taken from *Tā'rikh-i-Akbarī* of Muhammad 'Arif Qandahārī, who was a *mir-i-Sāmān* (Steward) of Bayram Khan, (See *Akbar-Nāma*, Tr., H. Beveridge, Vol. I, p. 382, n. 4; also Storey, *Persian Literature*, p. 541, & n. 1). (The *Majālis al-Muminin* of Nūr Allah Shustri gives an inaccurate geneology. See Qāni, *Maqālāt ash-Shur'ara*, 98).
4. See *Akbar-Nāma*, Vol. I, pp. 216-17.
5. *M.R.*, I, pp. 11, 14, 50, 59, 61; *M.U.*, I, 368 *Ā'in*, 329-30. See also *Bābūrnāma*, Tr., A.S. Beveridge, I, 49.
6. *Ibid*, pp. 11-61.
7. Also Yār 'Ali Beg, *B.N.*, I, 91, 189; *M.U.* I, 368. See also *Aḥsan at-Tawārikh*, (Hasan Rumlū) II. Tr., Seddon, p. 281. n. 7. Blochmann does not mention any name perhaps to avoid confusion. The *Ma'āthir-i-Rahīmī* all along gives Bayrak Beg.
8. Pasha Begum, sister of Pir'Ali Beg, was married to Sultan Maḥmūd Mirza, *M.R.* I, p. 58; II, 9.
9. *Ibid*, I, 62; II, 9.

کتاب "تاریخ و آثار" گویدی (تاریخ و آثار) گویدی: برهان برهان

۱۰۸۷ھ میں ہمارے گورنر نے... اور اس کے بعد...
اور اس کے بعد... اور اس کے بعد...
اور اس کے بعد... اور اس کے بعد...

خان خانان دهر بر سرم خان
داد فریاد از قضا و قدر
گفت آفرینشید در گمراست
سر بر زانو ز بهر تاج بخش

سرب زانو ز بهر تاجخت
چون نهادم حکم من از سر شد
گشت تاج تخت خان مرصومی شد محمد بیام = ۹۹۸ یافته اند (طفاً بفرمایید) هر چه در ص ۲ ص ۴۲۵ -
از دست خدای جهان گشته شد تاج تخت (تیسری)

عبدالکریم خان بیدار است. بعد از گذشتن پدرش محمد حمایت پناه آمد. به هر دو زمان به رتبه ای میرزاخان
و خان خانانی و رتبه هفت هزار رسید و سیاه سالاری هند به نامشوق شد. فتوحات درخان در اراضی
تته و دکن ازوبه فخر پیوست. در عارف بقای درین واقعه حاضر بوده و در تایش او تصدیقه ساخته. مطلع
عین در محمود طبل خود از آسمان فتح پیروز گوی باز طغوا را شیطان فتح (کذا)

فتح قلعه احد نثر این بزرگ در ده روز گرفت. هفتاد و هشت سال از تیره امید است آثار دگر از دور فاسد شود.
 عونه کلام او، ای دوست نه دشمنی دلا از ارسا چیست
 بجای خود از آن زمان است بدین زمان که می گذشت

هستم تو به بخت مات بیدار هراسی
بخت تو نه فریخت مات بیداری هلاکت

مجلس شکرستان
(بقاع الفناء ص ۱۳۴)

[illegible]

خبر شاه از امیرای ابوسعید و ایرانش محض و حاکم قندز بود و بعد حیانت کردند . او برادرش باقی و سر باقی مکرّم
الحکام عفا ثباتی بودند و صاحب شهر میوه نیشی استقامت النیش را بحرف علی شکر به نام اومداند ولی این نام به صورت
نیش در عهد اول ذکر شده (در کتب جدید ص ۳۴)

CONTENTS

Foreword	..	..	..	..	..	..
Introduction	..	..	..	..	..	1-18
Persian Dīwān	..	..	..	..	..	۲۰-۱
Turki Dīwān	..	..	..	..	..	۸۲-۲۱

Plate : Bayram Khan

Frontispiece

FORTHCOMING PUBLICATIONS

1972

Text Series No. 3

Tārīkh-i-Rashīdī of Mirza Haidar Dughlāt. The importance of the work can hardly be exaggerated. Syed Hussamuddin Rashdi is preparing a critical, annotated edition of the Persian text.

Brochure Series No. 1

Historical and Biographical material in Ānand Rām "Mukhlis"'s Mir'āt ul-Istīlāh by Dr. Riazul Islam.

Translation Series No. 1

'Abd ur-Rahīm Khān-Khānān's Persian Translation of the Bābur-Nāma. Edited by Dr. Roshan Ara Begum.

Publications of the Institute of Central and West Asian Studies can be had from :

- 1) Office of the Institute of Central & West Asian Studies,
109 Faculty of Arts, University of Karachi, Karachi - 32 (Pakistan.)
- 2) M/S. S.M. Mir
40, Chartered Bank Chambers,
Talpur Road, Karachi-2 (Pakistan)

INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES

109 Faculty of Arts

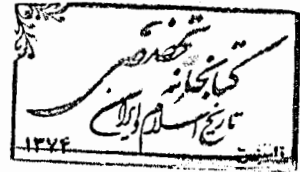
UNIVERSITY OF KARACHI

KARACHI-32 (Pakistan)

PUBLICATIONS

1971

Text Series No. 1



The Shāmlū Letters: It contains the correspondence of Ḥasan Khan Shāmlū and ‘Abbās Qulī Khan Shāmlū, consecutively viceroys of Khurasan during the reigns of Shah Ṣafī and Shah Abbās II, with Mughul officials, Khans of Tūrān and others. Dr. Riazul Islam has added a historical introduction with explanatory notes.

Text Series No. 2

The Poetical Works of

Bayram Khan *Khān - Khānān*

This work, edited by Syed Hussamuddin Rashdi, Dr. Mahmudul Hasan Siddiqi and Dr. Muhammad Sabir, comprises the Persian and Turki poems of Bairam Khan and a Life of Bairam Khan.

INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES

The Institute of Central and West Asian Studies, Karachi, has been established to organize and promote research in the history, philosophy, literature, arts, archaeology, culture and social and economic institutions of Central Asia and West Asia, and in the historical, institutional and cultural links of Pakistan with these regions.

SPONSORS

Dr. I. H. Qureshi

President

Syed Hussamuddin Rashdi

Vice-President

Mr. Mumtaz Hasan

Dr. Mahmud Husain

Dr. F. A. Khan

Dr. Abu Lais Siddiqi

Dr. M. Abdul Ghafur

Dr. M. H. Siddiqi

Mr. B. A. Dar

Treasurer

Dr. Riazul Islam

Secretary

Dr. Muhammad Sabir

Joint-Secretary

Texts Series No. 2

DIWAN
OF
BAYRAM KHAN

Edited by

S. Hussamuddin Rashdi

Muhammad Sabir

Ph. D. (Istanbul)

Introduction by

Mahmudul Hasan Siddiqi

M.A. (Alig), Ph.D. (Manchester)

The Institute of Central & West Asian Studies

Karachi

1971



Bayram Khan

*Reproduced from the Akbar Nama in the Chester Beaty
Collection, Oxford, 1937.*

©
I C W A S

Copies Printed
Price

1000
Rs. 10 15/00
\$ 2

Printed by the P. T. J. Printing Press, Karachi.

Published by the

Institute of Central & West Asian Studies
109 Faculty of Arts
University Campus
Karachi
1971

DĪWĀN-I-BAYRAM KHAN